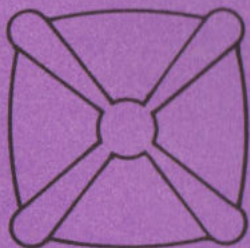


نشریهٔ تئوریک و سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران



بنیادگذار دکتر تقی ارانی

سال یازدهم ، شمارهٔ

۳

بها «۴۰» ریال یا معادل ارزی آن

دنيا

در این شماره :

صفحه

| | |
|----|---|
| ۵ | انگس و جوامع خاورزمین |
| ۱۹ | انقلاب از دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم |
| ۲۳ | انقلاب و سفسطه گران |
| ۳۵ | تجربه انقلابی نوین در شیلی |
| ۳۹ | تزارسم و بریتانیا در انقلاب مشروطیت |
| ۴۸ | کریم نیک بین (زرتشت) ، یکی از رهبران حزب کمونیست ایران |
| ۵۵ | افسون و خطر رادیکالیسم چپ در زمان ما |
| ۶۲ | ویژگیها و دشواریهای انقلاب ملی - دموکراتیک و راه رشد غیرسرمایه داری |
| ۷۹ | روزپژوهیسم و رفرمیسم (یک بررسی اجمالی) |
| ۹۱ | برخی از مفاهیم و اصطلاحات |

نشریه ی شوریک و سیاسی کمیته ی مرکزی حزب تودما ایران
هرسه ماه یکبار تحت نظر هیئت تحریریه منتشر میشود

دوره ی دوم

شماره ی سوم

سال یازدهم

پائیز سال ۱۳۴۹



فریدریش انگلس

www.iran-archive.com

فهرست مطالب

| | |
|-------------|----|
| مقدمه | ۱ |
| فصل اول | ۲ |
| فصل دوم | ۳ |
| فصل سوم | ۴ |
| فصل چهارم | ۵ |
| فصل پنجم | ۶ |
| فصل ششم | ۷ |
| فصل هفتم | ۸ |
| فصل هشتم | ۹ |
| فصل نهم | ۱۰ |
| فصل دهم | ۱۱ |
| فصل یازدهم | ۱۲ |
| فصل دوازدهم | ۱۳ |
| فصل سیزدهم | ۱۴ |
| فصل چهاردهم | ۱۵ |
| فصل پانزدهم | ۱۶ |
| فصل شانزدهم | ۱۷ |
| فصل هجدهم | ۱۸ |
| فصل نوزدهم | ۱۹ |
| فصل بیستم | ۲۰ |

انگلوس و جوامع خاور زمین

/ بمناسبت ۱۵۰ سالگی میلاد فریدریش انگلس /

۱) طرح مسئله

۲۸ سپتامبر ۱۸۲۰ روز تولد فریدریش انگلس، تئوریمین نابغه و پیشوای سترگ زحمتکشسان جهان و کسی است که در کنار مارکس سوسیالیسم علمی را بنیاد نهاد است. ۲۸۰ سیتامبر سال جاری یک قرن و نیم از این تاریخ میگذرد و بشریت متمدن با این مناسبت از شخصیت انگلس که از جهت تبحر علمی، قدرت خلاقه فکری، فعالیت عظیم انقلابی و شخصیت انسانی از نوادرتاریخ است، یاد میکند. مادر این جاقصدنداریم از زندگی و آثار انگلس صحبت کنیم زیرا در این زمینه شماره ۵ (۶۷) مجله‌ی "مسائل بین‌المللی" باندازه‌ی کافی مصالح لازم را نشر میدهد و نیازی به تکرار آنها نیست. هدف ما آنست که کمابیش با نظریات انگلس درباره‌ی تکامل جوامع خاور زمین آشنا شویم و نیز با آنچه که انگلس درباره‌ی میهن‌مالیران، زبان و ادبیات پارسی گفته است. در ارتبه‌ی عظیم و فوق‌العاده گرانبهای انگلس که بخش سرشتی مارکسیسم - لنینیسم است، این مطالب نیز، میتواند بویژه برای ما مارکسیست‌های شرق جالب باشد.

مارکس و انگلس بمناسبت فعالیت جدی ژورنالیستی، نه فقط به تعقیب حوادث اروپا پرداختند، بلکه در مواردی ناگزیر شدند به مسائل شرق (هند، ایران، چین، ترکیه، عربستان و غیره) توجه کنند و این امر از جمله انگیزه‌ی آنها در مطالعه‌ی عمیقتر تاریخ و جامعه‌ی این کشورها بود. در فعالیت ژورنالیستی مارکس و انگلس بویژه از دو دوران میتوان یاد کرد. یکی در سالهای پنجاه و دیگری در سالهای هفتاد قرن گذشته. در سالهای پنجاه مارکس و انگلس برای روزنامه‌ی امریکائی "نیویورک دیلی تریبون" (New York Daily Tribune) مقالاتی تهیه میکردند. مقالات انگلس در آن ایام بیشتر متوجه تفسیر مسائل نظامی و جنگی بود. مقالات مارکس بیشتر از جهت اقتصادی - سیاسی و تاریخی - اجتماعی مسائل را مورد بررسی قرار میداد و بارها بحالت اهمیتی که روزنامه از جهت عمق تفسیرها برای آنها قائل بود / و این نکته را یکبار در مقدمه‌ی یکی از مقالات مارکس درباره‌ی بودجه‌ی کابینه‌ی انگلستان تصریح کرد / آنها را در رساله‌ی "روزنامه‌ی قرارداد" در این دوران، هم در مقالات انگلس و هم در مقالات مارکس بیک سلسله تفسیرها درباره‌ی شرق و از جمله ایران - خور می‌کنیم. مقالات متعددی از مارکس و یا انگلس در دست است که منحصراً درباره‌ی حوادث کشور مانوشته شده و ما از آنها رجای خود یاد خواهیم کرد.

در سالهای هفتاد انگلس فعالیت ژورنالیستی خود را، این بار نیز بعنوان مفسر نظامی، در روزنامه‌ی انگلیسی "پل مل گزت" (Pall-Mall Gazette) ادامه داد و در این دوران

تفسیرهای عمیق و پیش‌بینی‌های دقیق و صائب انگلس چنان نظرگیر بود که گاه مقالات او را روزنامه‌ی "تایمز" (Times) تجدید چاپ میکرد.

مقصد از یادآوری فعالیت ژورنالیستی مارکس و انگلس بیان آن انگیزه‌ی مستقیمی است که این دو متفکرستزگ را با مسائل حاد شرق ارتباط داد. البته تنها علت این نبود. از سالهای پنجاه مارکس و انگلس به خصوصیات تحول جوامع شرق توجه خاصی کردند. مارکس بعلمت مطالعه‌ی اشکال ماقبل-سرمایه‌داری تولید، ذی‌علاقه بود قانومندی اجتماعی-اقتصادی رشد جوامع شرقی را بررسی کند. در همین سالهاست که درمکاتبات مارکس و انگلس (بین منچستر و لندن) یک سلسله از این مسائل مطرح میگردد.

جالب توجه است که نظریاتی که بعد امارکس با آنها رسید و عقاید او در باره‌ی "شیوه‌ی تولید آسیای" تا حدودی ناشی از آن "شیرنظریات انگلس است. بویژه نامه‌ی مورخ ۶ ژوئن ۱۸۵۳ انگلس به مارکس یک سند بسیار مهم فکری است و ناشرین کلیات آثار مارکس و انگلس بزبان روسی معتقدند که اندیشه‌های انگلس در نامه‌ی مورد بحث در مقاله‌ی معروف مارکس "سیطره‌ی بریتانیا در هندوستان" مورد استفاده قرار گرفته است. چنانکه میدانیم مقاله‌ی نامبرده‌ی مارکس، یک مقاله‌ی کلیدی در توضیح نظریات وی در مورد رشد جوامع شرقی است.

نظریات مارکس و انگلس در باره‌ی جوامع شرقی آنطور که در نامه‌های آنها مربوط بسال ۱۸۵۳ ذکر شده، فقط بخشی و مرحله‌ای از این نظریات است. بعدها، چنانکه روشن است، در اثراتودهای عمیقتر این نظریات تکامل یافت و یک سلسله بررسیهای عمیق مارکس در این زمینه تنظیم شد (۱). مطالعه‌ی بررسیهای کنکرت جامعه‌شناسی (بویژه آثار مرگان و کوالومسکی) دید و درک مارکس و انگلس را از قانون-مندپه‌های رشد جامعه‌های غیراروپائی بازهم عمیقتر و مستندتر ساخت، ولی آنچه که تغییر نکرد آنست که هر دو آنها برآن بودند که الگوهای اروپای غربی که مورد بررسی آنها بود عینا و بشکل مکانیکی نباید بر جوامع شرقی (و حتی بر جوامع اروپای شرقی) انطباق یابد و در همه‌ی موارد برخورد آمپیریک و مشخص و درک ویژگیها و تائونمندیهای خاص محلی ضرور است.

با آنکه اندیشه‌های مندرجه در نامه‌های مربوط بسال ۱۸۵۳، نمودار مرحله‌ای از تکامل اندیشه‌های مارکس و انگلس در باره‌ی جوامع شرقی است، با اینحال باید گفت مرحله‌ی غنی و مهمی است و بسیاری از این نتیجه‌گیریها اهمیت و فعلیت و اصابت خود را حفظ کرده است و میتواند برای پژوهندگان جامعه‌های شرقی رهنمای نیکویی باشد.

بهرصورت، پس از این مقدمه‌ی کوتاه، وقت آنست که با این نظریات آشنا شویم.

۲) در باره‌ی عرب و اسلام

انگلس در نامه‌ی ۲۶ مه ۱۸۵۳ خود که ازمجتزبه مارکس مینویسد یک سلسله مسائل مربوط بتاریخ کهن اعراب را مطرح میسازد و مینویسد:

۲) در باره‌ی هجوم بزرگ عرب، که ماقیلا باهم سخن گفته ایم، معلوم میشود

- ۱) دستنویس‌های مارکس متضمن بررسیهای اقتصادی او و بویژه شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه-داری برای نخستین بار در سال ۱۹۳۹ در مسکو بزبان آلمانی نشر یافت و سپس در سال بعد ۱۹۴۰ بزبان روسی ترجمه شده منتشرگردید. این نوشته‌های مارکس محتوی تحلیل بسیار عمیق و جالبی از آن شیوه‌های تولیدی است که برای کشور ما بیشتر نمونه و اراست.

اعراب بدوی مانند مغولها بطور ادواری هجوم میکردند و سلطنت‌های آسور و بابل را قبایل بدوی در همان تقاطعی که بعد ها خلافت بغداد بدید شد، بنیاد هشتند. بنیاد گزاران سلطنت بابل یعنی کلد ه امروزی نیز در همان نجاهمان نام بنی‌خالد بزندگی خود ادامه میدهند. پیدایش سریع شهرهای عظیم نینوا و بابل بهمانسان انجام گرفت که تقریباً سیصد سال پیش شهرهای معتبری مانند آگرا، دهلی، لاهور، موتان در هند شرقی بدید شد که خود نتیجه‌ی هجوم افغانان یا تاتار بود. بدینسان هجوم مسلمانان (یعنی اعراب مسلمان ۱۰ ط) تا حدود زیادی خصلت یک امر خاص را از دست میدهد.

۳) آنجا که اعراب در شهروروستا می‌نستند، یعنی در جنوب غرب، ظاهراً مانند مصریان و آسوریان و غیره خلقهای تمدنی نبودند. معماریهای آنها دلیل بر این امر است. این نکته نیز توضیح زیادی در مورد هجوم مسلمانان در بردارد. و اما آنچه که به جریسان مذهیب مربوط است، از کتیبه‌های کهن عربستان جنوبی که هنوز در آن سنست باستانی ملی-عربی یکتا خدائی (مانند سرخپوستان آمریکا) تفوق دارد، و ضمناً یکتا خدائی عربی تنها چیزی کوچکی از آنست. آری از این کتیبه‌های کهن بظاهر برمی‌آید که انقلاب مذهبی محمد مانند همه‌ی نهضت‌های مذهبی بظاهراکتش و عسودت پنداری به گذشته، و بسادگی بوده است.

اکنون برهن کاملاً روشن است که با اصطلاح کتاب مقدس بهبود چیزی نیست مگر ثبت سنن کهن مذهبی و قبیلای عرب که بهرکت جدا شدن بهبود آن از همسایگان و خویشان خود که قبایل کوچند بوده اند، در گذشته‌ی دور، تغییر شکل یافته است. این کیفیت که فلسطین از جانب اعراب بابایان که میهن بدویهاست محصور است، توضیح دهند می‌آن استقلالی است که در بیان مطالب بکاررفته است. ولی کتیبه‌ها و سنن باستانی عرب و قرآن و نیز آن سهولتی که با آن همه‌ی شجره‌نامه‌ها حل و کشف میشود، و غیره - همه دلیل بر آنست که مضمون اساسی عرب بوده یابه بیان درست تر سامی عام بوده است چنانکه بنی‌ما و آدا (۱) و حماسه‌ی قهرمانی ژرمنی (چنین رابطه ایست) (۲).

مارکس در تاریخ ۲ ژوئن ۱۸۵۳ بنامه‌ی فوق پاسخ میدهد و با اشاره بمطالب مطرحه در نامه انگلس مینویسد:

"نامه‌ی ترا در باره‌ی بهبودیان و اعراب بارغیت فراوان خواندم. ضمناً باید گفت: ۱) نزد همه‌ی قبایل شرق میتوان از همان آغاز تاریخ مناسبت عاتی بین ساکن بودن بخشی از آنان و کوچندگی ادامه یابنده‌ی بخش دیگر مشاهده کرد. ۲) در دوران محمد راه بازرگانی از اروپا به آسیا قویا تغییر یافت و شهرهای عربی که در سابق شرکت بیشتری در تجارت باهند و غیره داشته اند، از جهت بازرگانی دچار انحطاط شدند و

- ۱) ادا (Edda) مجموعه‌ی داستانهای حماسی و اسطوره‌ای و ترانه‌ای خلق اسکاندیناوی که در ده واریانت مربوط به قرن سیزدهم حفظ شده است و وضع این قبایل را در دوران تجزیه‌ی نظام دودمانی کوچک خاقانیه بیان میدارد. در آنها چهره‌ها و اسب‌ها و شیوه‌های مربوط به آفرینش خلقی ژرمنی باستانی بدیده میشود.
- ۲) رجوع به کلیات مارکس و انگلس بزبان روسی، جلد ۲۸ صفحات ۲۰۹-۲۱۰.

این امر نیز حتماً تکانی به حوادث داد (۳) و آنچه که مربوط به مذهب است میتوان آنرا باین سؤال عام مبدل ساخت که آسان بان میتوان پاسخ داد: برای چه تاریخ شرق چهره ی تاریخ مذهبی را بخود میگرداند؟ (۱)

سپس انگلس بارد یگردد رنامه ی مورخ ۶ ژوئن ۱۸۵۳ خود به مارکس مطالب راد نبال میکند و پس از بیان اینکه ویرانی شهرهای بزرگ خاورزمین بعلت خشکیدن سیستم د قبیق آبیاری و ترعه بند یهسا و سد ها در این سرزمین در نتیجه ی هجوم های ویرانگر خارجی بوده مینویسد :

" بنظر من نابودی بازگانی جنوب عرب در دوران ماقبل محمد که تو کاملاً بحق یکی از نکات مهم انقلاب اسلامی میشماری، باین رشته پییده هامربوط است. من باندازه کافی باتاریخ بازگانی شش سده ی اول مسیحی آشنا نیستم تا بتوانم د امری کنم، بویژه شرایط عمومی مادی جهانی تاچه درجه ای واد ارساختند راه بازگانی از طریق ایران بد ریای سیاه و از طریق خلیج فارس بسوریه و آسیای میانه، بر راه تجارتی از طریق بحر احرر ترجیح داده شود. ولی سهرجهت این امر که در دوران سلطنت منتظسم ساسانیان کاروانها با امنیت نسبی رفت و آمد میکردند، در حالیکه یمن از سال ۲۰۰ تا ۶۰۰ میلادی تقریباً بشکل مرتب در قید اسارت حبشیان بود که اثرات مصرف شده و غارت کرده بودند، نقش اندکی بازی نکرد" (۲)

انگلس در همین نامه مطلب انحطاط تمدن عرب و دلایل تاریخی بروز نهضت اسلامی را با زهم بشکل مشخص تری بیان داشته مینویسد :

" شهرهای عربستان جنوبی که حتی در دوران روم رونقی داشت از قرن هفتم، تنها انبوهی از ویرانه های بیابانی بود. بد و یان حجاز، طی این پانصد سال، داستان های کاملاً اسطوره وار و افسانه آمیز در باره ی منشا این شهرها درست کردند (به قرآن و به مورخ عرب نواثری (۴) مراجعه شود). القیاتی که با آن کتیبه های این شهرها نگاه داشته شده بود، تقریباً ناشناس ماند و از آنجا که القیای دیگری نبود، لذا عملاً هر نوع خطی فراموش شد. این نوع پییده ها قرینه بدست میدهد که نتیجه بگیریم، در کناران مشاجرات که تقلاهای بازگانی موجد آن بود، تخریب مستقیم قهرآمیز نیز روی میداد که اثرات آنها میتوان با هجوم حبشیان توضیح داد" (۳)

سپس انگلس این مطلب را بمرور نهضت اسلامی مربوط میکند و مینویسد :

" اخراج حبشیان تنها چهل سال قبل از محمد روی داد. این نخستین مظهر عاطفه ی بیدار شوندن هی ملی عرب بود. بعداوه آنها از جانب شمال، از طرف ایرانیان که تقریباً تا حدود مکه رسیده بودند، نیز مورد مهاجمه قرار داشتند. به بررسی تاریخ خود محمد، در این روزها دست زده ام و تاکنون بنظر میرسد که این تاریخ خلصت یک واکنش بودی علیه اهالی ساکن و قلاخان شهری است که بسختی د چار تفرقه ی مذهبی بودند و مذهب آنها نیز آمیزه ای بود از کیش طبیعت با یهود یگری و مسیحیت

(۱) رجوع شود به کایات مارکس و انگلس بزبان روسی، چاپ دوم، جلد ۲۸ صفحه ی ۲۱۴
(۲) همانجا صفحات ۲۲۱-۲۲۲
(۳) همان کتاب، همانجا

در حال تجزیه و تلاشی (۱)

چنانکه خود این اسناد نشان میدهد، مارکس و انگلس با مطالعه ی تاریخ سیاسی، اقتصادی و مدنی قبایل عرب، میکوشند راز آنچه که آنها آنرا " انقلاب محمدی " یا " انقلاب اسلامی " نامیده اند بگشایند؛ انحطاط جاد هی بازگانی که موجب رشد رباخواری شد، تضاد بین قبایل بدوی بیابان نشینی که در میان آنها سنت یکتا پرستی وجود داشت با شهرنشینی که د چار تفرقه ی مذهبی بودند، تا " شیر هجوم ابرهه حبشی و وهرز دیمی در ایجاد یکنوع بیداری قومی (یا بقول انگلس " ملی "؟) در نزد اعراب، واکنش بدویان در مقابل اشراف رباخوار برای بازگشت بنوعی ساطت بدوی ... چنین است برخی از ایسن دلایل. مطالعه ی تاریخ عرب و اسلام صحت این اندیشه هارا نشان میدهد و نیز ثابت میکند که مارکس و انگلس، حتی در مسائلی که در آنها تنگام چندان در عرصه ی بدو دسترس علمی آنان نبوده، با وجدان پرسوسا علمی بتحقیق میپرد ازند و باصق و قدرت منطقی نتیجه گیری میکنند.

۲) دولت، مالکیت و مسئله آبیاری در شرق

در همین ایام است که مارکس و انگلس بیک سلسله نتایج مهم در باره ی ویژگیهای جامعه ی شرقی میرسند و همین نتایج است که بعداً اندیشه ی " شیوه ی تولید آسیائی " راد را آثار آنها، بویژه در آثار مارکس بوجود میآورد و متبلور میکند.

مارکس در رنامه ی دوم ژوئن ۱۸۵۳ خود خطاب به انگلس، که از آن در فوق یاد کردیم، بسرای نخستین بار، یکی از ویژگیهای مهم جوامع کهن شرقی را که عبارت از فقدان مالکیت خصوصی، بمعنای اروپائی آن، بر زمین است یاد آور میشود. مانند همیشه قضاوت مارکس در این زمینه تجردی و مندر آوری نیست بلکه برپهره برداری منطقی از بررسیهای علمی و معتبره مبتنی است. مارکس در آنها تنگام با کتاب مورخ فرانسوی ف. برنیه آشنا شد. برنیه د و جلد کتاب خود راد ر پاریس در سال ۱۸۳۰ نشر داده بود و مارکس در مسالی که نامه طی آن نوشته شده این کتاب را خواند. مارکس مینویسد :

" در مسئله تشکیل شهرهای مشرق زمین، چیزی درخشا تر، واضحترو عیان تر از کتاب فرانتوا برنیه نیست (وی مدت نه سال پیشک دربار " اورنگ زیب " بود). نام کتاب برنیه چنین است: " سفری در توصیف کشور مغولان بزرگ " (۲). برنیه کاملاً بد رستی مینویسد که در پایه ی کلیه ی پییده های شرقی (و او ترکیه و ایران و هند راد نظر سر دارد) فقدان مالکیت خصوصی بر زمین قرار دارد. اینست کلید واقعی حتی بسرای درك آسمان در شرق " (۳)

انگلس ضمن پاسخ خود، در نامه ای که بدان اشاره شد، این مطلب راد نبال میکند و بسرای

(۱) همان کتاب، همانجا
(۲) Francois Brenier: Voyages Contenant la description des etats du Grand Mogol, de l'Indoustan, du Royaume de Cachemire etc. Pomes I-II, Paris 1830

مارکس سیتاد مفصلی از برنیه می آورد بویژه این عبارت راد ر نقل قول برجسته میکند: " سلطان یگانه و تنها مالک همه ی اراضی د زمینهای کشور است "

(۳) کلیات مارکس و انگلس بزبان روسی، جلد ۲۸ صفحه ی ۲۱۵

آنکه علت فقدان مالکیت خصوصی بر زمین را شکل مادی و معنی بیاید و این مسئله را حل کند، به نتایج مهمی میرسد که مارکس آنها را می پذیرد و در آثار بعدی خود منعکس میکند.
انگلس مینویسد :

"فقدان مالکیت خصوصی بر زمین واقعا کلید درک همه‌ی مشرق است (۱) . در اینجا پایه‌ی همه‌ی تاریخ سیاسی و مذهبی آن است . اما چرا خلفای خاور زمین به مالکیت خصوصی بر زمین حتی مالکیت فئودالی نرسیدند ؟ بنظر من توضیح این امر بطور عمده مربوط به وضع اقلیمی و شرایط زمین و بویژه مربوط به نوار عظیم بیابانهای است که از صحرا از میان عربستان ، ایران ، هند و تاتار تا مرتفعترین بخش فلات آسیا کشیده میشود . نخستین شرط زراعت در اینجا آبیاری مصنوعی است ، و این کار یا وظیفه‌ی کمونهاست یا وظیفه‌ی ولایات و پادشاهی مرکزی . دولت در شرق پیوسته دیوان داشته است ؛ دیوان مالیه (برای غارت کشور خود) ، دیوان جنگ (برای غارت کشورهای دیگر) و دیوان امور عامه (برای مواظبت از تجدید تولید) ." (۲) انگلس ادامه میدهد :

"دولت بریتانیا در هند دیوانهای شماره یک و دو را سازمان داد و پادشاهی فیلیپس مایسانه عطا کرد ولی شماره ی ۳ را بکل متروک گذاشت که در نتیجه‌ی آن زراعت در هند ناپدید میشود . " رقابت آزاد "

(۱) مارکس در اثر خود "سیطره‌ی بریتانیا در هند" (کلیات مارکس و انگلس روسی ، جلد ۹ صفحات ۳۰ تا ۱۳۶) از این احکام انگلس استفاده میکند .

(۲) این مسئله که دیوانها در شرق به سه دیوان محدود بود و است تنها تا محاق قابل قبول است . در واقع در تشکیلات اداری ساسانیان که شاید کاملترین سازمانهای اداری جامعه‌ی سنتی ایران است دیوانهای مختلفی بود که براراش آنها یک دبیر قرار داشت . بنا به نقل کریمستمن (ایران در زمان ساسانیان صفحات ۱۵۵-۱۵۶) علاوه بر دبیران مهمت از دیوان زمین یاد میشود : داد دبیر (داد گمتری و محاکم) ، شهرآمار دبیر (عواید دولت) ، گدگ آمار دبیر (عایدات دربار) ، گدج آمار دبیر (خزانه) ، آخور آمار دبیر (اسطبل) ، آتش آمار دبیر (امور تشکده ها) ، روانگان دبیر (وزیر امور خیره) ، استبد (رئیس تشریفات) ، کهبید (رئیس دریافت خراجات) . علاوه بر آن سازمان مفصل و منظم ارتش وجود داشته است . پس از اسلام از شبهوی سازمان اداری دربار ساسانیان تقلید شد و در دستگاه خلافت و دربار سلاطین ، شاهان و امراء دیوانهای ایجاد گردید . موافق منابع متعدد دوران پس از اسلام در دستگاه خلفا* و سلاطین ایران و دیگر کشورهای اسلامی دیوانهای زیرین وجود داشت (البته اگرچه همه یاهم ، لااقل غالب آنها باهم) : دیوان جند (لشکر) ، دیوان شرط (نظارت بر آذوقه و حقوق سپاه) ، دیوان برید (پست) ، دیوان رسائل (دارالانشاء) ، دیوان مظالم (رسیدگی بشکایات) ، دیوان استیفا* (مالیه) ، دیوان محتسب (نظارت بر نرخ بازار و نظم شهر) ، دیوان قضا (اجرای احکام شرع) ، دیوان ایتر (امور موقوفات) ، دیوان المضاپ (املاک خلیفه) دیوان توقیع (نظارت بر حکام و عمال) ، دیوان باشراف (تفتیش و کارآگاهی و جاسوسی) ، دیوان خراج (برای دریافت خراج) و غیره . انگلس از این دیوانها تنها به دیوان جند و دیوان استیفا* توجه داشته . آنچه که او دیوان امور عامه نامیده (انگلس عبارت فرانسوی Travaux Public را ذکر میکند) مشکل میتوان برای آن معادلی یافت . دیوانهای مظالم و قضا و توقیع و بر و بویژه دیوان محتسب بخشی از این وظایف را انجام میدادند . دیوان "روانگان" دوران ساسانی راه هم نمیتوان یاد دیوان امور عامه مورد اشاره‌ی انگلس یکسان گرفت .

در آنجا یکی مفتضح شده است . در شرق حاصلخیزی زمین بوسائل مصنوعی تا مین میگردد . وقتی سیستم آبیاری در چارتبای میگردید این حاصلخیزی بلافاصله ناپدید میشد . اینست توضیح آن واقعیت در غیر آنصورت ناقصه‌ی ، که مناطق تمام و کمالی که درگذشته بخوبی زراعت میشده ، اکنون متروک و بیابانند (مانند پالمیر ، پتسرا و خرابه های یمن و دیگر نقاط در مصر ، ایران و هندوستان) . اینست توضیح این واقعیت که کافی بود یک جنگ ویرانگر رخ دهد ، برای آنکه کشوری خالی السکنه شود و تمدنش برای صد سال ناپدید گردد . (۱)

انگلس در باره‌ی اهمیت شبکه‌ی ظرف آبیاری در شرق و نقش آن در پیدایش تمدن ها و زوال آنها در آثار بعدی خود نیز تصریحاتی دارد . بویژه انگلس این مسئله را در انتقاد از استعمار طلبان انگلس ذکر میکند . در بخش دوم (اقتصاد) اثر معروف انگلس - آنتی د ورینگ - در همین زمینه چنین می خوانیم :

"گرچه در ایران و هند زمینهای د سبوتیکی بود ندکه هرچند ی بکار برزق میرسیدند و سپس راه زوال می نمودند ، ولی هر یک از آنها بسیار خوب مید انستند که بویژه کار فرمای جمعی برک آبیاری جلگه ها هستند و بدون آن هر نوع زراعتی محال است . تنها انگلیسی های منور الفکر باین وضع آبیاری در هند وستان بی اعتنا ماندند و ترعه ها و سد ها را متروک گذاشتند و اکنون تنها راه رسایی قحطی های که منظماتکرار شده است با لاخره شروع کردند درک کنند که به تنها فعالیتی که توانسته بود سلطه‌ی آنها را بر هند معقول سازد (و بود آن حد و که سلطه‌ی اسلاف آنها معقول بود) بی اعتبار بود . اند . (۲)

انگلس بررسی قانونمندی جوامع شرقی را در دورانهای بعدی نیز رها نکرد و بویژه به نقشی "اشرافیت اداری" در جوامع شرقی که طبقه‌ی عده‌ی استعمارگر بودند توجه خاصی مبذول داشت . وی در رساله‌ی هشتم مینویسد :

"از ایرلند تا روسیه ، از آسیای صغیر تا مصر ، همه جاد ر کشورهای دهقانی ، دهقان برای آن میزد که استعمار شود . وضع از دوران سلطنت های آسور و ایران چنین است . ساتراپ یا به بیان دیگر پاشا چهره‌ی مرکزی استعمارگر شرقی است ، چنانکه مثلا بازرگان و حقوقدان چهره های جامعه‌ی معاصرند ." (۳)

۴- مسئله‌ی مالکیت خصوصی بر زمین در ایران

این نمونه‌ی هائی است از نظریات انگلس در باره‌ی جامعه‌ی شرقی و از جمله جامعه‌ی مبین ما ایران . نگارنده به مناسبت صد و پنجاهمین سالگرد تولد کارل مارکس در مقاله ای تحت عنوان "کارل مارکس و برخی مسائل تاریخ و جامعه‌ی ایران" (مجله‌ی "دنیا" ، سال نهم ، شماره ۱) یک سلسله

(۱) کلیات مارکس و انگلس ، جلد ۲۸ ، صفحات ۲۲۱-۲۲۳

(۲) کلیات ، جلد ۲۰ ، صفحه ی ۱۸۴

(۳) کلیات ، جلد ۳۵ ، صفحه ی ۲۹۱ - طبیعی است که تلخیص اشرافیت بفرنج اداری در ایران و دیگر کشورهای شرقی به ساتراپ و پاشا مطلب را خیلی ساده میکند . ولی اصل قضیه توجه بسیار بجای انگلس به نقش مهم این اشرافیت اداریست که بهره‌ی کشی اقتصاد ی را تقریبا بخود مخصوص کرد . بود .

نظریات مارکس را که بویژه در اثر جالب او " اشکال تولید ماقبل سرمایه داری " بیان شده ، نقل کرده است (۱) . مجموع نظریات مارکس و انگلس میتواند روشنی فراوانی بر روی ویژگیهای رشد جوامع شرق بیاندازد. تحقیقات پیدامنی اخیر بیش از پیش ثابت کرده است که اجتماعات آسیا و افریقا (وازانجمله جامعهی کشورما) از آن اشکال کلاسیکی که فرماسیونهای " بردگی " و " فئودالیسم " نام دارند ، لااقل از لحاظ بسیاری مختصات و جهات مهم نگذشته اند و با احتمال قوی شکل جامعهی طبقاتی اولیه (دودمانی) همراه با خطوط و موسساتی از بردگی و فئودالیسم تا مدت نهاد راین کشورها باقی بوده است . این امر واقعیتی است ، صرفنظر از آنکه ما مجاز باشیم این شکل ویژه رایک فرماسیون مستقل بنامیم یا نه . ولی روشن است که بیانات و تحلیل های ذیقیمت مارکس و انگلس را باید پیشکل خلاق و نقادانه بر شرایط ایران انطباق داد . مثلا مارکس از " فقدان مالکیت خصوصی بر زمین " در شرق سخن میگوید و این سخن فرانسوا برنیه را بر جسته میکند که " سلطان یگانه و تنها مالک اراضی و زمینهای کشور است " و انگلس میگوید " فقدان مالکیت خصوصی بر زمین واقعاً کلید درک همه ی شرق است " .

در باره ی فقدان مالکیت خصوصی بر زمین در شرق مطالب کاملاً در خورد بررسی مشخص تاریخی است . پژوهشهایی که در باره ی ایران پیش و پس از اسلام انجام گرفته است نشان میدهد که مارکس و انگلس در مورد وجود مالکیت وسیع د ولتی بر زمین ذیحقی بوده اند ولی اگر احیاناً اثر مطلق میکردند و تصور میکردند مالکیت خصوصی بر زمین (ام از عهد مالکی یا خورد مالکی) ابد اوجود نداشته و اگر هم وجود داشته تنها تصرف خصوصی از طریق سیستم اقطاع بوده و نه تملك خصوصی یا تمام خصا یسی آن (خرید و فروش ، ارث و هبه و نبره) ، در آن صورت باید گفت این دید با واقعیت منطبق نیست . حجم مقاله در این جا اجازه نمیدهد که مادر این باره وارد بررسی تفصیلی شویم ولی ذکر برخی فاکتلهای تاریخی را بی شرم نمیدانیم . در باره ی جامعهی اوستائی گایگر در تمدن ایرانیان شرقی در دوران باستان " مینویسد :

" در دودمان اوستائی بتدریج که کشاورزی توسعه می یافت و زمینهای یکرید سست می آمد بعضی خاندانها مقادیر معتدله ای از زمین ها را بملکیت خود در می آوردند (۲) .

در باره ی وضع مالکیت زمین در دوران هخامنشی م م . د یاکونف مینویسد :

" در نتیجه فتوحات آسوریان ، بابلیان و پادشاهان ماد و سپس خود هخامنشیان بخش مهمی از زمین (که بجز اراضی متعلق به شهرهای ممتاز ، معابد ، قبایل نیمه مستقل و شاید ساتراپ ها و منصبداران بزرگ) بملکیت شاه درآمد ، پنجاه یکم کموتها اکنون دیگر مستقیماً با اراضی شاهی سروکار داشتند " (۳)

در باره ی همین دوران گیشمن مورخ و یاسنان شناس فرانسوی مینویسد :

" ملك بزرگ مینای محصول فلاحی در عصر هخامنشی بوده است و آن توسط رعایای وابسته بر زمین (که یا خود زمین خرید و فروش میشدند) و همچنین بوسیله غلامان

(۱) این اثر نخست بزبان آلمانی در ۱۸۹۹ برای اولین بار در شوروی چاپ شد و سپس ترجمه روسی آن در سال ۱۹۵۰ انتشار یافت و شایان ذکر است که نگارنده در مقاله مربوط به مارکس از کلیات آثار بزرگان روسی (چاپ اول) استفاده کرده است و در این مقاله از چاپ اخیر چاپ دوم استفاده شده است . مجلدات چاپ آلمانی عذاباً مجلدات روسی تطبیق میکند .

(۲) لمبتون : " مالک و زارع در ایران " ترجمه ی منوچهر پیرامبری ، صفحه ۵۰

(۳) م م . د یاکونف : " بررسی تاریخ ایران باستان " (بروسی) ، چاپ مسکو ، ۱۹۶۱ ، صفحه ۱۰۱

که بر اثر فتوحات همراه می آوردند ، کاشت میشد . ملك کوچک وجود داشت اما محتملاً نسبت به املاک بزرگ که دارای سیاست اقتصادی سختی بودند ، کم اهمیت است مینویسد " (۱)

گایگر ، د یاکونف و گیشمن همگی بوجود املاک که در تصرف شاه و دولت نبود اشاره میکنند . گیشمن در مورد دوران سلوکی مینویسد :

" سلوکیان تشکیلات فلاحی را که در ایران عهد هخامنشی وجود داشت تضعیف کردند . عده ای از املاک بزرگ شاهی و خصوصی یا املاک متعلق به معابد را تقسیم نمودند و آنرا هدی دادند . زمینها را بین مداین و شهرها توزیع کردند و یاد آنها مستعمره نشینان نظامی مستقر ساختند در املاک دیگر رعایانوی مستأجر بشمار می آمدند ، اما هر جا که ملك بزرگ تقسیم نشده بود وضع رعایان تابع انتظاماتسی بود که تا حدی سرنوشت آنها را بهتر میکرد . روستائیان وابسته به زمینهای مدینه های نویت خویش آزاد گردیدند " (۲)

در مورد ساسانیان همین مؤلف مینویسد :

" زارعان وابسته به اراضی و املاک د ولت و بزرگان و آتشگاهها بودند . مالکان بزرگ اراضی بیش از پیش مقتدر گردیدند و مالکان کوچک مجبور بودند برای رفع بحران اقتصادی و تعدیات د ولت خود راجت حمایت مالکان بزرگ قرار دهند . املاک بزرگ بصورت مؤسسات محدودی درآمدند و قسمت اعظم آنها به اجاره واگذار میشدند . در این املاک گروهی از روستائیان بکار میپرداختند و هر چه را که مصرف اعیان و بزرگان بود بعمل می آوردند مالکان دیگر در شهرها سکونت نمیکردند ، بلکه در املاک خود ، در مواضع مستحکم مسکن میگزیدند و از آنجا زراعت املاک خود را بنحوی معقول و منظم اداره میکردند . کاخهای آنان همه گونه تجمعاتی که در آن عهد میسر بود در آن بود و سربازان خاص ایشان از آن قصرها دفاع میکردند " (۳)

توصیف گیشمن کلی است و تشبیه غلیظ فئودالیسم ایران به فئودالیسم غربی مطلب را شبیه تا جلوه گرمسازد . کریستنسن مورخ بزرگ دانمارکی در این باره دقیقتر است . وی در اثر معروف خود " ایران در زمان ساسانیان " جریان مالکیت زمین را از دوران هخامنشی ببعده اجمالاً مورد بررسی قرار داده است که در اطراف شاه هخامنشی حلقه ای از " گماردگان " (تیولد اران) بود و شاه گاه گماردگان جدیدی ایجاد میکرد و بعضی از املاک خود را بصورت موروثی با امتیازاتی به تملك آنان میداد . سپس میافزاید :

" قدرت دودمانهای بزرگ در این عهد دیرینه در حدی که در پارس که از آن برخاسته بودند ، بستگی داشت ، بلکه به قطعات بزرگ که آنان در سایر نقاط مملکت به تملك خویش گرفته بودند نیز مربوط بود . کسانی هم که به دودمانهای بزرگ منسوب نبودند (از پارسی و مادی و حتی یونانیان تبعید شده از وطن) ممکن بود در اثر عطای شاهنشاه ، صاحب اراضی و عنوان مارت شوند " (۴)

(۱) ر . گیشمن : " ایران از آغاز تا اسلام " ترجمه ی دکتر محمد معین ، تهران ، ۱۳۳۶ ، صفحه ۱۷۵

(۲) کتاب یاد کرده ، صفحه ۲۲۷

(۳) همانجا صفحات ۳۴۶-۳۴۷

(۴) کریستنسن : " ایران در زمان ساسانیان " ترجمه ی رشید یاسمی ، صفحه ی ۳۰

سپس رشته‌ی سخن را بدوران اشکانی کشیده میگوید :

«... در این طبقه (یعنی نزد ویسبدان) مرکز ثقل دولت قرار داشت که گماردگان (تولیداران) بزرگ و معتبر شاهنشاه بشمار می‌آمدند و اتباع خود را برای جنگ پس دشمنان شاه و گاهی نیز برای درافتادن با خود وی مسلح می‌ساختند... در این طبقه بزرگان و طبقه‌ی کشاورزان یک صنف دیگر از اصیل زادگان و اسواره موجود بود که آنها را اعیان درجه‌ی دوم باید خواندند. این اعیان مقداری زمین مالک بودند و وظایر مقصود از "مانندان" همین طبقه‌ی متوسط بود.» (۱)

در موارد آئین‌گذاری مربوط به مالکیت در دوران ساسانی مینویسد :

"از ماد یگان هزارادستان" میتوان مسائل بسیاری را راجع به حقوق مالکیت استخراج کرد. در این کتاب راجع به عقود شفاهی و اقسام قرارداد های مربوط به هبه و بخشیدن زمین حتی با استفاده از قنوت و هبه های موقت و رهن املاک و وقف املاک... بحث قسم خوردن برای قطع دعوی ملکی، قاعد می قرض که بچند نفر با اشتراک داده شود باشد، و تدابیری که در مورد ضمان و کفالت باید گرفت و امثال اینها مطالبی هست... بحلاوه "سکاذم نسک" قواعد متوسطی راجع به مالکیت و دین و ربح و توقیف چارباها و حیوانات اصلی... در برداشت" (۲)

وجود مالکیت خصوصی بر زمین (بمعنای تملک نه بمعنای تصرف) در دوران پس از اسلام آنها گاه در مقیاس وسیع امر مسلم است. در فقه اسلامی (ام از فقه اهل تسنن یا تشیع) مسئله‌ی مالکیت زمین در مباحثی مانند حق مالکیت و حق انتفاع از زمین "بصورت غری و زبهبی و سکنی و یا ادارو مقاصه" و "حق ارتفاق نسبت بملک غیر" و همچنین اسباب و علل تملک (مانند "احیا" اراضی موات و "صیانت اشیا" مباحه...) و مسئله‌ی انتقال مالکیت بدیگری (از طریق عقود و تعهدات یا از راه ارث و رهن و هبه و استفاده از حق شفعه) و روابط مالک و زارع (مانند مزارعه، مقاسمه، مقاطعه، ضمان، مساقاه و غیره) منعکس است. با احتمال قوی بسیاری از این قواعد در حکم "تشریح" فقیهانه رسومی است که در جامعه‌ی ایرانی معمول بوده است. (۳)

موافق تحقیقات پژوهندگان شوروی (مانند زاخودر، یاگولسکی، پطروشوسکی و دیگران) در دوران پس از اسلام پنج الی شش نوع مالکیت پیوسته وجود داشته است و آنها عبارتند از : ۱- اراضی یا ملک دولتی یا دیوانی ؛ ۲- اراضی متعلق بشاه یا ملک سلطانی یا ملک اینجو یا ملک خاص ؛ ۳- اراضی

(۱) همان کتاب ، صفحه ی ۲۲

(۲) " " " ، صفحه ی ۳۵۸

(۳) پژوهندگی شوروی پرفسور پطروشوسکی بحق معتقد است که مقولات فقه همیشه منعکس کنندة واقعیت عینی نیست و گاه تجریدی است ؛ ولی در عین حال تردیدی نیست که قواعد فقهی از زمین مادی حیا اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی جامعه های اسلامی برخاسته و بهیچوجه ابداع فقها نیست . در اینکه این قواعد در عین حال منعکس کننده ی رسمی است که در تاریخ جوامع شرقی مدتی دراز دوام آورد میتوان تردید نکرد . مقایسه ی قواعد فقهی که ذکر کردیم با نقل قول کریستنسن از "مادیگان همز اردادستان" و "سکاذم نسک" که در همین جا ذکر شده است صحت این ادعا را نشان میدهد .

متعلق به مالکان خصوصی که ملک موروث یا "ملك اربابی" (عینا مانند امروز) نام داشته ؛ ۴- اراضی متعلق به "مو" مسات مذهبی یا وقف ؛ ۵- اراضی متعلق بروسائیان و سرانجام ۶- اراضی مشترک فیه بین جماعات روستایی (که زاخودر ازان یاد میکند) .
خواجه رشیدالدین فضل اله که خود از اشراف ملاک بوده است "در مکاتبات رشیدی" از "املاکی که بمال خاص خود خریدیم" صحبت میکند (۱) . در جای دیگر مینویسد :

"چون اکثر قرائنی که در ولایت مذکور واقع است بقید ملکیت مادر آمده است ، بعضی از آن املاک خریده و بعضی دیگر بکلی خراب و بایر بود ، احیا" ممت کرده و بحسب کفایت مامعور شده است" (۲)

وی در مورد اصلاحات زمان خود در "جامع التواریخ" مینویسد :

"فرمود تا تفحصی نموده تمامت املاک اینجو و اوقاف و اربابی که از مدت سی سال بساز ، بلا منازع در تصرف ایشان بوده باشد ، مشروح با مسامی متصرفان بنویسد و در قضا تر قانونی ثبت گردد" (۳)

در باره ی فروش املاک دیوانی "به اربابان خصوصی حمد اله سستوفی در تاریخ گزیده تصریحاً دارد ، از جمله مینویسد :

"املاک دیوان به ارباب مناصب فروختن گرفت تا بیشتر روم ، ملک شده" (۴)

یا مینویسد :

"هر موضع که بدیوان یا وقف تعلق دارد ، آبادانی آنچه که به ارباب منسوب است ، ندارد" (۵)

حادثی "املاک نازخاتونی" (سال ۷۲۳ هجری قمری) که در جریان آن ، امیرچوپان بیپانه "وراثت املاک نازخاتون" و باستناد قهاله های مجعول ، املاک خصوصی ارباب ملک را ضبط میکرد و در نتیجه ی آن موجب سقوط قیمت زمین شد ، در تاریخ ضبط است .

این واقعات پراکنده تردیدی در باره ی انواع شکل مالکیت بر زمین و از جمله مالکیت بزرگ و کوچک خصوصی بر زمین باقی نمیگذارد و لذا قول فرانسوا برنیه که شاه را تنها مالک دانسته و استنتاج مارکس و انگلس که فقد آن مالکیت خصوصی بر زمین را برای جامعه ی شرقی ، از جمله ایران ، حتی در دوران قرون وسطی شاخص دانسته اند ، منطبق با عین واقع نیست . با اینحال در سخن مارکس و انگلس نکته ی مهمی است که در صحت آن نمیتوان تردید کرد و آن اینکه شاه ، خواه از طریق مالکیت خاص خود ، خواه

(۱) "مکاتبات رشیدی" صفحه ی ۱۴

(۲) همانجا ، صفحه ی ۱۸۱

(۳) جامع التواریخ رشیدی ، صفحه ی ۲۲۵

(۴) تاریخ گزیده ، صفحه ی ۴۸۵

(۵) همانجا صفحه ی ۴۸۶ (نقل قولهای مربوط به "مکاتبات رشیدی" و "جامع التواریخ" و "تاریخ گزیده" از کتاب "مناسبات ارضی در زمان مغول" تا "لیف پطروشوسکی ترجمه ی کسریم کشا و رز اتخاذ شده است) .

از طریق مالکیت اراضی وسیع متعلق بدولت که گاه بعنوان "نان پارک"، "اقطاع"، "سیور غال"، "تبول"، "ادارو مقاصه" به اشراف و اعیان بزرگ و متوسط میداد و خراجی که از این بابت میستاند، پایهی اقتصاد ی بسیار نیرومندی برای استبداد ثوکراتیک (خداشاهی) خویش بوجود می آورد.

شرایط جغرافیائی شرق و از آنجمله ایران که در آن قبایل کوچنده و شبان همیشه بخش مهمی از اهالی بوده اند، هجومها و یورشها که پیوسته اراضی وسیع را "مفتوح العنوه" و بدون مالک میساخت، قدرت استبدادی شاه که عملاً هرگونه تضمینی را برای مالکیت و ثروت از میان میبرد، پایه ی مالکیت بطور اعم و از آنجمله مالکیت بر زمین راست میکرد. این امر که آبادانی این زمینها به شبکه های ابیاری مربوط بود و این شبکه ها پس از هجوم متروک میماند، برای ایجاد اراضی موات و مخروب و امکان حاتم بخشی های شاهانه می افزود. اینها نکاتی است که برای جامعه ی کشور ما شاخص است و رهنمودهای گرانمای مارکس و انگلس ما را بدین نتایج میرساند.

برای احتراز از طول کلام در این محث با این اندازه بسنده میکنیم.

۵- انگلس و میرین ما ایران

صرف نظر از مطالب پیش گفته در باره ی مشخصات سیر تاریخی جوامع شرق (و از آنجمله ایران) انگلس در باره ی کشور ما مطالب و گاه مقالات مستقلی نوشته است. در دوران فعالیت ژورنالیستی مارکس و انگلس در "نیویورک دیلی تریبون" (سال ۱۸۵۷) چند مقاله از مارکس و انگلس در باره ی وقایع ایران در این روزنامه نشر یافت. از آنجمله است مقاله ی مارکس تحت عنوان "جنگ علیه ایران" (۱) که در ۴ فوریه ۱۸۵۷ در تریبون منتشر شد و سپس مقالات انگلس تحت عنوان "در نماهای جنگ ایران و انگلیس" (۲) (که در ۱۹ فوریه همان سال در تریبون نشر یافت) و نیز مقاله ی بسیار جالب "ایران و چین" که در ۵ ژانویه ۱۸۵۷ در تریبون چاپ شد (۳).

دو مقاله ی اولیه ی مارکس و انگلس مربوط است به تصرف هرات از طرف قوای ایران در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه و سپس نیرو پیاده کردن انگلیس به بندر بوشهر و بررسی تضاد امپراطوری انگلیس و تزارسم روسیه در ایران و افغانستان.

مقاله ی انگلس تحت عنوان "ایران و چین" مقایسه ایست که بناسبت جنگ بوشهر و جنگ دوم آقیون بین ایران و چین از جهت مقاومت در قبال خارجی انجام میگیرد. انگلس شکست سپاه ده هزار نفری ایران را در بوشهر و محرمه در قبال سواره نظام و قوای انگلیسی- هندی (علی رغم مقاومت ها و دلوریهای که در همین دوران از سپاه ایران دیده شد) بوجود فساد و انحطاط درد اخل دستگاه حکومتی ایران مربوط میکند و می نویسد که در ایران تاکنون سه کشور اروپائی: روسیه، انگلیس و فرانسه، هر یک بنوبه ی خود کوشیدند سیستم نظامی خویش را در سپاه سنتی ایران برقرار سازند و یک ارتش معاصر ایجاد کنند ولی مساعی انجام یافته به ثمر نرسید:

"یک سیستم جای سیستم دیگر اثر منفی بعلت حسد، آنتریک، جهالت، ازمندی و رشوه خواری آن مردم شرق که این سیستم هامیباست آنها را به انسران و سرسازان اروپائی بدل کنند، به نتیجه نرسید" (۴)

- (۱) کلیات، جلد ۱۲، صفحات ۱۲۰-۱۲۵
- (۲) کلیات، جلد ۱۲، صفحات ۱۲۶-۱۳۱
- (۳) کلیات، جلد ۱۲، صفحات ۱۲۸-۲۲۴
- (۴) کلیات، جلد ۱۲، صفحه ی ۲۱۸

بنظر انگلس تحول ارتش ایران بصورت یک ارتش معاصر یک پروسه ی کوتاه مدت نیست:

"همه ی اینها خواستار یک دوران طولانی است و بناچار با سخت ترین موانع بعلت جهالت، فقدان تعادل، خرافات، خاصه خرجی (فانری تیسیم) و ادبار دائمی سرنوشت ها که ویژه ی دربارهای شرقی است برخورد خواهد کرد" (۱)

انگلس در چین برعکس یک نیروی زندگی مقاومت عمومی که او آنرا "جنگ خلقی" و "جنگ ملی" مینامد مشاهده میکند. مارکس در مقاله ی خود برای یافتن علل این انحطاط تاریخ ایران را از آغاز صفویه بجمد مورد بررسی قرار میدهد. بنظر نگارنده توصیف انگلس از دربارهای ایران و نظرات او که فساد دربار غیرمفید آکاریها و دلوریهای سران ایران ریشه ی ناکامیهای ایران و موفقیت های سیاست استعمار طلبان است کاملاً درست است و واقعیت های تلخ بسیاری را گویا آنرا ثابت میکند. انگلس تصریح میکند که وی نمیخواهد "داغ" مختصات ثابتی را به ملتی وارد کند ولی بر آنست که رفع وضعی که ناشی از سیر ویژه ی تاریخ است، به گذشت زمان نیاز دارد. اینکه مردم ایران از آغاز قرن بیست دست بسه مهمترین انقلابات آسیا زدند، حاکی از آنست که برای برآورده شدن آرزوی انگلس که از تبدیل ایران، چنانکه او بیان میکند، به "واسال" استعمار طلبان سخت ناخشنود بود، مدت چندانی نگذشت.

در نامه ی انگلس به مارکس که ما از آن در این مقاله بخششهای را ذکر کردیم، بتفصیل از ایران از زمان پارسی و شعر و نثر فارسی یاد شده است. انگلس در این نامه چنین مینویسد:

"... حال که برای چند هفته باین معضلات شرقی گرفتار آمدیم، از فرصت استفاده کردیم و بزبان فارسی مشغول شدیم. از زبان عربی مراد چیزی میترساند: از سوسوی بی میلی فطری من نسبت به المنتی سامی و از سوی دیگر این واقعیت که نمیتوان بدون ائتلاف و قسمت فراوان در این زبان بتوفیق کمابیش مشهودی دست یافت، زیرا چنان غنی است که در آن چهار هزار ریشه وجود دارد و مدت دو الی سه هزار سال از عمر آن گذشته است. در عوض زبان فارسی زبان نیست، بلکه یک اسباب بازی واقعی است. اگر این خط ناخجسته ی عربی که در آن تاشش حرف بی دربی قیافه ای همانند دارند و برای حروف مصوتة نیز علامتی نیست، نمیتوانستیم سر پای دستور زبان فارسی را در عرض چهل و هشت ساعت حفظ کنیم... من برای آموختن زبان فارسی برای خود حد اکثر سه هفته وقت گذاشته ام... برای وایت لینگ (۲) یک بسد بختی است که فارسی نمیداند (اگر میدانست) آنگاه در این زبان "زبان جهانی" مطلوب خود را بشکل کامل مییافت، زیرا در این زبان تنازعی بین "بمن" و "مرا" وجود ندارد و حالات "دانیف" و "اکوزانیف" در آن یکسان است. (۳)

- (۱) کلیات، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۰
- (۲) ویلهلم وایت لینگ (۱۸۷۱-۱۸۰۸) نخستین تفهیمین آلمانی کومونسم - کومونست خیال پرداز که در بین کارگران به تبلیغ و ترویج و سازماندهی پرداخت و از اعضا "اتحادیه عدالت" است و برای آن برنامهای نوشت تحت عنوان "بشریت چگونه هست و چگونه باید باشد" (۱۸۳۸) شغل وایت لینگ خیاطی بود.

(۳) مقصود انگلس از وایت لینگ بنام "منطق ود دستور عمومی زبان و مختصات بنیادی یک زبان جهانی برای بشر" است "Allgemeine Denk- und Sprachlehre nebst Grundzügen einer Universal-Sprache der Menschheit." بقیه در زیر نویس صفحه ی بعد

بهیچوجه ظنن بدی ندارد بیسی مطبوع است ... در عوض تشریفاتی کشنده است .
مثلا "روضه الصفا" جناب "میرخوند" که نشر فارسی را عرضه میدارد خیلی متکلف و بکلی
زبان بی معنائی است . در باره ی اسکندر رکیب چنین مینویسد : " نام اسکندر در زبان
یونانی اسکندر رومی است (چنانکه خود نام اسکندر محرف الکساندر است) و این لفظ
یعنی "فیلسوف" که از "فیلا" بمعنای عشق و "سوا" بمعنای حکمت می آید . لذا
اسکندر یعنی محب حکمت . در باره ی پادشاهی که از سلطنت دست کشید مینویسد :
" امضراب عزیزت را بر طبل رحمت کوفت " همچنانکه "بابا ویلیش" (۱) اگر باز هم نبرد
قلبی را داده دهد بد آن دچار خواهد شد . " ویلیش " دچار سر نوشت افراسیاب
تورانی نیز خواهد گردید هنگامیکه سپاهیانش ترکش گفتند و میرخوند در باره ی او
مینویسد : " ناخن وحشت بدندان حسرت گزیدن گرفت و از انگشتان خجلت خون
ندامت جاری ساخت " (۲)

(ترجمه از نامه ی انگلس به مارکس ، نوشته شده در ۶ ژوئن ۱۸۵۳ ، ترجمه
از متن روسی جلد ۲۸ کلیات مارکس و انگلس ، صفحات ۲۲۲ - ۲۲۳)

انقلاب از دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم

از آنجاکه در مفهوم انقلاب اجتماعی و شرایط بروز آن در اذهان بی دقتی های وجود دارد ، لذا
تشریح اجمالی برخی از اصول اساسی انقلاب را از نظر مارکسیسم - لنینیسم ضرور می شماریم . ضرورت این
امر بیشتر از این جهت است که گروه های ضد حزب توده ایران ، گروه هایی که خود را مارکسیست هم
مینامند ، اغلب از محتوی و مضمون واقعی اصطلاحات و مفاهیم و مقولات مارکسیستی درک صحیح و علمی
ندارند یا آنها را آگاهانه تحریف میکنند و در نتیجه بحث های بیجا و زائدی در جدل با حزب توده ایران
پیش میکنند و چه بسا موجبات گمراهی خوانندگان را فراهم می آورند . چنانکه یکی از تشریحات ضد حزب
توده ایران در نخستین شماره خود با اختلاط مفاهیم "شرایط عینی" و "شرایط مادی" انقلاب و بی
اطلاعی از اینکه فراهم آمدن شرایط مادی فقط ضرورت انقلاب و فراهم آمدن شرایط عینی فقط امکان
تحول انقلابی را پدید می آورد و یا اینکه "بحران علمی عمومی" عمده ترین نشانه پیدایش وضع انقلابی
است ، بالحنی موهن بحثی بی محتوی با "مردم" برآه انداخته است .

در مرحله معینی از رشد اجتماعی ، تضاد درونی شیوه تولید مبتنی بر مالکیت خصوصی یا
بعبارت دیگر تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی بعدی شدت می یابد که
برآند اختن مناسبات تولیدی موجود و استقرار مناسبات تولیدی نوین بجای آن یعنی
مسئله انقلاب اجتماعی ضرور میگردد .

شرایط
مادی
انقلاب

انقلاب اجتماعی عبارتست از حل تضاد های اجتماعی بنحوی که به تخییر کیفی زیر بنا و رونما یعنی
تغییر صورت بند ی اجتماعی منجر گردد .

تضاد میان رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی مبنای اقتصادی یعنی شرایط مادی انقلاب را
فراهم می آورد و در مرحله معین ضرورت انقلاب اجتماعی را مطرح می سازد .

فراهم آمدن شرایط مادی انقلاب برای انقلاب کافی نیست . در پیشرفته ترین
کشورهای سرمایه داری دهها سال است که شرایط مادی انقلاب
سوسیالیستی و در کشورهای عقب مانده سالهاست شرایط مادی انقلاب
های دموکراتیک و ملی فراهم آمده است ، ولی در این کشورها هنوز انقلاب
اجتماعی صورت نگرفته است .

تغییرات عینی موجود
وضع انقلابی

برای انقلاب اجتماعی علاوه بر شرایط مادی ، تغییرات عینی معین دیگری که شرایط عینی اصطلاح
میشود ضرورت دارد و "مجموعه این تغییرات عینی ، وضع انقلابی نامیده میشود" (۱) . وضع انقلابی حالتی
است که پیش از انقلاب و در نتیجه تشدید فوق العاده تضاد های آشتی ناپذیر جامعه پدید می آید لنین

(۱) جلد ۲۶ ، ص ۲۱۹

بقیه "زیر نویس صفحه ی قبل :

در این اثر در کنار برخی نظریات معقول ظاهرا برخی نظریات ساده لوحانه نیز بوده که انگلس بدانها
بشکل طنزآمیز اشاره میکند (از جمله پیشنهاد حذف حالت "داتیف" که وایت لینگ آنرا "اشراقی"
میدانست . مقصود انگلس آنست که در زبان فارسی "حالات" صرف اسم نیست و لذا خاطر وایت
لینگ که باینکه از این حالات موافق نیست میتواند از جهت این زبان آسوده باشد .

(۱) اشاره است به اوگوست ویلیش (August Willich) (۱۸۷۸-۱۸۱۰) یکی از افسران
پروس که نخست به اتحادیه ی کمونیستهای پروس و سپس راه سکارسم ماجراجویانه در پیش گرفت
و از این اتحادیه انشعباب کرد .

(۲) عبارات "میرخوند" را بجلت دسترس نداشتن به متن "روضه الصفا" بطرح تحت اللفظی از نقل
انگلس ترجمه کردیم . البته جالب است که اصل این عبارات در متن "روضه الصفا" جستجو شود
تا معلوم گردد که طلبد دقیقا از چه قرار است . در باره ی این قضاوت های انگلس که در نامه ی
دوستانه و خصوصی و حتی گاه شوخی آمیزش به دوستش مارکس نوشته شده نمیتوان سخت گیر
بود . آنچه که مهم است علاقه ایست که انگلس بزبان و ادبیات مانشان داده و قضاوت های
جالب و گاه بسیار صائبی است که طی مدت کوتاه آموزش زبان فارسی بدان رسیده است .

برای وضع انقلابی سه علامت عمده می شمارد :

- ۱- بحران ملی عمومی که هم استثمار شوندگان و هم استثمارگران را در برمیگیرد. بدین معنا که نه فقط استثمار شوندگان "پائینی ها" نخواهند به شیوه گذشته زندگی کنند ، بلکه استثمارگران "بالایی ها" هم نتوانند به شیوه گذشته حکومت نمایند
- ۲- تشدید فوق العاده فقر و نیاز توده های زحمتکش
- ۳- تشدید قابل ملاحظه فعالیت توده های زحمتکش بنحویکه هم در نتیجه بحران عمومی و هم در نتیجه اقدامات خود هیئت حاکمه بیش از پیش به مبارزه تاریخی مستقل جلب شوند (۱)

اوضاع بین المللی ، بخصوص وجود اردوگاه سوسیالیسم در شرایط کنونی ، انقلاب و با بحرانهای انقلابی در کشورهای مترویل ، انقلاب در کشورهای همجوار ، جنگونی بحرانهای ناشی از ستم ملی و تبعیض نژادی و غیره بمثابة عوامل عینی میتوانند در پیدایش وضع انقلابی موثر باشند .

وضع انقلابی ناشی از تغییرات عینی ، بر حسب شرایط تاریخی و در کشورهای مختلف میتواند به صور گوناگون بروز کند و در این یا آن کشور مشخص ، در این یا آن زمان معین - این یا آن عامل عینی در پیدایش وضع انقلابی نقش کمتر یا بیشتر داشته باشد .

آنچه مهم است ، اینست که انقلاب بدون وضع انقلابی میسر نیست و وضع انقلابی محلول در گرونی های عینی معین در زندگی اجتماعی بوده و این در گرونیها "نه فقط به اراده افراد و گروهها و احزاب جداگانه ، بلکه حتی به اراده طبقات جداگانه نیز بستگی ندارد" (۲)

برای تشخیص اینکه ، آیا وضع انقلابی در یک کشور پدید آمده است یا نه ، باید به دو نکته بسیار مهم در باره علامت عمده وضع انقلابی توجه داشت :

بحران ملی عمومی که مهمترین نشانه پدید آمدن وضع انقلابی است ، به معنای اختلالات و نابسامانیهای کم و بیش حاوی که همیشه ممکن است در این یا آن بخش زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی هر جامعه طبقاتی پدید آید ، نبوده ، بلکه "چنان بحرانی است که ارکان و شالوده سازمان دولتی و نه فقط بخشی از آنرا ، بنیاد بنای دولتی و نه این یا آن جز" و یا شکوب انفرادی برگیرد (۳)

همچنین برای انقلاب از راه قهر مسلح ، آمادگی توده ها برای مبارزات اعتصابی و تظاهرات خیابانی و حتی زد و خورد ها و تصادمات "اتفاقی" که همیشه میتواند در مناطق مختلف کشور پیش آید ، کافی نیست بلکه در این مبارزه "توده ها باید بدانند که بسوی یک مبارزه مسلحانه ، خونین و تاپای جان میروند . حسن تحقیر نسبت به مرگ باید در میان توده ها شیوع یابد و بیروزی را تضمین کند" (۴)

اگر تشدید تضاد میان رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی مبانی اقتصادی و شرایط مادی انقلاب را فراهم میآورد و ضرورت انقلاب اجتماعی را مطرح میسازد ، گرد آمدن تغییرات عینی موجب وضع انقلابی محمل های سیاسی انقلاب و امکان تحول انقلابی را فراهم میآورد .

(۱) جلد ۲۶ ، ص ۲۱۸

(۲) جلد ۲۶ ، ص ۲۱۸

(۳) جلد ۲۳ ، ص ۳۰۱ - ۳۰۰

(۴) آئیننامه منتخبه لنین بزبان فارسی ، جلد اول ، قسمت دوم ، ص ۲۰۰

برای اینکه این امکان جاهه عمل نباشد ، وجود عامل دیگر ، یعنی عامل ذهنی نیست ضرورت دارد . انقلاب بدون وضع انقلابی میسر نیست ، ولی از هر وضع انقلابی ، انقلاب پدید نمی آید . لنین میگوید " . . . انقلاب مولود هر وضع انقلابی نیست ، بلکه مولود وضعی است که در آن به تغییرات عینی پیشگفته ، در گرونی ذهنی یعنی توانائی طبقه انقلابی به اقدامات انقلابی توده ای بسجده کافی نیرومندی اضافه شود که بتواند دولت کهنه را که هیچگاه حتی در دور آن بحران هائیز اگر آنرا "نیاندازند" ، "نی افتد" ، درهم شکند (یا متزلزل سازد) " (۱)

بنابراین عامل ذهنی بمعنای توانائی طبقه انقلابی برای چنان اقدام انقلابی است که بتواند سد دستگاه حاکمه را ساقط کند و یا ارکان آنرا متزلزل سازد . در شرایط کنونی این توانائی زمانی بدست میآید که طبقه انقلابی دارای آگاهی و تشکل باشد و مبارزه طبقات و قشرهای وسیع زحمتکشان را رهبری کند و با سایر نیروهای انقلابی اتحاد استوار برقرار سازد . و این کار فقط از عهده پیشاهنگ طبقه انقلابی ، یعنی سازمان کاملاً متشکل و یکپارچه متکی بر ایدئولوژی انقلابی و مجهز به استراتژی و تاکتیک واقع بینانه و خط مشی سیاسی سنجیده یعنی از عهده حزب طراز نوین طبقه کارگر برمی آید . حزب روح و مغز عامل ذهنی انقلاب را تشکیل میدهد .

فقط با گرد آمدن تمام این شرایط است که انقلاب مستقیماً در دستور روز قرار میگیرد .

راه انقلاب

انقلاب بر حسب شرایط و عوامل گوناگون داخلی - تاریخی ، اجتماعی ، سیاسی و غیره و در درجه اول بر حسب تناسب نیروهای طبقات و قشرهای متخاصم - و نیز بر حسب شرایط بین المللی میتواند از راه قهر مسلح و یا قهر غیر مسلح (مسالمت آمیز) انجام گیرد . انقلاب از کدام راه خواهد رفت ، قابل پیش بینی نیست . بنا بر این هر حزب واقعاً انقلابی بساید امکان هر دو راه را در نظر بگیرد . مطلق کردن راه مسالمت آمیز کار راه اپورتونیسم میکشاند و مطلق کردن راه مسلح ، بخصوص زمانیکه تغییرات عینی موجب وضع انقلابی پدید نیامده و عامل ذهنی در سطح لازم خود نیست ، کار را به بلاکنیسم و ماجراجویی منجر میسازد .

لنین میگوید "ما هرگز قیام را در لحظه دلخواه و در تمام شرایط تبلیغ نمی کنیم" (۲) با شعارهای انقلابی بی موقع نه فقط کار انقلاب تسریع نمیشود ، بلکه از این راه زیانهای جبران ناپذیر به نهضت انقلابی وارد میآید . لنین میگوید : " . . . سخنان انقلابی در باره جنگ انقلابی میتواند انقلاب ما را تهاه سازد . . . سخنان انقلابی ، تکرار شعارهای انقلابی بدون در نظر گرفتن اوضاع و احوال عینی" است . (تکیه از ماست) .

قیام مسلح

اگر "اوضاع و احوال عینی" موجود راه قهر مسلح را ایجاب کند ، فقط در این صورت است که قیام مسلح بمثابة اقدام مسلحانه اشکار توده های مردم علیه دولت و طبقات حاکمه بصورت شعار روز در دستور قرار میگیرد . قیام مسلح جنگی است که مانند تمام جنگهای دیگر دارای قوانین و استراتژی و تاکتیک خاص خود است و بدون رعایت آنها نمیتواند به شکست بیانجامد و یک دوران کامل انقلابی را بناگامی بکشاند . قیام هم مانند جنگ فن است و نخستین قانون این فن آنست که "هرگز نباید با قیام سازی کرد" (مارکس)

این بود فشرده ای از تئوری لنینی انقلاب .

(۱) جلد ۲۶ ، ص ۲۱۹

(۲) جلد ۱۴ ، ص ۱۵۵

تئوری لنینی انقلاب بر خلاف نظر مدعیان کهنه نشده است و یک تئوری علمی و جهانشمول انقلاب است و به هیچ وجه ویژه روسیه یا شرایط خاص تاریخی نیست. کسانی که برای این تئوری محدودیت زمانی و مکانی قائلند یا آنرا ابدانگ نکرده اند و یا آگاهانه خود را به بیراهه میزنند.

درک دقیق و کامل تئوری لنینی انقلاب اجتماعی برای رفقای حزبی ما نیز دارای اهمیت فراوانی است. اینکه انقلاب یک خلافت است، یک عمل خودتوده هاست و قهرمانان انقلابی آنرا نمی سازند، اینکه انقلاب یک سلسله هنر نمائیهای جداجدا یا قهرامیز باصطلاح برای تحریک توده ها به عمل نیست بلکه یک تحول عینی جامعه است که باید بوسیله عامل ذهنی بموقع و بدرستی مورد استفاده قرار گیرد؛ مطلبی است که متأسفانه باندازه کافی درک نشده است و حتی افراد باحسب نیت نیز گاه در دام تحسیر یفات آنارشیستی و بلانکیستی انقلاب می افتند.

انقلاب مآب خرده بورژوا شتاب زده و احساساتی است و از قوانین عینی تکامل جامعه خبری ندارد و بآنها بی اعتناست و میخواهد خشم گذرای خویش را بصورت یک "محجزه انقلابی" درآورد که در عرض مدت کوتاهی عالی راد گرگون کند. وی قادر نیست در سنگر یک نبرد طولانی و دشوار برای سالیان دراز بایستد و یادقت و سرسختی از طریق بسیج مبارزات صنفی و مطالباتی و مبارزات سیاسی مردم، از طریق پیش بردن شعارهای مبع و تاکتیکی بشیوه لنین زمینه را برای بهره برداری از وضع انقلابی که حتماً در پیازود در خواهد رسید آماده کند. او انقلاب اجتماعی را که در هر حال تحمیلی اراده توده ها و خلق بردشمنان خلق است ولی میتواند بصورت قهرآمیز یا سالمت آمیز درآید فقط بصورت تفنگ بدست گرفتن گروهی پیمانگنگ یا اقدامات تحریکی جداجدا در نظر میگیرد و نمی فهمد که یک حزب سیاسی قادر نیست از این طریق اعتماد مردم را جلب کند، توده های وسیع را بسیج نماید، به لیدر خلق تبدیل شود و ادامه کاری را در کار سیاسی و اجتماعی و سازمانی حفظ نماید.

این سردرگمی در درک مفهوم انقلاب اجتماعی و این کشش بسوی قبول نظریات ضد مارکسیستی و نتو آنارشیستی و نتولانکیستی در باره انقلاب یک خطر جدی پیوره در میان آن قشرهای جامعه است که برای قبول این نوع نظریات آمادگی روحی و اجتماعی دارند.

چپ رویهای ناشی از انقلابیگری کاذب انرژی انقلابی افراد به هدر میدهد و چنانکه تجربه بکرات نشان داده است موجب بروز انواع ماجراها و خطرات و سرانجام یا "س" ، دلسردی، تسلیم طلبی میشود.

در همین شماره "دنیا" ما یولمیک مشخصی بابرخ نظریات سفسطه گرانه در باره انقلاب اجتماعی انجام داده ایم که کمال مقاله حاضر و در واقع بمثابه مثال کتکرت برای احکام این مقاله است. ما خوانندگان عزیز را که مایلند در مسله انقلاب اجتماعی با مطالب مشخص مورد بحث آشنا شوند به خواندن این مقاله دعوت می کنیم.

۱۰ م

سموداخر

انقلاب و سفسطه گران

انقلابی نمایان آرام نمیگیرند

مسئله راه انقلاب و شکل مبارزه در شرایط مشخص کنونی ایران از مسائل عمده ای هستند که عدم درک آنها موجب گمراهی های معین در میان عده ای از مخالفین رژیم و در عین حال از عده ترین عرصه های تحریف مارکسیسم - لنینیسم و تحریف نظریات حزب توده ایران توسط ضد توده ای های آگسآه و ناآگاه و بخصوص از طرف ضد توده ای های انشعابگرفته است.

بین از پنج سال پیش گروهی از چپ روان تحت تا "تیرجریان باصطلاح کاستریسم با اعلام اینکه وضع انقلابی در ایران وجود دارد و ضرورتی برای عامل ذهنی انقلاب نیست و برای اقدام انقلابی اراده و تصمیم گروه کوچکی از انقلابیون کافیت و از طریق ایجاد باصطلاح خود آنها "کانونهای شورشی" میتوان حزب طبقه کارگر را بوجود آورد، وارد میدان مبارزه تبلیغاتی شدند. بعد ها که زندگی نادرستی این پندارهای "انقلابی" رابه ثبوت رساند به "اصلاح" خود پرداختند و این بار شعار ایجاد بازهم بنا باصطلاح خود آنها "پایگاه های انقلابی" به تقلید چین را پیش کشیدند.

اکنون که بیش از پنج سال از این تبلیغات و شعار دادن هامیگذرد نه از "کانون شورشی"، نه از "کانون انقلابی" خبری هست و نه از حزب "کمونیستی" که میبایست در جریان این شورش ها و انقلابها پدید آید.

بیش از دو سال پیش نیز (لااقل از زمان انتشار "روزنیوسیم در تئوری و در عمل") انقلابی نمایان دیگری با انکار ضرورت وضع انقلابی و کافی دانستن وجود حزب انقلابی و اراده و تصمیم انقلابیون بسرای اقدام به "انقلاب فوری" از راه جنگ های پارتیزانی در صحنه روستا و "محاصره شهرها از طریق دها" وارد مبارزه طبقاتی شدند.

از این شعارها و ادعاهای نیز چند سال گذشت و نه جنگ انقلابی بشکل جنگ های پارتیزانی در گرفت و نه روستا به صحنه مبارزه تبدیل شد و نه شهرها از طریق دها به محاصره درآمد.

چرا؟ برای آنکه هم آن گروه و هم این گروه از واقعیات زندگی به دور بودند و درک نمیکردند که در ایران نه تغییرات عینی موجب وضع انقلابی پدید آمده و نه عامل ذهنی در سطح لازم خود است. آنان نمیخواستند و نمیخواهند بفهمند که "از برگردن شعارها کافی نیست، باید بتوان درک کرد که چه زمانی باید این شعارها مطرح نمود. تا هنگامی که "دوره اعتلا" فراتر رسیده است، تا زمانی که "انقلاب" بمعنای کاملاً محدود و مستقیم آن مسئله روز نشده است. طرح یکی از صایلی مبارزه بمثابه شعار بمعنای ترسیم خود بصورت کاریکاتوری از سوسیال - دموکراتهای انقلابی است." (۱)

حزب توده ایران آن واقع بینی لنینی، حس مسئولیت کمونیستی و شجاعت انقلابی را در خود سراغ داشت که در پی پیروزی های ارزان و گذران تبلیغاتی از شعارهای خوش ظاهر میان تهی پیروی

(۱) لنین مجموعه کامل آثار بزبان روسی جلد ۱۷، ص ۳۹۶

نکند و به فریب خود و دیگران نبرد آزد.
ولی آنانکه سالهاست "انقلاب فوری" را "در حال حاضر" از راه جنگ های پارتیزانی در صحنه روستا بدون پیدایش وضع انقلابی موعظه میکردند و یاد رکار ایجاد "کانون های شورشی" طبق فرمول رژی دوره و "پایگاههای انقلابی" به تقلید از چین بودند، چه کردند و چه میکنند؟
واقعیات زندگی و روشکستی سیاسی این مدعیان راه ثبوت رساند و حتی برخی زد و خورد های مسلحانه در بعضی مناطق عشایری جنوب نیز بشا به "اولین جرقه مبارزه مسلحانه در ایران" نتوانست باین شعارهای میان تهی، ولود رقیاس محدود، رمقی به بخشد.
دگماتیک های انقلابی نما که واقعیات را محکوم کننده خود می بینند، سوگند یاد کرده اند که آنرا به هیچ بگیرند و برای توجیه وجود خود از شعارهای داغ روز (شاید دیگر چند آن داغ هم نباشد!) دست برندارند. آنان که نادرستی شعارهای خود را در عمل احساس میکنند، با اینکه در این پسا آن زمینه به عقب نشینی های آشکار و پنهان دست برده اند، "اثبات" نادرستی خط مشی حزب توده ایران را وجهه همت خود میسازند. اگر زندگی بر شعارهای آنان خط بطلان میکشد، چه باك که بازار لفاظی و تئوری بافی و سفسطه گوئی برای تحریف و "رد" نظریات حزب توده ایران هنوز گرم است.

سفسطه گران انقلابی نما چه میگویند؟

حال به بینیم انقلابی نمایان مابه تئوری لنینی انقلاب چه برخوردی دارند. مادرانجا فقط بسه ارزیابی نوشته های ناشرین "توفان" در این باره اکتفا خواهیم کرد. زیرا گردانندگان این نشریه بیش از گروههای دیگر برای اثبات نظریات خود به لنین توسل میجویند و در تحریف و "رد" خط مشی حزب توده ایران اصرار میورزند. تلاش این گروه بیش از آنکه ناشی از اعتقاد آنان به صحت گفته های خود و یا نادرستی نظریات حزب توده ایران باشد، معلول بن بست است که آنان با انکار ضرورت شرایط عینی انقلاب - یکی از ارکان اصلی تئوری لنینی انقلاب - برای خود بوجود آورده اند.

پیوند د یالکتیکی شرایط عینی و ذهنی انقلاب

گردانندگان "توفان" میگویند: "رویزونیست ها از یکطرف شکل قهر در انقلاب اکتبر یعنی "قیام مسلح" را نمونه میگیرند و از طرف دیگر وجود شرایط عینی و ذهنی معین و یابسخن دیگر وجود "وضع انقلابی" را ضرور می شمردند. بنظر آنها برای آنکه بتوان انقلاب کرد باید در کشور "وضع انقلابی" آنگونه که لنین میآموزد، پیش آید" (۱)

پیش از همه باید تصریح کرد که انقلاب و قیام مسلح دو مفهوم مختلف هستند.
اولا، انقلاب به مثابه حل بنیادی تضاد های اجتماعی - هدف است و قیام مسلح به مثابه حصاد-ترین شکل مبارزه - یکی از وسایلی نیل باین هدف.
ثانیا، انقلاب ناشی از عوامل عینی معینی است که خارج از اراده افراد، گروهها و احزاب قسرا ر دارند. بنا بر این نمیتوان به میل و دلخواه "انقلاب کرد" و زمان آنرا تعیین نمود. ولی قیام عملی است ناشی از اراده و تصمیم انسان ها، میتوان آنرا انجام داد و زمان و مکان آغاز آنرا تعیین نمود و حتی با آن به "بازی برداخت (ماجراهای بلانکیستی) ."

(۱) "رویزونیسم در تئوری و در عمل" ص ۹۰

لنین انقلاب را با جنبش کارگری و قیام را با اعتصاب مقایسه میکند و میگوید برخلاف جنبش کارگری و انقلاب، اعتصاب و قیام نمیتوان بوجود آورد و زمان آنرا تعیین نمود (۱)
ولی از آنجاکه قیام وسیله است و نه هدف، برای آنکه قیام مسلح امکان پیروزی داشته باشد و به هدف خود برسد، نیروهای انقلابی فقط در شرایط معینی بآن توسل میشوند. در اینجاست که رابطه میان شرایط عینی و عامل ذهنی انقلاب مطرح میگردد. انقلاب و قیام مسلح مسائلی هستند که فقط در ارتباط با شرایط عینی و عامل ذهنی انقلاب و پیوند آنها "تیمتقابل آنها قابل درک میباشند. یکی از وجوه تمایز مارکسیست ها و بلانکیست ها در همین است که بلا نکیت ها عامل ذهنی را مطلق میکنند و مارکسیست ها پیوندی د یالک تیکی و خلاق میان آنها بوجود میآورند. ریشه اصلی کمراهی بلانکیست های ایرانی نیز در همین جاست.

لنین نمونه برجسته ای از این برخورد خلاق د یالک تیکی ارائه میدهد: "سوسیال - دموکراتها "شعار" قیام را در سال ۱۹۰۱، زمانیکه دموستراسیونها کریچفسکی و مارتینف را در باره "بورش" به فریاد و امید داشت، مطرح نساختند و در رساله های ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ نیز که نادرترین فقید برتسامه "ایسکرا" ی سابق را "سرگرمی مطبوعاتی" می نامید، مطرح نکردند. آنها شعار قیام را فقط پس از نهم ژانویه سال ۱۹۰۵، زمانیکه دیگر هیچکس نمیتوانست تردید کند که بحران سیاسی عمومی ملی نضج یافته و این بحران در نتیجه اقدامات علنی توده ها روز بروز و ساعت بساعت شدت می یابد، مطرح ساختند.
و این بحران در ظرف چند ماه کار را به قیام منجر ساخت" (۲)

گردانندگان "توفان" نه فقط باین پیوند یالک تیکی میان شرایط عینی و عامل ذهنی بی نبرده اند بلکه معنا و مفهوم شرایط عینی و عامل ذهنی و وضع انقلابی را نیز بد رستی درک نکرده اند. آنها میگویند "رویزونیست ها ... وجود شرایط عینی و ذهنی معینی و یابسخن دیگر وجود "وضع انقلابی" را ضرور می شمردند."
وضع انقلابی را شامل شرایط عینی و ذهنی کردن به معنای عدم درک مطلق مفاهیمی است که "توفان" علیه آنها به قیام برخاسته است.

وضع انقلابی، قانون عام تمام انقلاب هاست

نویسندگان "توفان" میگویند: "ممکن است تصور شود که تئوری لنینی "قیام مسلح" در شرایط "وضع انقلابی" در زمره آن اصول جهانشمول مارکسیسم - لنینیسم است که در همه جا، همه وقت و همه شرایط حقیقت دارد و باید بر طبق آن عمل کرد" (۳)، ولی لنین "هیچگاه از این تئوری دگم نساخته است" (۴).

انکار ضرورت وضع انقلابی از طرف "توفان" به معنای آنست که برای انقلاب وجود شرایط عینی معینی ضرور نیست. نتیجه منطقی این حکم آنست که در صورت وجود حزب انقلابی (در بهترین حالت)، در همه جا و همه وقت و همه شرایط میتوان انقلاب کرد! بی پایگی چنین ادعائی بقدری روشن است که حتی رد کردن آن نیازی با استدلال ندارد.
با اینهمه، به بینیم عقیده خود لنین در این باره چیست؟ لنین میگوید "برای مارکسیست ها

(۱) لنین، جلد ۹، صفحات ۲۶۳ - ۲۵۴

(۲) جلد ۱۷، ص ۱۴۳

(۳) و (۴) نشریه "توفان"، شماره ۳۲

جای تردید نیست که انقلاب بدون وضع انقلابی ممکن نیست" (۱) (تکیه ازماست) بطوریکه می بینیم لنین از ضرورت بلااستثنای وضع انقلابی برای انقلاب صحبت میکند. یعنی از این حکم "دکم" میسازد.

لنین در جای دیگر، زمانیکه یکی از شرایط عینی ضرور برای پیدایش وضع انقلابی را بمثابة شرط پیروزی انقلاب مطرح میکند، چنین میگوید: "قانون اساسی انقلاب به تمام انقلابها و از جمله سه انقلاب روس در قرن بیستم آتراتیید نموده است، اینست که برای انقلاب کافی نیست که توده های استثمارشونده و متمکن به عدم امکان زندگی به شیوه سابق بی ببرند و تغییرات را طلب نمایند، برای انقلاب ضروری است که استثمارگران نیز نتوانند به شیوه سابق زندگی و حکومت کنند. فقط آن هنگامیکه "پائینی ها" نظام کهنه را نخواهند و "بالائیها" نتوانند به شیوه سابق ادامه دهند، فقط آن هنگام انقلاب میتواند پیروز گردد. این حقیقت را عبارت دیگر چنین میتوان بیان نمود: انقلاب بدون یک بحران ملی عمومی (که هم استثمارشوندگان و هم استثمارگران را در برگیرد "غیر ممکن است" (۲) (تکیه ازماست).

باز بطوریکه می بینیم لنین از ضرورت بحران ملی عمومی - عمده ترین شاخص وضع انقلابی - برای تمام انقلابها صحبت میکند. ضرورت وضع انقلابی، برخلاف ادعای گردانندگان "توفان" نه فقط "دکم" است و حکم جهانشمول، بلکه بگفته لنین قانون اساسی تمام انقلابهاست. ابعاد اول از این حکم - جهانشمول و در واقع نفی این قانون عام انقلاب به معنای تجدید نظر در احکام مارکسیسم - لنینیسم - بمنظور چپ روی و چپ نمائی، بمعنای روی گرداندن از واقعیات زندگی و بالاخره امتناع از انقلاب واقعی نیست؟

قیام مسلح مفهومی است عام

گردانندگان "توفان" جای دیگر می نویسند: "قیام مسلح برای آنکه به پیروزی برسد باید در شرایط وضع انقلابی بدان دست زد. در این امر هیچگونه تردیدی نیست. در این تکه هم تردیدی نیست که خلق هائی از راه جنگ انقلابی طولانی به پیروزی نائل آمده اند. حال اگر نیروهای انقلابی شکل جنگ انقلابی را برگزینند، باز هم باید در انتظار وضع انقلابی باقی بمانند" (۳)

در اینجا "توفان" میخواهد با قائل شدن تفاوت میان قیام مسلح و جنگ انقلابی یعنی با یک بازی ترمینولوژیک قانون اساسی تمام انقلابها - ضرورت وضع انقلابی را نفی کند.

قیام مسلح بمثابة حادثه ترین و عالیترین شکل مبارزه بمعنای جنگ طبقات معین علیه طبقات دیگر است. قیام مسلح مفهومی است عام که شامل جنگ های انقلابی ام از جنگ داخلی و جنگ ملی، جنگ های کوتاه مدت و طولانی و حتی شامل جنگ های پارتیزانی بمثابة شکل بدوی جنگ های داخلی و جنگ های ملی میگردد.

لنین همه حقایق مسلح را به همین معنای عام بکار میبرد. چند نمونه از گفته های لنین را در این مورد یاد آور میشویم:

— "قیام عبارتست از جنگ داخلی" (۴)

(۱) جلد ۲۶، ص ۲۱۸

(۲) لنین، آثار منتخبه، جلد دوم، قسمت دوم، ص ۴۹۶-۴۹۵

(۳) "روزینویسیم" در تئوری و در عمل، ص ۹۲

(۴) جلد ۱۱، ص ۲۰۵

— "جنگ پارتیزانی یکی از اشکال جنگ داخلی است" (۱)

— "کاملاً طبیعی و ناگزیر است که قیام میتواند اشکال عالیتر و بغرنجتر جنگ داخلی طولانی که سرآورد کشور را بر میگردد، یعنی شکل مبارزه مسلحانه میان دو بخش خلق بخود بگیرد" (۲)

— آنچه را که ما اروپائیان یعنی ستگران امپریالیستی اکثریت خلقهای جهان با شونیسیم منفور اروپائی خاص خود "جنگهای مستعمراتی" مینامیم، اغلب همان جنگهای ملی یا قیامهای ملی این خلقهای متمکن است" (۳)

بطوریکه ملاحظه میشود لنین قیام مسلح را به معنای وسیع بکار میبرد و آنرا شکل خاصی از قهر مسلح نمی شناسد. لنین نه فقط جنگ انقلابی را در مقابل قیام مسلح نمیگذارد (آن کاریکه "توفان" انجام میدهد)، بلکه حتی این دو مفهوم را بمثابة بیانگر دو شکل مبارزه در کنار هم نیز قرار میدهد. "توفان" در اینجا، هم نمی و هم نفس کلام لنین را تحریف میکند.

تحریف واقعیت قیام مسلح روسیه

گردانندگان "توفان" میگویند: "قیام مسلح = در شرایط وضع انقلابی" آنگونه که در آثار لنین آمده و بد انسان که طبقه کارگر روسیه تحت رهبری لنین برای پیروزی انقلاب بدان دست زد، آنچه ای است که روزینویسیم های حزب توده ایران در انتظار آندند" (۴)

آری، این کاملاً درست است که حزب توده ایران "قیام مسلح" و "وضع انقلابی" را صد درصد بدان گونه درک میکند که در آثار لنین و سایر کلاسیک های مارکسیسم آمده و تجربه تمام انقلابها صحت آن را به ثبوت رسانده است. ولی برخلاف ادعای "توفان" حزب توده ایران هرگز و هیچ جا نگفته است که وضع انقلابی و قیام مسلح بدانسان که در روسیه گذشت، در ایران هم پیش خواهد آمد یا در آن واقع میشود که جنگ جهانی عامل عمده پیدایش وضع انقلابی در روسیه بود.

گناه "توفان" در این مورد فقط این نیست که درباره حزب توده ایران به دعوی کذب میبرد از بد این اندرز آموزنده لنین راقراوش میکند که "نسبت دادن امری احقمانه به مخالف خود و سپس رد کردن آن، شیوه خردمندانه نیست" (۵). خطای "توفان" در اینست که نه فقط مفهوم واقعی قیام مسلح را درک نکرده، بلکه درباره قیام مسلح در انقلاب روسیه نیز تصویری سطحی و غیر واقعی دارد.

نویسندگان "توفان" فکر میکنند که قیام مسلح کاری است که فقط در شهرها و آنها هم فقط به دست طبقه کارگران انجام میگیرد. چنانکه "توفان" در یکی از نوشته های خود پس از استناد بگفته هائی از لنین درباره انقلاب ملی و مسئله دهقانان در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره میگوید: "چنانکه می بینید کوچکترین اشاره ای هم به قیام مسلح در شهرها بادست طبقه کارگرانهم در شرایط وضع انقلابی نیست" (۱) و یاد رجای دیگری ننویسد: "قیام مسلح فقط در شهرهای بزرگ کارگری نظیر تهران،

(۱) جلد ۱۴، ص ۸

(۲) جلد ۱۴، ص ۱۱

(۳) جلد ۳۰، ص ۱۲۲

(۴) نشریه "توفان"، شماره ۲۲

(۵) جلد ۲۷، ص ۲۹۹

(۶) نشریه "توفان"، شماره ۳۲

تجربه ویتنام علیه "توفان"

"همین ویتنام که روزیونیست ها پیوسته برپا سنگ آنرا بسینه میکنند ، مگر جنگ انقلابی خود را در شرایط "وضع انقلابی" آغاز کرد ؟ مگر مبارزه مسلحانه خود شکل قیام مسلح داد ؟" (۱)

تجربه خلق قبرمان ویتنام دستاویز دیگری است که "توفان" وسیله اثبات ادعاهای غیر قابل اثبات خود ساخته است . برای نشان دادن دعوی بی پایه "توفان" درباره اینکه مبارزه مسلحانه خلق ویتنام علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی بخصوص در شرایط وضع انقلابی آغاز شده است ، جای دور نمیرویم و به نوشته های خود "توفان" استناد میوریم .

"توفان" در شماره ۲۳ خود ترجمه مقاله ای را که علیه باصطلاح کاستریسم نوشته شده ، درج کرده است . در این مقاله از زبان "سخنگوی رفتای ویت نامی در کنفرانس همبستگی کشورهای امریکای لاتین" در اندرز به هواداران رژی دویره چنین آمده است : " دهقانان شکایات خود را در نزد مقامات محلی مطرح میساختند که همیشه سرکوب دهقانان را در پی داشت . کم کم دهقانان با پوست و گوشت خود در کوردند که باید اسلحه بدست گرفت . در واقع هم آنها بودند که بایستی اسلحه بدست میگرفتند . بنا بر این شما کمتر شرایط خود را تحمل کنید ۱۰۰۰ اگر دهقانان درک نمیکنند ، یک و تنها به پیشی رانند ن خطرناک و غالباً بیفایده است . این دهقانان هستند که در ۱۹۵۹ مسئله مبارزه مسلحانه را در دست کار قرار دادند . سرسری نمیتوان انقلابی بود . اما اگر تصور رود که به بهانه شرایط مساعد کافی است تفنگ برداشت و بد دهقانان گفت که ما میخواهیم وضع را عوض کنیم در این صورت رفتار تحلیلات واهی گشته ایم . جیبه ، از ۲۰ دسامبر ۱۹۶۰ مبارزه راهبری میکند ولی قبلاً دهقانان بودند که آنرا آغاز کردند . مسئله جنگ انقلابی در وهله اول نظامی نیست ، بلکه قبل از هر چیز سیاسی است ." (تکیه ازماست)

آیا "توفان" معنای این سخنان پراچ سخنگوی ویتنام را درک میکند ؟ مگر نه اینست که دهقانان ویتنامی خود با پوست و گوشت خود درک کردند که باید اسلحه بدست گرفت و هم آنها بودند که مسئله مبارزه مسلحانه را در دستور کار قرار دادند ، مگر نه اینست که جیبه ، از ۲۰ دسامبر مبارزه راهبری میکند ولی قبلاً دهقانان بودند که آنرا آغاز کردند ؟ چه زمانی توده مردم اسلحه بدست میگیرند و پیش از آنکه "جیبه" یا هر سازمان دیگری به رهبری این مبارزه که خود توده ها در دستور کار قرار داده اند ، می پردازد ؟ فقط و فقط در زمانی که "پائینی ها" نخواهند و نه تنها نخواهند ، بلکه برای تحقق افعال و هدف های خود "بسیوی یک مبارزه مسلحانه ، خونین و تاپای جان" بروند . مگر این همان وضع انقلابی نیست که شما از آن چنین وحشت دارید ؟ معنای این کلمات که "شما کمتر شرایط خود را تحمل کنید ۱۰۰۰ یک و تنها به پیشی رانند ن خطرناک و غالباً بیفایده است " چیست ؟ جز هشدار باش به ماجراجویان بلانکیستی که مانند شما از وضع انقلابی وحشت دارند ؟ !

ایران و جنگ ملی ؟

با اینهمه "توفان" برای اثبات اینکه وضع انقلابی از ضروریات قیام نیست ، این در و آن در میزند و این بار بجای جنگ انقلابی طولانی ، جنگ ملی را مطرح میسازد . گردانندگان "توفان" مینویسند : "لنین نه تنها هیچگاه از این تئوری (قیام مسلح در شرایط وضع انقلابی - م) دمگ نساخته است ، بلکه

(۱) روزیونیسم در تئوری و در عمل ، ص ۹۳

در کشورهای مستعمره و نیه مستعمره "خاور" همه جا از جنگ ملی و جنگ انقلابی ۱۰۰۰ سخن به میان میآورد و توجه خود را به دهقانان که "توده عمده" سکنه این کشورها را تشکیل میدهند ، معطوف میآورد . (۱) "توفان" پس از نقل قول های طولانی و فراوان از لنین درباره ناگزیر بودن جنگ های ملی و لزوم توجه به دهقانان در کشورهای مستعمره و نیه مستعمره (که کسی منکر هیچیک از آنها نیست) ، بدون آنکه ارتباطی منطقی میان جنگ های ملی و دهقانان از یکسو و قیام مسلح و وضع انقلابی از سوی دیگر برقرار کند ، ناگهان خواننده را در برابر این سؤال حیرت انگیز قرار میدهد : آیا از این آموزش لنینی "قیام مسلح" در شرایط "وضع انقلابی" بیرون میآید ؟" (۲)

برای "توفان" مسئله اینطور مطرح است : وضع انقلابی خاص قیام مسلح است (صغری) ، جنگ ملی ، قیام مسلح نیست (کبری) ، پس جنگ ملی رانیاژی به وضع انقلابی نیست (نتیجه) .

ولی این چنان منطقی صوری است که هم صغری و هم کبری آن غلط است و خواه ناخواه به نتیجه ای غلط تر خواهد رسید . ما قبلاً مفهوم واقعی قیام مسلح را بحث کرده ایم که لنین مطرح کرده است ، تشریح کردیم و همچنین نشان دادیم که وضع انقلابی از ضروریات تمام انقلابهاست . بنابراین درباره این منطق حیرت انگیز "توفان" بیش از این چیزی نمیگوئیم .

اما حیرت انگیز تر آنکه "توفان" حتی ملی را در شرایط ایران نیز ضروری میسازد . جنگ انقلابی ملی که در کشورهای خاورزمین و از آنجمله کشورما "ناگزیر" ، مترقی و انقلابی است . (۳)

جنگ ملی خاص کشورهایی است که بوسیله کشور دیگر بعنوان مختلف (استعمار ، الحاق ، مداخله نظامی و غیره) اشغال شده باشد . این قبیل کشورها اکثر فاقد دولت خاص خود هستند (مستعمرات) . هدف جنگ های ملی بطور عمده تأمین استقلال و حق حاکمیت ملی از طریق ایجاد دولت خودی و برقراری مرزهای سیاسی جدید است . لنین میگوید جنگ ملی عبارتست از "قیامی که هدف آن ایجاد استقلال سیاسی ملت ستکش - یعنی ایجاد دولت ملی خاص است" (۴) . لنین همچنین در مباحثه باکیفسکی ، یکی از شونیست های اوکراین می نویسد : " ۱۰۰۰ اگر موگلف (کیفسکی - م) ضرورت کک به قیام ملت ستکش را قبول دارد . با این عمل مترقی بودن قیام ملی و مترقی بودن ایجاد دولت خاص و جدید و استقرار مرزهای جدید و غیره را نیز می پذیرد" (۵)

چون "توفان" اصطلاحات و مفاهیم مارکسیستی را بنحوی خاص تعبیر و تفسیر میکند ، برای جلوگیری از هر نوع سفسطه و مغلطه درباره اصطلاحات قیام ملی و جنگ ملی اضافه می کنیم که لنین معتقد است : " میان قیام ملی و جنگ ملی از لحاظ سیاسی هیچگونه تفاوت جدی وجود ندارد . مورخین نظامی جنگ ها را کاملاً حق دارند که قیام ها را نیز در شمار جنگ ها امید اند" (۶)

اکنون سؤال میشود ، مگر ایران مستعمره فاقد دولت است ، یا از طرف دولت دیگری تحت اشغال میباشد که برای ایجاد دولت خاص خود ، یا ایجاد مرزهای سیاسی جدید و یا بیرون راندن نیرو های

(۱) و (۲) نشریه "توفان" ، شماره ۳۲

(۳) نشریه "توفان" ، شماره ۳۲

(۴) جلد ۲۰ ، ص ۱۱۵

(۵) همانجا ، ص ۱۱۶

(۶) همانجا ، ص ۱۱۵

نظامی اشغالگر به جنگ ملی بپردازد ؟ هر قدر هم که استقلال سیاسی ایران را خدشه دار فرض کنیم ، مادام که این کشور تحت اشغال نیروهای نظامی خارجی نباشد ، صحبت از جنگ ملی برای ایران کاملاً مضحک و بی معنا خواهد بود . حتی مائوتسه دین و وزان مبارزه مسلحانه چین را تا زمانیکه این کشور از طرف امپریالیستها اشغال نشده بود و با آنکه در آن زمان چین بمراتب شدیدی ترازان ایران بکشورهای امپریالیستی وابستگی داشت ، این مبارزات را جنگ داخلی مینامید و فقط زمانیکه این کشور مورد اشغال نیروهای نظامی امپریالیستی قرار گرفت ، باین مبارزه نام جنگ ملی داد . (۱)

حقیقت آنست که "توفان" برای توجیه سخنان "انقلابی" خود و برای اثبات عدم ضرورت وضع انقلابی ناگزیر است بهرگونه سفسطه و چشم بندی متصل شود . ولی با این عمل بیش از پیش ناتوانی خود را به ثبوت میرساند .

از حرف تا عمل انقلابی

گردانندگان "توفان" بر پایه این کشفیات تئوریک مدعی میشوند که "در حال حاضر و در شرایط مشخص ایران راه مبارزه راه قهرآمیز است و شکل آن نیز جنگ انقلابی است ، جنگ انقلابی در اشکال اولیه آن ، یعنی جنگ های پارتیزانی ، صحنه مبارزه نیز روستاست" (۲)

طبیعی است که چنین ادعائی مدعیان را اخلاقاً به اقدامات عملی موظف میسازد تا لااقل از این راه صداقت گویندگان در عمل به ثبوت برسد . ولی "توفان" که خود به صحت گفته های خویش ایمان ندارد ، اجرای این شعارها را با انواع اگر و مگرها و شرایط نامعلوم و امکانات مبهم وابسته میسازد : «البته این بدان معنی نیست که از هم اکنون و بدون مطالعه و تدارک میتوان به این کار دست زد ، یا بد و ن وجود حزب طبقه کارگر میتوان به کار جنگ پارتیزانی پرداخت . نه . این کار تدارک لازم دارد که زمان آن بسیار وابسته به امکانات است . . . دست زدن ب جنگ انقلابی کار آسانی نیست . باید در این راه هر گام را با احتیاط فراوان و غور و بررسی کامل برداشت ، تمام جوانب کار را مطالعه کرد" (۳) (تکیه از ماست) .

"توفان" توضیح نمیدهد که این تدارک چگونه تدارکی است ، این امکانات چیست ، زمان این امکانات کی فرا خواهد رسید و جوانب کار کدام است و یاد رجائیکه میگوید "او آنتورپسم اقدام بعملی انقلابی است ، در حالی که شرایط لازم برای دست زدن بآن آماده نیست" ، چه شرایط لازم را در نظر دارد .

آنچه مسلم است ، این است که منظور "توفان" از این شرایط لازم ، شرایط عینی موجود و وضع انقلابی و از این امکانات ، امکانات ناشی از وضع انقلابی نیست ، زیرا رژیم آترانقی میکند . اگر منظور از تمام این شرایط لازم و تدارک امکانات و مطالعه جوانب کار - تدارک چند تفنگ و نارنجک و گرد آوردن چند نفر پارتیزان و آموختن جنگ های پارتیزانی بآنها و مطالعه و بررسی محل و زمان جنگ های پارتیزانی و چگونگی برقراری ارتباط و این قبیل امور فنی باشد - تمام این کارها محتاج چندین سال صرف وقت نیست .

تازه اگر نویسندگان "توفان" قلم را هراکنند و تفنگ بدست بگیرند و بجای صفحه روزنامه ، صحنه

(۱) مثلاً رجوع کنید به مقاله مائوتسه دین تحت عنوان "جنگ و مسائل استراتژی"

(۲) "روزبوتنیم در تئوری و در عمل" ، ص ۹۴

(۳) همانجا ، صفحات ۹۴ و ۹۵ و ۹۶

روستارامیدان مبارزه قرار دهند و یاد رقله کوهها و آغوش دره ها و دل غارها هم به جنگ پارتیزانی بپردازند ، تا زمانیکه توده های مردم برای مبارزه حد و "خونین تاپای جان" آماده نباشند و یا بگفته رفیق ویتنامی خود دهقانان "مبارزه مسلحانه را در دستور کار" قرار ندهند و اسلحه بدست نگیرند (شرط اساسی وضع انقلابی - آن چیزیکه "توفان" بآن اعتقاد ندارد) ، سرکوب این عده محدود کساری دشوار نخواهد بود (سرکوب اقدامات مسلحانه در مناطق قشقای و برخی گروهها در کردستان نمونه بارز این واقعیت هستند) . مگر آنکه "توفان" مدعی شود که قهرمانی این پارتیزان های معدود از جانب گذشته ، خود شور انقلابی بپا خواهد کرد و توده هارا به جنگ انقلابی خواهد کشاند . اگر چنین است ، پس مبارزه شما علیه تئوری "تبلیغات مسلح" رژی دو بره بچه معناست ؟ شاید بگوئید که ما برخلاف دو بره وجود حزب انقلابی را از ضروریات چنین جنگی می شماریم . شاید چنین باشد . ولی آیا اقدام حزب بتشهایی ، بدون شور انقلابی تا حد مبارزه "خونین و تاپای جان" توده های وسیع میتواند به پیروزی بیانجامد ؟ مگر همین رفیق ویتنامی نگفته است که "یکه و تشها به پیش راندن خطرناک و غالباً بیفایده است" ؟ مگر اقدام یکه و تشهای حزب در چنین شرایطی بلا تکلیف نیست ؟ لنین میگوید : " برای اینکه قیام موفقیت آمیز باشد باید به توطئه و یا حزب متکی نگردد ، بلکه به طبقه پیشرو تکیه نمود - این اولاً . قیام باید به شور انقلابی مردم متکی باشد - این ثانیاً . قیام باید به آنچه نقطه تحولی در تاریخ انقلاب فرازنده متکی باشد که در آن فعالیت دسته های پیشرو مردم به حد اکثر خود رسیده باشد و تیززلزل صفوف دشمن و صفوف دوستان ضعیف و دودل و متزلزل انقلاب از هروقت شدیدتر باشد - اینهم ثالثاً . این سه شرط لازم طرح مسئله قیام ، مارکسیسم را از بلا تکلیف میسازد" (۱) (تکیه از ماست)

قطعاً "توفان" فشری که شکل کلمات برایش تقدس خاصی دارد ، خواهد گفت ما از جنگ های پارتیزانی صحبت می کنیم و لنین از قیام مسلح . برای اینکه راه این سفسطه را مسدود کنیم ، این گفته لنین را نیز اضافه میکنیم : " مبارزه پارتیزانی شکل ناگزیر مبارزه در زمانی است که جنبش توده ای علا به حد قیام رسیده باشد" (۲)

هر کوششی که از طرف قهرمانان منفرد ، گروههای ازجان گذشته و احزاب انقلابی در فقدان شرایط عینی انقلاب و از جمله اقبال توده هابه مبارزه فعال انقلابی بعمل آید ، محکوم به شکست است .

هواداران جنگ های پارتیزانی در خلا وضع انقلابی گوئی خود شکست محتوم ماجراهای راکسه ظاهرا میخواهند راه بپندازند ، پیش بینی میکنند و میگویند که شکست چنین اقداماتی را نباید به حساب نادرستی راه آنها گذارد ، بلکه این شکست را باید معلول عدم تدارک کافی آن دانست . بدیهی است اگر در گفتار و کردار مسئولیت احساس نشود ، هر عمل و هر حرفی را بدخواه میتوان توجیه نمود و برای چنین شکستی هزار دلیل و محصل نظامی و فنی تراشید . ولی "توفان" نباید این سخنان رفقای ویتنامی را فراموش کند که "مسئله جنگ انقلابی در رهله اول نظامی نیست ، بلکه قبل از هر چیز سیاسی است" . اگر بحران ملی عمومی پیش نیامده باشد و توده های مردم خود مبارزه مسلحانه را در دستور قرار ندهند ، باشند ، قیام افراد و گروهها و احزاب ، هر قدر هم در تدارک آن کوشش شده باشد ، به شکست منتهی خواهد شد .

(۱) آثار منتخبه لنین بزبان فارسی ، جلد دوم ، قسمت اول ، ص ۱۸۷

(۲) جلد ۱۴ ، ص ۸

حقیقت آنست که "توفان" دونهای مبارزه انقلابی رادرایران از دست داده است. آنها میگویند "احتمال جمع آمدن شرایط وضع انقلابی در ایران آن اندازه ناچیز است که پیدایش آن به معجزه بیشتر شباهت دارد" (۱) و چون از این معجزه نومید شده اند، میخواهند معجزه قهرمانان یادرواقع ماجراجوئی خرده بورژوازی راجانشین آن سازند (اگرواقعا در گفته های خود صادق باشند).

ممکن است در واقع نیز سیر طبیعی حوادث در ایران چنان باشد که پدید آمدن وضع انقلابی را در آینده قابل رویت غیر قابل پیش بینی سازد. ولی چنین واقعیتی نمیتواند دلیل بر انکار صحت تئوسوری لنینی انقلاب و نفی ضرورت وضع انقلابی باشد و یا امکان پدید آمدن وضع انقلابی رادراینده دورتر نفی نماید.

لنین بزرگ می آموزد: "این حقیقت از الفبای مارکسیسم است که تاکنیک پرولتاریای سوسیالیستی در زمانیکه وضع انقلابی موجود است، نمیتواند بازمانی که چنین وضعی نیست، همانند باشد (۲) و مارکسیسم بطور مسلم، برخورد تاریخی به مسائل اشکال مبارزه را ایجاب میکند. طرح مسئله اشکال مبارزه در ورا^۳ اوضاع و احوال مشخص تاریخی بمعنای عدم درک الفبای ماتریالیسم دیالکتیک است" (۳)

مفسطه در باره عدم ضرورت وضع انقلابی و تجدید نظر در تئوری لنینی انقلاب برای توجیسه سخنان انقلابی ناکاری است سهل ولی بررسی مارکسیستی اوضاع و احوال مشخص تاریخی و یافتن اشکال مبارزه متناسب با آن کاری است بی دشوار.

شما بجای بررسی شرایط مشخص کنونی و یافتن تاکنیک و شکل مبارزه متناسب با آن به دادن شعارهای "انقلابی" دل خوش کرده اید و از این راه جوانان پرشوری را که امکان خواندن مطبوعات شما و یاشنیدن سخنان شمارا دارند، فریب میدهد و یاسوق دادن آنها براه نادرست، وسایل یا مس و نومیدی آنانرا فراهم میآورید. ولی مطمئن باشید که آنان نیز همیشه در انتظار دیده های "انقلابی" شما نخواهند نشست. تا مدت معینی میتوان مدعی شد که "در حال حاضر" جنگهای پارتیزانی شکل مبارزه را تشکیل میدهد. ولی همیشه نمیتوان مردم را فریب داد.

تجربه انقلابی نوین در شیلی

همینکه تجارب انقلابی نوینی بدست میآید، ضروراست، که آن تجارب مورد بررسی و تحقیق قرارگیرد، و از آنها نتایج لازم بیرون کشیده شود. تکاملی که در شیلی انجام شده، حاوی یک تجربه ی انقلابی نوین است.

باید دانست که سرچشمه خطر برای آن پیروزی که خلق شیلی در انتخابات بدست آورده، در اینجا، یعنی در ایالات متحده امریکاست. واشنگتن مرکز جهانی ضد انقلاب است. و نمایندگان مستقیم کسرن ها، تراست های بین المللی، روکفلر و دوین در آن دولت نامرئی که "سیا" نام دارد اوامری در باره شیلی صادر میکنند. سیادارای یک شعبه مخصوص شیلی است و آشکارا باید گفت آن نیست که آیا سیاکوشش خواهد کرد انتخابات رادرشیلی از بیخ و بن نابود کند، بلکه نکته اینجاست که چگونه و کی این کوشش بعمل خواهد آمد.

میتوان با اطمینان گفت که این محافل با سماجت فکر میکنند چطور پیروزی انتخاباتی عظیم شیلی را ملغی کنند. آنها به مشاوره میپردازند که آیا باید به آرژانتین و برزیل یک یادومیلیارد دلار بپردازند تا برای بوجود آوردن اختلافات مرزی باشیلی و بنظروراجرا^۴ یک تجاوز با پشتیبانی ایالات متحده امریکا بهانه ای بیابند. وظیفه ماست که اینجا، در ایالات متحده امریکا اقدامات امپریالیستی علیه پیروزی انتخاباتی مترقی انقلابی در شیلی را هر ملا کنیم و برضد آن مبارزه نمائیم.

تغییر در تناسب نیروهای طبقاتی

این انتخابات علامت یک تکامل نوینی در مبارزه طبقاتی است و به همین دلیل محافل حاکمه را هراسان ساخته است. چرا چنین ترسی بوجود آمده است؟ چه چیزی در این انتخابات تازگود آورد؟ انتخاب یک رئیس جمهور سوسیالیست؟ اینکه مطلب نوی نیست. رؤسای جمهوری سوسیالیست قبلا هم انتخاب شده اند. حتی رؤسای جمهوری چپ هم انتخاب شده اند. امر تازه و نو همانا خصلت جنبش بوده است که بکمک آن رئیس جمهور سالوادور آلنده^۵ انتخاب شده است.

این یک جنبش مبتنی بر جبهه ملی است که پایه آن تغییر در تناسب قوای طبقاتی در شیلی است. این یک جنبش مبتنی بر جبهه ملی است برای تحقق یک تغییر انقلابی. و به همین جهت انتخابات در شیلی یک اعتبارنامه انقلابی و دموکراتیک خلق است که در پشت آن قدرت توده های متشکل قرار دارد. و این همان مطلبی است که در صفوف طبقه حاکمه هراس ایجاد کرده است.

براین پایه محافل حاکمه امریکا بفکر یک کودتای نظامی افتاده اند یعنی ضد انقلاب از زبان تفنگ. محافل حاکمه، مادام که حاکمیت طبقه سرمایه دار برجای استوار باشد، مخالف تغییر اوضاع سیاسی نیستند. آنها مخالف احزاب سوسیالیستی نیستند. آنها از انتخاب یک هارولد ولسن در انگلستان

(۱) نشریه "توفان"، شماره ۲۲
(۲) جلد ۳۷، ص ۳۰۰
(۳) جلد ۱۴، ص ۲

یا یک جیوزه ساراگات در ایتالیا، که فقط از لحاظ نام سوسیالیست هستند، خشمناک نمیشوند، زیرا حاکمیت طبقاتی دست نخورده باقی میماند. اما در شیلی وضع دیگری است، زیرا این حادثه حاکی از تغییر حاکمیت طبقاتی است. بر اساس همین اعتبارنامه خلقی است که انتخابات در شیلی پیروز شده است.

نتایج مهم

بهمین جهت یک رشته سئوالات تئوریک و پراتیک مطرح شده است. آیا این بدان معناست که راه انتخابات اکنون تنها راه برای قدرت رسیدن طبقه کارگر است؟ نه، چنین چیزی نیست. نتیجه گیری نه فقط غلط است، بلکه اپورتونیستی است، و حتی نتیجه گیری اپورتونیستی راست است. با وجود این، این بدان معنی است که اگر انتخابات بعنوان سلاح یک ائتلاف مبارز مورد استفاده قرار گیرد، میتواند به پیروزی برسد. و این یک نتیجه گیری مهم است. آیا تجربه شیلی بآن معنی است که این راه برای تمام کشورهای تباراه قدرت رسیدن است؟ نه، اینطور نیست. چنین مطلبی را ایجاب نمیکند. انقلابیون باید برای تمام اشکال مبارزه آماده باشند. یافتن شکل مناسب اعم از نظامی، یا غیر نظامی، قهرآمیز، بدون قهر در موقع لازم؛ اینست آن چیزی که شیلی به ما نشان داده است.

تاکتیک شیلی منعکس کننده پروسه عینی شیلی در مرحله کنونی است. و این تاکتیک فقط از انجمن به پیروزی کامل رسید کسسه در آن ائتلاف صحیحی در زمان صحیح، در موضع صحیح و با نیروهای صحیح برای واقعیت شیلی بکار برده شد. میتوان سؤال کرد، چه اتفاقی میافتاد اگر جنبش انقلابی شیلی باین ترکه میگوید: جنبش پارتیزانی تنها راه برای رسیدن به قدرت است، موافقت کرده بود. کمونیستهای شیلی هرگز ضرورت بکار بردن نیروی نظامی را در موضع صحیح رد نکرده اند. اگر آنها حساب خود را بر روی نیروی نظامی گروه کوچکی متمرکز کرده بودند آنوقت مبارزه توده ای سیاسی را از دست داده بودند. آنها ایده تجهیز توده ها، ایده ایجاد یک جنبش مبتنی بر جبهه ملی را از دست داده بودند. و نتیجه غائی یک شکست مسلم بود.

اینرا فقط تجربه شیلی ثابت نمیکند. در تمام جهان تجربیات منفی فراوانی وجود دارد که این مسئله را اثبات میکنند. چه اتفاقی در شیلی میافتاد، اگر جنبش انقلابی شیلی با این اندیشه موافقت کرده بود که میگوید: شهرها را ندیده بگیرید، طبقه کارگر را ندیده بگیرید، شهرها را از راه روستا محاصره کنید؟ آری میپرسیم چه اتفاقی میافتاد؟

همانطور که رفیق جانسن (از اعضا رهبری حزب کمونیست آمریکا - مترجم) توضیح داد، درست در قلب صنعتی شیلی این پیروزی بدست آمد و طبقه کارگر در اتحاد با سایر قشرهای مردم، در مرکز این پیروزی سیاسی قرار دارد.

تکیه بر توده ها

چه اتفاقی میافتاد، اگر جنبش انقلابی شیلی خود را با این اندیشه موافق نشان داده بود که میگوید: باتوجه های وسیع که آماده برای مبارزه نظامی نیستند، باید هرگونه رابطه دیگری بشکل یک جبهه ملی رد نمود؟ کاملاً روشن است که در آنصورت پیروزی بدست نمیآمد.

چه اتفاقی میافتاد، اگر جنبش انقلابی شیلی این اندرز را پذیرفته بود که حاکی است: هر تاکتیک انتخاباتی و تمام مبارزات انتخابی فقط یک جنبش اپورتونیستی است، و اینکه مبارزات انتخاباتی

نمیتواند افزار مبارزه انقلابی باشد؟ آشکار است که جنبش در مبارزات انتخاباتی شرکت نمیکرد و یک جبهه ملی که انتخابات را برد، تشکیل نمیداد. اگر جنبش به تمام این بند و اندرز ها گوش داده بود، مسلم است که شکست اوحتمی بود. و جنبش سالها بقیه قرار میگرفت. زیرا اگر جنبش حتی یکی از این اندرزها را قبول کرده بود، نیروهای انقلاب در چارتر فرقه میکرد و از هم تلاشی میشد. شیلی به امپریالیسم نشان داد که سیاست نئولکنیالیستی هم نمیتواند طوفان انقلابی را از حرکت بازدارد. خلاصه از این مطالب چه درسهایی میتوان گرفت:

۱- ما باید مبارزات توده ای را سازمان دهیم - آنچنان جنبش توده ای که منعکس کننده واقعیت زمان ما باشد.

۲- نمیتوان از روی مراحل برید. ممکن است جنبش تند یا کند باشد، اما جبهه وجود ندارد.

۳- ما هرگز نباید اعتماد خود را نسبت به توده ها و طبقه کارگر از دست بدهیم، و سیاست ما باید بر روی این اعتماد پایه گذاری شود.

۴- تاکتیک ما باید یک مخلوط قابل انعطاف از اشکال بیشمار مبارزه در زمان صحیح باشد. صرف نظر از اشکال تاکتیک، باید همیشه تاکتیک بر روی مبارزه توده ها پایه گذاری شود. وقتی مادر باره ضرورت اتخاذ تاکتیک نظامی است لال میکنیم ناچار این مسئولیت را هم باید در نظر داشت که این تاکتیک باید بر روی جنبش توده ها، بر روی پشتیبانی توده ها پایه گذاری شود. در غیر اینصورت این تاکتیک به پیروزی نخواهد رسید. پس مسئله توده ها که در حال مبارزه اند بدون در نظر گرفتن تکنیک آن، مسئله عمده است.

۵- بمعنیه من ضرورت ایجاد همه نوع جنبش های مبتنی بر جبهه ملی باید مورد بررسی قرار گیرد.

نیروهای انقلابی شیلی تاکتیک را مورد استفاده قرار دادند که بروی وحدت عظیم خلق شیلی پایه گذاری شده بود. حالا این سؤال مطرح است: آیا مبارزه در شیلی تمام شده است؟ اگر چنین تصویری شود یک اشتباه بنهائیت عظیم است. امپریالیسم ایالات متحده آمریکا و نیروهای ارتجاعی شیلی دست از مبارزه برنداشته اند. سرمایه داری شیلی دست برنداشته است.

اگر پیروزی بوسیله یک مبارزه مسلحانه از پیش رفته بود - و در این مورد میتوانست کاملاً چنین باشد - آنوقت آیا تاکتیک که این پیروزی را ممکن ساخت، غلط بوده است؟ به هیچوجه! یک مبارزه مسلحانه میتواندست حالا پشتیبانی توده های شیلی را برای هدف دفاع از پیروزی انتخاباتی برانگیزد. یک مبارزه مسلحانه بدون جنبش توده ها حتی شکست میخورد. یک مبارزه مسلحانه بدون این پروسه انتخاباتی به پیروزی نمیرسد. یک مبارزه مسلحانه، بدون اینکه توده ها قبلاً در سطح سیاسی رهبری شده باشند، با آنزوی نیروهای انقلابی پایان می پذیرفت.

پیروزی بر چه اساسی پایه گذاری شده بود

چرا بجزه حالا این تاکتیک نوین پیروز شد و در گذشته یک تاکتیک پیروز نمیدانند نبود. بسیاری از چیزها تغییر کرده است. نتیجه این تاکتیک انعکاس سطح نوین تناسب قوا در جهان است.

این پیروزی، سطح نوین آگاهی سوسیالیستی را در جهان منعکس میکند و از این واقعیت ناشی میشود که یک سوم جهان سوسیالیستی و کامیاب است، و همین سبب شده است که آگاهی سوسیالیستی به مرتبه عالیتری ارتقا یافته است.

این پیروزی، سطح نوین آگاهی ضد امپریالیستی را در جهان مجسم میکند و دلیل نوینی بر بی

تاریخ امپریالیسم برای گمراه ساختن انسانهاست. جنگ ویتنام تا* نیریزگی در ارزیابی قسدرت امپریالیسم داشته است.

بالاخره میتوان آموزشی از حوادث شیلی بدست آورد. مطبوعات سرمایه داری درباره حزب کمونیست شیلی ناراحت اند و توضیح میدهند که آنها میتوانند این جبهه متحد را قبول کنند اگر این حزب در آن نبود. آنها توضیح نمیدهند چه چیز حزب کمونیست شیلی را خطرناک میکند و آن این واقعیت است که حزب کمونیست شیلی يك "واحد انقلابی انعطاف پذیر" است. باید این "واحد انقلابی انعطاف پذیر" مورد دقت قرارگیرد. آنها با بیان این جمله این واقعیت را بیان میکنند که حزب کمونیست شیلی يك نیروی انقلابی است که واقعیت شیلی را درك میکند و در چنان وضعی است که میتواند توده ها را بر سر ای مبارزه تجهیز کند.

آری، حزب کمونیست شیلی حزب شگرفی است، و این حزب دارای رهبری شگرفی است. او به تئوری و پراتیک مجهز است و تاریخ شگرفی دارد و مورد علاقه فراوان خلق شیلی است. این حزب در طبقه کارگر ریشه دارد و بهمین جهت قدرتی است که محافل حاکمه بحق از آن وحشت دارند.

تزاریسم و بریتانیا در انقلاب مشروطیت

مقاله زیرین بخشی است از کتابی که رفیق رحیم نامور همکار این مجله در باره انقلاب مشروطیت ایران نگاشته است. در این کتاب فقط یک کروقیع اکتفا نشده است. رفیق نامور کوشیده است که هم حوادث این انقلاب بزرگ را از نظر تحلیلی مارکسیستی بشکافد و هم به نظریات مورخان دیگر بشیوه نقادانه برخورد کند. این دو خصیصه نوشته رفیق نامور را دارای تازگیهای معینی میسازد. اخیراً نوشته رفیق نامور با تلخیص بزبان بلغاری از طرف "نشریات جبهه میهنی" تحت عنوان "انقلاب ایران و هنرمائشی يك بلغاری (پانوف)" (*) نشر یافته است. مولف کتاب بخشی از نوشته خود را که درباره انگیزه هائی است که تزاریسم و امپریالیسم انگلستان را به موضع گیری علیه انقلاب و امید داشته برای "دنیا" ارسال داشته است. در این بخش مولف با نظریات برخی از مورخین انقلاب مشروطیت در شیوه تحلیل و تحلیل مسائل مناظره میکند. ما امید داریم که در آینده اثر رفیق نامور بزبان فارسی انتشار یابد.

"دنیا"

در ایامی که رهبران نهضت انقلابی ایران بعزت سخت گیریهای عین الدوله از تهران دور شده بودند پدیده عجیبی در برخی از محافل سیاسی رخنه کرد که در باره چگونگی آن بعد ها بحثهای زیادی برانگیخته شد. اندیشه تازه ای بنحوی مرموز و بوسیله افراد ناشناخته رواج یافت و با سرعت برفاکنسار بسیاری مسلط شد. مبنی بر اینکه اگر به سفارت انگلیس پناه ببرند و آن سفارت را که نماینده يك دولت "دموکرات" است میانجی قرار دهند خواهند توانست به هدف خویش یعنی استقرار حکومت مشروطه دست یابند. این اندیشه ای بود که رهبران نسبتاً آگاهتر نهضت و سید بین طباطبائی و بهبهانی هیچگاه بدان تن نمیدادند چنانکه با بودن آنها حتی حرفی در این زمینه در میان نبود.

شادروان کسروی در کتاب تاریخ مشروطیت اظهار نظر میکند که این اندیشه را اعمال سفارتها بین مردم رخنه دادند. با توجه به غوغای وسیع و سقوط امیری که عمال تبلیغاتی بریتانیا نام از انگلیسی و ایرانی برانگیختند تا از جریان بست نشینی بسود سیامت بریتانیا بهره برداری کنند. این نظر کساملا درست و منطقی مینماید. اما نحوه تحلیل شادروان کسروی از این جریان تردید انگیز است. وی میگوید که در آنروزهای پر جوش و خروش تحقق پذیر شدن خواستههای مردم در ظرف چند ماه آینده قطعی و مسلم

Иранската революция и подвигът на един Българин, Издателство (к) на отечествения фронт, София, 1970, 88 стр.

شده بود. هر آدم اندیشمندی میتواندست در یاد که عنقریب و علیرغم تمام مشکلات ، نبرد ها و مجاهدات
دیرین مردم شمر خواهد داد و چون چنین بود بریتانیای کبیر در رصد برآمد بدینوسیله ثمره انقلاب را از
دست سیدین و رهبران دیگر برآید.

این طریقه تعلیل و تحلیل نه تنها ساده کردن يك جریان فوق العاده پیچیده و دقیق است
بلکه این تصور ناد رست را در خواننده القا میکند که گوید این بحال بریتانیای انقلاب ایران برسر لطف
آمده بود و تنهایی کار این بود که میخواست ثمرات انقلاب را از دست سیدین برآید ، خود کار انقلاب
را بدست بگیرد و آنرا بسامان برساند !

این اندیشه نادرستی است که با خواندن نوشته شادروان کسروی بطور ناخود آگاه در ذهن
خواننده میخزد و او را سرگردان میکند . در صورتیکه حقیقت امر با این چنین نتیجه گیری متباین است .
تمامی جریان انقلاب از سال ۱۲۸۵ تا سال ۱۲۹۰ (۱۹۰۶ - ۱۹۱۱) این واقعیت بالاترید را روشن
میکند که بریتانیای خصم آشتی ناپذیر انقلاب اصیل ایران بود ، تا پایان دشمن برکین آن باقی ماند ، و با
همدستی دولت تزاری آنرا بشکست نهائی کشانید . جریان بست نشینی که سفارت انگلیس بدان میدان
داد از طرفی جنبه گروکشی محض داشت بمنظور تحمیل نظریات معینی بدولت تزاری که در جای دیگر
بتفصیل از آن سخن خواهد رفت . و از طرفی وسیله ای بود برای منحرف ساختن انقلاب از مجرای درست
و شریک آن و کشانیدن آن به فساد و شکست . و این منظور بعد ها که عمال بریتانیا توانستند خود را
در رأس نهضت جای بدهند تمام و کمال انجام شد و مسئله برسر بودن سهم سیدین از انقلاب نبود .
اندیشه ای که بدینسان در بین توده های بورژوازی و خریده بورژوازی راه یافت بایکسی از
سننهای دیرین ایرانی که بست نشینی درامکنه مقد سرو در خانه رجال بهنگام اضطرار بود رابطه داشت
با اینجهت در ظرف مدت فقط چند روز تعداد بست نشینان از طبقات و قشرهای مختلف به ۱۴۰۰۰ نفر
رسید . عین الدوله که از این امر دچار هراس شده بود بقوای مسلح دستور داد که تمام خیابانهای را
که منتهی به محوطه سفارت میشد نگهبانی کنند . اما در اینجا کیفیت دیگری رخ داد که پایه های تخت
سلطنت را لرزه در آورد و نشان داد وضع بد انجام چر شده است که نه مردم حاضرند تحت شرایط کهن
زندگی کنند و نه دولت دیگر قادر است با همان شرایط حکم راند . عده ای از سرایان که برای جلوگیری از
اجتماع مردم گماشته شده بودند بناگهان پستهای خود را ترک کرده به اجتماع کنندگان پیوستند .

مظفرالدین شاه بطوری دچار وحشت شد که بیکبار جای خالی کرد ، بحزل عین الدوله فرمان داد
و مشیرالدوله را بجای او برگماشت و پس از تردید و تعلل فراوان سرانجام در روز ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ فرمان
شروطیت را صادر کرد و به تشکیل مجلس شورا کردن نهاد .

از طرف گروهی از محققین و تاریخ نویسان و مدافعین پنهان و آشکار سیاست بریتانیا در ایران
تلاشهای فراوانی بعمل آمده است تا از جریان بست نشینی در دوزیمه بهره برداری شود :

۱- نخست آنکه ایرانیان قبل از اینکه در سفارت بریتانیا به بست بنشینند در باره مشروطیت و اصل
پارلمانی هیچ نمیدانستند و بست نشینی آنرا نیز مبنی بر بعضی خواستههای ناچیز و جزئی بود . ولی چون
به سفارت بریتانیا پناه بردند مشاوران بسیار با حسن نیت سفارت با سعه صد رخود بانها یاد دادند که از
این خواستههای کوچک درگذرند و خواستههای اساسی دیگری را بمیان آورند و خواستار دلبستگی
مشروطه بشوند !

سراپای این ادعایکی بوج و ناد رست است . کسروی با حدت تمام این ادعا را رد میکند و توضیح
میدهد که عده کثیری از روشنفکران ایرانی که در خارج از ایران تحصیل کرده و یا مدت از عمر خود را در
خارج از ایران گذرانیده بودند بطور کامل آگاهانه مطالبه مشروطیت میکردند و در طی ده پانزده ساله

پیش از انقلاب مقالات متعدد دی در این زمینه منتشر ساخته بودند .
برای اینکه بوجی و بیهودگی ادعای این مدعیان روشن شود ذیلا بذکر برخی واقعیهایی **مشخص**
میپردازیم :

الف - هنوز سال ۱۲۸۴ و سال پیش از برخاستن موج انقلاب بود که عین الدوله دستور داد
سید جمال واعظ یکی از رهبران برجسته مشروطیت و خطیب توانا از تهران تبعید شود .
سید جمال از اجرای این دستور سر باز زد . سید عبداله بهبهانی بوی تذکر داد که برای
او از ناحیه عین الدوله خطر جانی در پیش است و اگر تاملتی که عین الدوله خواسته از
تهران دور نباشد ممکن است سوء قصدی علیه او صورت گیرد . پاسخ سید جمال با این
اظهاریات بس دلیرانه بود . وی اظهار داشت که اگر بداند بامرگ او مردم دارای مجلس
و مشروطیت خواهند شد وی بطیب خاطر مرگ را استقبال خواهد کرد . سید عبداله به وی
جواب داد که هنوز وقت برای بمیان کشیدن این خواست مقتضی نیست و باید قدم بقدم
پیش بروند .

ب - دنامه از سید محمد طباطبائی یکی به مظفرالدین شاه و دیگری به عین الدوله در
دست است که در آنها با صراحت نسبی سخن از لزوم استقرار مجلس شورای ملی که قدرت مطلقه
را محدود کند بمیان آمده است .

ج - طباطبائی در یکی از خطابه های خویش که با حضور انبوه کثیری از مردم ایراد شد صراحتا
مردم را بقیام برای رفع ظلم دعوت کرد و آنها را مکلف با اجرای این امر شمرد و در پایان
اظهاریات خود گفت : « مردم ! بیدار شوید . درد خود را بدانید ، دوا ی درد را بیدانید
۰۰۰ درمان استبداد شور و مشاورت است . ۰۰۰ اگر یکسال یا ده سال طول بکشد ما عدل
و عدالتخانه میخواهیم . ما مجلس میخواهیم که در آن شاه و گدا در حد و قانون مساوی
باشند . »

د - ناصر الملک مرد سیاسی برجسته آنزمان که تحصیلات خود را در انگلستان بجایان رسانیده
بود و از طرف دولت انگلیس صاحب نشان بود اینک در ایران بسر میبرد . عین الدوله که خود
را با خواست صریح مردم روبرو میدید در رصد برآمد که از وجود ناصر الملک بمثابه يك البت
تحریک استفاده کند . از وی خواست تا نامه " حکیمانانه " ای به طباطبائی بنویسد و او را اندر
دهد تا از اندیشه مجلس و مشروطه منصرف گردد . نامه ای که بدست این عنصر روشن فکر ،
کسی که در بهترین دانشگاههای لندن تحصیل کرده بود بعنوان سید طباطبائی نوشته
شد ، یکی از شنام آمیز ترین مدارکی است که توده مردم را مورد هرگونه تحقیر و توهین قرار
میدهد تا ثابت کند اینچنین مردمی استحقاق آزادی و مشروطیت ندارند . او توده مردم را
مورد هرگونه تحقیر و توهین قرار میدهد تا ثابت کند اینچنین مردمی استحقاق آزادی و مشروطیت
ندارند . او توده مردم را يك اجتماع بیمار میخواند که " قادر بر حرکت نیست ، مدتهاست
غذائی به معده اش داخل نشده و بدل مایتحلی به بدنش نرسیده ، رمق حرکت و
قدرت تکلم ندارد ، تازیانه برداشته کنکش میزنند که بدود و از خند قیجست و خیزند تا بد
۰۰۰ ران شتر نیم پخته بد هانش فرو میکنند که بیلعد .

" امروز تقاضای مجلس مبعوثان ، و اصرار را بچجاد قانون مساوات ، و دم زدن از حرمت
و عدالت کامله - آنطور که در تمام ملل تمدنه و سعادت مند وجود دارد - در ایران همان

حکایت تازیانه زدن و ران شتر تیانیدن است... این حرفها که در همه جای دنیا عصاره سعادت و شرافت و افتخار است بعقیده بنده در ایران مایه هرج و مرج و خرابی و عدم امنیت و هزاران مفسد دیگر خواهد بود...
اینها همه مربوط به زمانی است که هنوز حتی فکر بست نشینی در سفارت بریتانیا در مخیله کسی خطور نکرده و چنین اندیشه از رهبران نهضت بکلی بدور بود.

۲- و اما مسئله دوم اهمیت بیشتری دارد. مدافعین رنگارنگ سیاست بریتانیا بطور کلی، و در این مورد خاصه پروفیسور ادوارد براون، تلاشهای آشکار و پوشیده ای بعمل آورده اند تا با استفاده از جریان بست نشینی برخورد بریتانیا را نسبت به انقلاب ایران با سیاست تزاری در این زمینه مقایسه کنند و چنین نتیجه بگیرند که گویا دولت بریتانیا نسبت به انقلاب ایران حسن نظری داشته و ضد انقلاب منحصر ساخته و پرداخته دولت تزاری بوده است.

تبلیغات رنگارنگی که بمنظور ترویج این اندیشه منسطفه آمیز صورت گرفت تا مدت زیادی افکار عمومی در ایران را تحت تأثیر قرار داد چنانکه آثار آنرا تقریباً مکرراً نوشته محقق صاحب نظری همچون کسروی میتوان دید که با همه تلاشی که برای روشن کردن سیاست بریتانیا از او مشاهده میشود باز در بسیاری موارد حساس عنان قلم از دست او رها شده و بسوی دیگر گرائیده است. در خود انگلستان دولت بریتانیا با استفاده از این تبلیغات موفق شد افکار عمومی مردم کشور خود را درباره آنچه که در ایران میگذشت فریب دهد. بسیاری از کتابهایی که درباره تاریخ مشروطیت ایران نوشته شده اند کم یا بیش تحت تأثیر این اندیشه قرار گرفته اند. در کتاب نفیس "انقلاب ایران ۱۹۰۶-۱۹۱۱" تألیف دانشمند شوروی پروفیسور ایوانف با این نظریه نادرست مقابله شده و نویسنده کوشیده است این اندیشه باطل را رد کند و مسئولیت شدید دولت بریتانیا را در مقابل شکست انقلاب مشروطیت فاش سازد، ولی بنظر میرسد که این دانشمند توجهی باختلاف عمیق موقعیت عینی هر یک از این دو نیرو در ایران نداشته و راهی که او برای روشن کردن جریان برگزیده در این مورد خاص بنظر ما رسانیم. این واقعیت را نه از طریق انکار و یا مقابله بمنزل بلکه بوسیله تحلیل عینی چگونگی روابط هر یک از این دو قدرت که یکی در شمال ایران مسلط بود و یکی در جنوب، میتوان روشن کرد.

تزاریسم روسیه و انقلاب ایران

سیاست خشن و بی پرده دولت تزاری در مقابل انقلاب ایران معلول عوامل مشخص سیاسی و جغرافیائی عینی و معینی بود و هر یک از این عوامل بتمنهائی کفایت میکرد که دولت منور را با اعمال قهری قید و بند و وحشیانه برای سرکوب انقلاب ایران برانگیزد.

الف - مرکز ثقل نهضت انقلابی ایران در سرزمینهای شمالی این کشور قرار داشت و شعله های انقلاب بطور عمده و در کلیت خود در این نواحی زبانه میکشید. در این قلمرو بود که قیامها و دهقانی یکی پس از دیگری بوجود آمد. قیام مسلحی که از لحاظ طولانی بودن مدت آن تاریخ معاصر تا آنگاه نظیر آنرا بخود ندیده بود در این قسمت از ایران انجام گرفت. در شمال کشور بود که بوزواری تجاری با جسم ناتوان خود بجلو میخیزد و با گامهای سنگین بسوی شکل میرفت. در این خطه بود که در کنار تولید قنود الی و اقتصاد طبیعی، روابط کالا - پولی سرمایه داری برای خود جانی در درون جامعه قنود الی باز میکرد و با توسعه این روابط شمال کشور بتدریج و افتان و خیزان راهی بسوی بازار جهانی می پویید و

روزنه ای از دنیا خارج بروی خود میکشود.
ب - این نواحی که عملاً منطقه نفوذ و سیطره دولت تزاری را تشکیل میداد بطول چند هزار کیلومتر همسایه دیوار بدیوار سرزمینهای روسیه بود. بهمان نحو که انقلاب بزرگ ۱۹۰۵ روسیه در تسریع و نشو و نما پیش انقلابی در ایران تأثیر شگرفی بخشید، پیروزی انقلاب ایران نیز نمیتوانست در نظام استبدادی - قنود الی تزاری و در سرنوشته سرزمینهای واقع در مجاورت ایران تأثیر متقابل نیخشد. رابطه نزدیک سوسیال دموکراسی روسیه و قفقاز نهضت انقلابی ایران در مرحله دوم آن، که تزاریا همه هیمنه و قدرت خود نتوانست جلو آنرا سد کند، در واقع موجودیت دولتی و نظام سیاسی روسیه را بطور مستقیم تهدید میکرد و تزار حکومت خود را از ناحیه این انقلاب رو در رو در خطر میدید و باینجهت در هم کوبیدن انقلاب در ایران را بهانه مکل سرکوب انقلاب در خود روسیه برخویشتن فرض میشمرد.

لنین در مقاله "حوادث بالکان و ایران" تأثیر متقابل نهضت های انقلابی را مورد بررسی قرار میدهد و مینویسد: "نه حتی یکی از کشورهای که خود را دموکراسی میخواند، نه حتی یکی از احزابی که خود را دموکرات، شرقی، لیبرال، رادیکال و غیره میداند کوچکترین تلاش صادقانه ای برای پیشبرد انقلاب ترکیه مبذول نداشته است. برعکس، همه آنها از پیروزی این انقلاب بیم دارند زیرا نتیجه اجتناب ناپذیر آن عبارت خواهد بود از اینکه از سویی تمایل با استقلال طلبی و دموکراسی اصیل بین تمام ملل بالکان تقویت شود، و از طرف دیگر پیروزی انقلاب ایران تضمین گردد، و روح تازه ای در کالبد مبارزات و نهضت های دموکراتیک آسیائی دمیده شود، نبرد در هندوستان برای حصول استقلال استوار شود، و سازمانهای آزادی در سراسر مرزطولانی روسیه بوجود آید و بالنتیجه منجر با ایجاد شرایط نوینی گردد که سیاست تزاریسم را متزلزل سازد و وقوع انقلاب را در خود روسیه تسهیل کند."

بدین ترتیب طبیعی است که دولت تزاری مستقیماً و اساساً در سرکوب انقلاب ایران ذینفع بود و در هم کوبیدن بی قید و شرط انقلاب ایران را وظیفه خود بوسیله بقای خود میدانست.

ج - عامل عمده دیگری که در این میان بشدت در نحوه برخورد دولت تزاری با انقلاب ایران تأثیر میگذاشت از این قرار بود:

از او خرسطانت ناصرال دینشاه و الغای امتیاز تباکو و توتون، سلطه و نفوذ بریتانیا در دربار سلطنتی ایران روی بضعف و فتور نهاده. در حالیکه نفوذ دولت تزاری بطور روزافزون در تمامی دستگاه حکومتی ایران بسط می یافت. در ایران متنفذ اکثر روس بسوی این قبله آوردند. مهمترین آنها هم آنکه محمد علی میرزا ولیعهد مظفرالدینشاه تا مغز استخوانش به تزار بستگی داشت، در زبردست لاله ای همچون شاپشال نادای بر حرارت امپراتور روس تربیت یافته بود. مظفرالدینشاه علیل و بیمار چیزی بیایان عمر نداشت، رفتنی بود، جای او را امپراتور محمد علی میرزا بگیرد.

د - بریکاد قزاق ایران یعنی یگانه نیروی مسلح با انضباط بوسیله افسران روسی تشکیل شده بود و عملاً در زیر فرمان آنها قرار داشت. بودجه این سازمان از طرف بانک استقراضی روسی بحساب بدهی دولت ایران، مستقیماً بفرماندهی این بریکاد پرداخته میشد و دولت در آن نظارت نداشت. گمرکات و مالیه ایران را بسوی نوز بلژیکی عامل سرمایه داران روس اداره

دولت تزاری حفظ اینچنین موقعیت متفوقی را بر خود فرض میسرمد و این موضوع دولت مزبور را بارشته - های پس استوار بدربار سلطنتی ایران و نظام استبدادی ایران مرتبط میساخت. از نظر دولت تزاری مسلط بردربار و دستگاه حکومتی و قوای مسلح ایران، مطلقاً طبیعی و عادی و کاملاً حیاتی بود که از آنهمه امتیازات وسیع و پراهمیت باچنگ و دندان دفاع کند، بخاطر حفظ آنچهان موقعیت ممتازی باتمام اسلوب خشن استبداد میلیتاریستی خود بحمايت محمدعلی میرزا و دربار سلطنتی کمر بند دو در این راه از هیچ شیوه وحشیانه ای فروگذار نکند. شیوه ای که دولت تزاری اعمال میکرد متناسب باشرايط ماهیت طبقاتی آن بود. دولت تزاری دولتی بود فئودال - میلیتاریستی، عقب افتاده و واجد تمام خشونتها خاص اینچنین دولتی، و برای سرکوب انقلاب جز همان شیوه بی پرده و راستاحسینی برپوششانه که از یک دولت فئودال - میلیتاریستی انتظار میرود، اساساً اسلوب و شیوه دیگری نمیشناخت.

برای این دولت با این صفات و خواص مشخص، يك محمدعلیشاه فاتح بروی تخت سلطنت میتوانست کمال مطلوب باشد. بدست اینچنین پادشاهی موقعیت دولت تزاری در ایران استوار تر و استوار تر میگردد، و چون تا آن تاریخ هنوز منطقه نفوذ طرفین بموجب هیچ قرارداد ای مرز بندی نشده بود بسیار امکان داشت که باتقویت استبداد سلطنتی و نگهداشتن محمدعلی میرزا براریکه قدرت راه بسط نفوذ روسیه بسوی جنوب هموار بشود.

باین دلایل برای تزاریسم روسیه در زمینه مواجهه بانقلاب هیچگونه پیچیدگی و ابهامی وجود نداشت. تکلیف کاملاً روشن بود: پشتیبانی صریح و بیدریغ و بی تزلزل از محمدعلی میرزا و استبداد سلطنتی او و معارضة خونین و بدون حجاب بانهضت انقلابی ایران.

بااینهمه به جنبه دوگانه شرایط در خود سرزمینهای شمالی ایران باید دقت توجه کرد:

این درست است که ایران از آن سمت با قدرت خفه کننده تزاریسم و دخالتهای بی پرده و مبارزه جویانه نظامی آن مواجه بود، سرنیزه تزاریسم در زیرچانه آن نگهداشته شده بود و باندک حرکت گلوی او را از هم میدرید. اما در این سمت همه چیز بهمین جا پایان نمی یافت. همانطور که قبلاً ششوی داده شد ایران در عین حال باروسیه دیگری هم هم مرز بود که از آنجا امواج نیرومند اندیشه های تابنا انقلابی و لنینی حصار پولادین محاصره تزاریسم را میشکافت و در ایران انعکاس می یافت. افکار مترقی که از لحاظ ذهنی در تخمیر خمیرمایه انقلاب مشروطیت ایران اثر می بخشید بطور عمده از روسیه، و علیرغم تبهکاری حیوانی تزاری راه خود را پداخل ایران میکشود. دو سال بعد از آن و در مرحله دوم انقلاب، چنانکه خواهیم دید از همین روسیه لنینی بود که دست یاری و برادری بسوی انقلابیون ایران دراز شد. فرزندان همین روسیه لنینی بودند که در تبریز دوش بدوش انقلابیون ایران به نبرد برخاستند و بخاطر آزادی ایران جان باختند.

امپریالیسم بریتانیا و انقلاب مشروطیت

بریتانیای کبیر در قبال انقلاب ایران وضعی داشت از جهات بسیاری در نقطه مقابل دولت تزاری - موقعیتی بغرنجتر و پیچیده تر از آنکه این دولت بتواند از بدو امر قاطع، صریح، یکطرفه، و بادست باز بازی کند. این موقعیت که بریتانیا را در یک دورانی از انقلاب (تائبعقاد قرارداد ۱۹۰۷) به لیت و لعل و کجدار و مریز و امید داشت تنها و یا حتی بطور عمده منوط به ماهیت طبقاتی آن دولت بمثابه یک دولت مجرب امپریالیستی نبود، بلکه در مجموع خود از شرایط موجود در خود ایران و موقعیت این دولت در جنوب ناشی میشد. بریتانیا در جنوب ایران تسلط داشت. فقد آن تمرکز سیاسی و نظامی در ایران، بعد

مسافت بین نواحی ساحلی جنوبی بامرکز، فقدان مواصلات و جاده های شومس، آن مناطق را عملاً از مرکز کشور جدا ساخته بود و به اعمال سیاسی بریتانیا امکان وسیعی میداد تا بدون نیاز بدخالتهای پر جنجال نظامی و پرداختن باعصال قدرت نمایانه، و با استفاده از امتیازات سنتی دیرین، بدست خود حکام و نواب ایرانی هرروز استوارتر از روز پیش در جنوب استقرار یابد. اینک دیکر سالها میگذشت که بریتانیای کبیر پایه سیادت خود را در سراسر سواحل شمالی و جنوبی خلیج فارس و در اکثریت عظیم شیخ نشینهای عربی برقرار کرده و آنهارا در حلقه اتحادیه های مصنوعی رنگارنگ زیر لوای خود گرفته بود و مجموعه روابط خارجی این شیخ نشینها تحت نظارت مستقیم و بر مبنای سیاست امپریالیستی بریتانیا حل و فصل میشد، و خلیج فارس اینک دیگر نام "دریاچه بریتانیا" رایج خود گرفته بود! لرد کرزن سیاستمدار معروف و یکی از خد متکذاران جدی امپریالیسم بریتانیا که بیاس همین خدمات بسمت فرمانفرمای کسل هندوستان گماشته شده بود در کتاب خود "سیاحت در ایران" میگوید:

"مقامی که انگلستان در جنوب ایران احراز نموده است طور بیست که وی میتواند نفوذ خود را برای تفوق در مرکز و نواحی جنوبی ایران با امیدواری، برای همیشه برقرار کند. قوای بحری آن در مدیترانه، در جزیره قبرس، و در کانال سوئز، در بمبئی و در کراچی، تفوق او مخصوصاً در خلیج فارس بدون مدعی است. تمام اینها مقدمات و وسائل تفوق است. تجارت انگلستان در تمام نواحی سواحل جنوبی، از کواتر گرفته برود به محمره و داخله ایران تا اصفهان نیز وثایق و تضمینی در درجه دوم محسوب میشود. بالاتر از اینها احساسات سکنه جنوبی است. از بلوچها تا بختیار بهاولرهاد و غرب برای حفظ خود و آزادی خود بطرف انگلستان متمایل هستند و از دولت انگلیس انتظار دارند آنها را حمایت کند." (۱)

نفوذ سیاسی بریتانیا تا بدان حد در جنوب مستقر بود که نمایندگی سیاسی آن در بندر بوشهر مرکز حل و عقد امور در سراسر خلیج فارس و کنسول بریتانیا در این بندر فرمانفرمای آن نواحی شمرده میشد. امروز زمان در سواحل جنوبی ایران وضع خاصی بوجود آمده و تکامل یافته بود. عده کثیری از امانت محلی و مأمورین دولتی بتدریج وابسته بمرکز فرمانفرمایی بریتانیا در خلیج شده و تحت عناوین گوناگون جز وظیفه خواران شرکت هند شرقی درآمدند. در واقع یک نوع حالت نیمه اشغالی از طرف بریتانیا در این نواحی برقرار شده و بمثابه یک امر محتوم مورد قبول دولت مرکزی قرار گرفته بود. اعمال بریتانیا با استفا ده از مجموع این شرایط و از راه سازش با منحنی ترین نیروهای فئودالی و قبیله ای در جنوب موفق شده بودند جنوب را همچون یک دنیای در بسته که هیچگونه منفذ و راه مفری بخارج نداشت در شرایط قسرون وسطائی میخکوب کنند. برخلاف شمال، جنوب از هر سو با مظاهر بکلی یکدست امپریالیسم بریتانیا محاصره شده بود. در آنجا شیوه تولید فئودالی و قرون وسطائی شیوه بکلی مسلط، و اقتصاد آن اقتصاد طبیعی یکدست بود. واحدهای گسسته تجارتی در جنوب وجود داشتند، اما اینها اکثراً زایده ای بودند از تجارت دریائی بریتانیا و هندوستان انگلیس و حکم قطره های پراکنده ای را داشتند غوطه ورد راقیانوس خاموش صورت بندی اجتماعی - اقتصادی اسلوب تولید فئودالی - ارباباطات قبیله ای و پد رشا هسی شیرازه بند زندگی اجتماعی در اکثر نقاط جنوب شمرده میشد و بریتانیا تمام نفوذ خود را برای حفظ و حراست این ارتباطات، و حفظ موقعیت فئودالیها و روسای ایلات بمثابه ابزار کار خود بکار میبرد.

اما از مدتی پیش عاملی نیرومند و خطرناک از سمت شمال پیداشده و مانند بهمین پیش آمده و سراسر

(۱) روابط سیاسی ایران و انگلیس - تاگنیف محمود محمود

نقاط شمالی را فرا گرفته بود. این سیاست توسعه طلبانه دولت تزاری روسیه بود که سیادت بریتانیا در جنوب را بشدت تهدید میکرد و میکوشید بریتانیا را قدم به قدم بمقرب بنشاند و خود بسوی جنوب بگذرد و این تضاد مایه نبردی سهیمین، گاه پنهان و گاه آشکار، بین این دو قدرت شده بود.

در چنین گیروداری بریتانیا خود را با انقلاب ایران نیز مواجه دید. البته با وضعی که جنوب داشت جزو مد نهضت انقلابی که بیوسه شمال کشور را در حال غلبان و جوشش نگه میداشت در جنوب تنها انعکاس ضعیفی میتوانست پدید آورد. با وجود این بریتانیا خطر را با پوست و گوشت خود احساس میکرد. صحیح است که هرگونه گسترش نهضت انقلابی در ایران نمیتوانست در سرزمین بریتانیا، که يك قاره تمام آنرا از ایران جدا میکرد، هیچگونه انعکاسی بیابد و یا برای نظام سیاسی و اجتماعی آن درد سری تولید کند. خاصه اینکه انقلاب مزبور، مخصوصا در مرحله اول، يك انقلاب بسیار ملایم و نهرنگ بورژوازی تجاری يك مردم عقب مانده بود که برفرض پیروزی فقط میتواند يك نظام فئودال - میلیتاریستی کشوری مانند روسیه را دچار خطر کند ولی هنوز از دمکراسی بورژوازی بریتانیا بیخ افتاده فاصله بسیار داشت. اما بنا چنین گسترش انقلابی، نظام مستعمراتی بریتانیا بود که شدیدا دچار مخاطره میشد، و منافع استعماری آن بود که در سراسر آسیا در معرض تهدید میگرید. قرار میگرفت. زیرا بیم آن میگرفت که "بیماری واگیر انقلاب" در انگلیس سرزمینهای تحت استعمار بریتانیا بشود و آنها را برای حصول استقلال بتلاش برانگیزد. صدای فریاد الحذر لرزد کرن در فضای امپراطوری بریتانیا طنین انداز بود که بدون وجود هند وستان و دیگر بریتانیای کبیر، بریتانیای کبیر نخواهد بود، و رواج هرگونه اندیشه انقلابی در هند وستان برای مجموعه سیادت جهانی بریتانیا حکم ناقوس مرگ را داشت و در آن شرایط بطور اساسی وعده ازراه ایران بود که بیم چنین خطری میگرفت و این برای بریتانیا از خطر نفوذ دولت تزاری در هند وستان وحشت انگیز تر بود. با نجهت بریتانیا ناگزیر بود برای ریشه کن کردن انقلاب ایران با تمام نیرو بتلاش برخیزد. از لحاظ اصل مسئله سرکوب کردن انقلاب بین بریتانیای "دمکرات" و دولت استبدادی تزاری کوچکترین اختلاف نظری وجود نداشت، اما بعلمت وجود شرایط مشخصی که قبلا بدان اشاره شد بریتانیا خود را در بین آب و آتش محاط میدید.

بریتانیای کبیر با انقلاب کوچکترین سازشی نمیتوانست داشته باشد. سرکوب انقلاب بدون تمهید مقدّماتی پناگیر سبب تمرکز قدرت در يك دستگاه سلطنتی استبدادی میشد که وابسته به تزاریم روسیه بود، و آن دولت از تقویت سلطنت استبدادی شاه نهایت درجه سود میکرد و بی محابا بعد از آن میشتاد در حالیکه در چنان صورتی بریتانیا بازی را بحریف قوی پنجه میبخت. انقلاب میبایست بنحوی در هم کوبیده شود که بالمآل موجب استحکام سلطه و نفوذ بریتانیا گردد. و تمام پیچیدگی کار در این بود که این مهم بجه طریق صورت پذیرد.

اختلاف صوری بین خط مشی دولت و دولت در قبال انقلاب مشروطیت از این ملاحظات ناشی میشد. با نجهت چون بموضوع این تفاوت دو خط مشی میرسیم در وهله نخست باید این پیچیدگی ناشی از تضاد را که مربوط بموقعیت خاص هر يك از این دو قدرت بود در نظر بگیریم. سپس متوجه باشیم که این اختلاف روش تنها مربوط بدوره نخست انقلاب بود و بریتانیا میکوشید در قبال سیاست توسعه طلبانه تزاری راه گروشی در پیش گیرد. بنابراین ملاحظات بود که بازی گره با موش رانسبت بانقلاب ایران آغاز کرد و کوشید تا با مغالزه های فریبده هم آزاد یخواهان ایران را قریب دهد، و هم دولت تزاری را بر سر عقل آورد و براه سازش بکشاند. و سپس با همدستی آن انقلاب را قلع و قمع کند بدون اینکه امتیازی به حریف داده باشد.

و نیز باین واقعیت باید توجه داشت که در راه امیرالایم بریتانیا يك حکومت بورژوازی تجربه دیده و کهنه حریف قرار داشت، و این نسوح حکومتها ترجیح میدهند مقاصد مستعمراتی خود را در

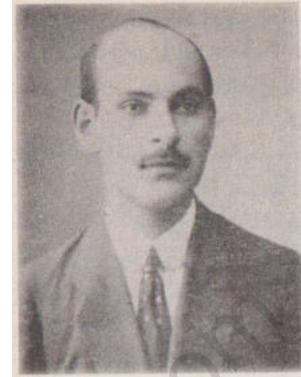
وهله اول از طریق ظاهر نرمتری، که با وجود نرمی خود ده بار تیه کاراته ترو بیرحمانه ترو برنده تراست، برآوردند و سرنیزه را آنگاه مستقیما و علنا بکار بردند که راههای دیگر بروی آنها بسته باشد و در چنان حالی از هرد رنده درنده تر هستند.

سراسر تاریخ توسعه نظام استعماری در همه جا و همه جا این واقعیت را فاش میسازد. همین دولت ظاهرا "دمکرات" هر جا بود هر مقام که برای پیشبرد مقاصد امپریالیستی خود ضرورت یده است بدون لحظه ای تردید و رنگ دست به اعمال خشن ترین و وحشیانه ترین اسلوبها زده است. يك ننگساره اجمالی بتاریخ با خون نوشته شده حاکمیت این دولت "دمکرات و دارای سنتهای دمکراسی" در سرزمین هند وستان بخوبی نشان میدهد که مامورین قدرتهای استعماری، آنهاکه احیانان در وطن خود جنتمن های دستکش سفید بردستی هستند چون پایشان به مستعمرات میرسد در برابر هرگونه مساومت مردم به چه گرگهای درنده ای تهدیل میشوند.

و در مورد ایران خواهیم دید که عاملین سیاست بریتانیا پس از آنکه توانستند دولت تزاری را وادارند تا با آنها در قرارداد ۱۹۰۷ کنار آید چه بر روزگار ایران و انقلاب مشروطیت آوردند.

گریم نیک بین (زرتشت)

یکی از رهبران حزب کمونیست ایران



آنچه تاکنون در زمینه تاریخ حزب کمونیست و جنبش کارگری ایران انتشار یافت بسیار کوتاه از کریم نیک بین در برابر حزب کمونیست ایران (پس از حیدر عموغلو) یاد شد. در خاطرات کمونیستهای قدیمی نیز درست در همانجا که میبایست از وی یاد شود یا اصلاً ذکری نرفت و یا آنکه بسیار کوتاه و گذرانی از وی برده شد.

در نوشتن شرح زیرین از خاطرات بانو همسر رفیق فقید نیک بین استفاده شده است. همسر رفیق فقید کریم نیک بین در سال جاری هفتاد سالگی عمر و چهل و هفتسالگی عضویت در حزب کمونیست را از سر میگذراند و یکی از زنان معدود است که از سال ۱۹۲۲ به جنبش کمونیستی ایران پیوسته و تا سال ۱۹۳۰ بطور آشکار و مخفی در حزب کمونیست ایران فعالیت داشته است.

همسر نیک بین شش سند اصلی در دست دارد که مهمترین آن عبارتست از رونوشت مستخرجی از صورت جلسه کمیسیون بازرسی مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی مبنی بر گذشت نیک بین از تصفیه حزبی در سال ۱۹۳۰ و بقیه اسناد مربوط به برانیت او از اتهامات وارده پس از دستگیری وی در سال ۱۹۳۸ است. غیر از این اسناد در دستور آورده همچنین از خاطرات رفقای نیک بین و یک سلسله اسناد موجود در آرشیو شعبه آذربایجانی انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم و نیز آثاریکه درباره حزب کمونیست و جنبش کارگری ایران نشر یافته استفاده است. شایان ذکر است که اسناد مورد استفاده ما از آرشیو بانو همسر رفیق فقید نیک بین باین آرشیو سپرده است و ما از آنها بنام "سند های سپرده شده" در حواشی این مقاله یاد میکنیم.

تا آنجا که اسناد و مدارک موجود نشان میدهند کریم نیک بین غیر از نام و نام خانوادگی اصلی خود با نامهای کریم فرزندان عباس حسن اف، ح. ع. زرتشت و "فارس" فعالیت داشته و کلیه این نامها مربوط به شخص واحد یعنی کریم نیک بین است. دوران زندگی او را از نظر فعالیتهای سیاسی وی میتوان در چهار دوره مورد مطالعه قرار داد:

- ۱- سالهای قبل از عضویت در حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی (۱۹۱۷-۱۹۲۰)؛
- ۲- سالهای فعالیت در راه پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در صفوف حزب کمونیست اتحاد شوروی (۱۹۱۷-۱۹۲۱)؛

- ۳- سالهای فعالیت در حزب کمونیست ایران (۱۹۲۱-۱۹۳۰)؛
- ۴- سالهای بازگشت به حزب کمونیست اتحاد شوروی و ادامه فعالیت در آن (۱۹۳۰-۱۹۳۸).

از منابع بهره برداری شده پیداست که کریم نیک بین فرزند عباس در سال ۱۸۹۳ در آذربایجان ایران در خانواده ای پیشه ور بدنیا آمد. پدرش که در سالهای پیش از انقلاب بروسه مهاجرت کرده بود با عموهای بزرگانی اشتغال داشت. سالهای تحصیل کریم نیک بین در دانشکده بزرگانی مسکو مصادف با دوران انقلاب کبیرا کتبیر بود. پذیرش او در سال ۱۹۱۷ عضویت در حزب کمونیست (بلشویک) روسیه و اینکه دارای کارت حزبی شماره ۴۹۷۹۴ بود خود نشان میدهد که وی از همان سالهای دانشجوئی بمنزله یکی از فعالین مبارزات انقلابی در راه پیروزی حکومت شوروی بود و در قیامهای سلحشانه پرولتاریای روسیه شرکت داشت. از اینرو بروسه آشنائی وی با مارکسیسم - لنینیسم و جریان تکامل او تا حد نیک کمونیست فعال طی سالهای پیش از انقلاب اکتبر در روسیه و در آلمان حزب بزرگ لنین تحقق پذیرفت. در باره شرکت نیک بین در نخستین کنگره انترناسیونال سوم که حیدر عموغلو نیز در آن شرکت داشته و نیز راجع بزمان آغاز آشنائی، دوستی و همکاری آنها با یکدیگر سندی ندیده ایم ولی مسلم است که او در همین کنگره کمینترن شرکت داشته (۲) و میتوان احتمال داد که در آنجا با سلطانزاده که به نمایندگی از طرف ایران در کنگره شرکت داشت همکاری نموده است.

در کنگره دوم انترناسیونال سوم منعقد در سال ۱۹۲۰ مهمترین مباحثات، موضوع امکان ایجاد شوراهای دهقانان و زحمتکشان در کشورهای شرق و بخصوص در ایران بود. مباحثه شدیدی که در اطراف این مسئله در کنگره در گرفت توجه لنین را بخود جلب کرده و او وجود چنین امکانی را مورد تأیید قرار داد.

در همین سالها بود که در جمهوریهای ماورا قفقاز و ماورا خزر شوراهای انقلابی دهقانان و زحمتکشان تشکیل میدادند و فعالیت خود را با موفقیت ادامه میدادند. هم در این سالها بود که ایرانیان فقیم قفقاز و آسیای میانه گروه گروه باین شوراهای انقلابی و ارتش سرخ پیوستند. کار این شوراهای قدرتی رونق گرفته بود که از لحاظ تأمین سلاح و سیورسات سازمانهای رهبری در چار شکلات جدی بودند. در چنین شرایطی نیک بین که بعنوان نماینده جمهوری ترکستان در کنگره شرکت داشت و در جریان این حوادث و از سازمان دهندگان آن بود، طبعاً نسبت به مسئله مورد بحث نظر موافق داشت.

سندی که بتاريخ اکتبر ۱۹۲۱ (کمی پیش از کنگره چهارم) حاکی از شرکت کریم نیک بین در پینتسوم وسیع هیئت اجرایی انترناسیونال کمونیستی (۳) وجود دارد مؤید شرکت وی در کنگره سوم و انتخاب او به عضویت در هیئت اجرایی کمینترن است. همچنین راجع به شرکت او در کنگره های بعدی اسناد کافی موجود است (۴). بطور خلاصه میبایست تأکید کرد که کریم نیک بین یکی از اعضا فعال کمینترن بوده هیئت اجرایی انترناسیونال کمونیستی او را برای انجام وظایف محبینی به مجامع بین المللی شرق و از آنجمله به کنگره عشق آباد و بخارا (۵) میفرستاد. هم او یکی از نمایندگان فعال سازمانهای جهانی کارگران بوده

- (۱) سند شماره ۱۷ سپرده شده به آرشیو انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم آذربایجان شوروی.
- (۲) سند شماره ۴ سپرده شده به آرشیو.
- (۳) سند شماره ۵ سپرده شده به آرشیو.
- (۴) سند های شماره ۸۰۱ و ۹ سپرده شده به آرشیو.
- (۵) سند شماره ۱۳ سپرده شده به آرشیو.

در نخستین کنفرانس جهانی MOITP مسکو منعقد در سال ۱۹۲۴ (۱) و در کنگره اتحادیه های بین المللی سرخ بارامی قطعی شرکت داشته است (۲) .
 اما درباره فعالیت های بعدی نیک بین در مقیاس جهانی جنبش کمونیستی و کارگری باید یاد آوری کرد که وی از سال ۱۹۲۶ تا سال ۱۹۳۰ چه در اتحاد شوروی و چه در ایران بصورت مخفی فعالیت میکرد . یعنی او در سالهای ۱۹۲۶-۲۸ "کورسهای بین المللی لنینی" (۳) مخصوص رهبران احزاب کمونیستی را با نام مستعار زرتشت گذرانده (۴) و بلافاصله بفعالیت مخفی خود در ایران ادامه داده است (۵) . بنابراین باید توجه داشت که وی تا سال ۱۹۳۰ همچنان یکی از فعالین جنبش جهانی کمونیستی شمرده میشد .

از آنچه در زمینه فعالیت های انقلابی کریم نیک بین در مقیاس جهانی و در کاد سازمان های کمونیستی و کارگری جهانی آورده شد پیداست که وی یکی از فعالین جنبش جهانی کمونیستی و از کاد ره های مورد اعتماد کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در جمهوری های مسلمان سوسیالیستی بحساب می آمد . در این مورد بجاست علاوه کنیم که نیک بین حتی در سال های تمرکز فعالیت خود در سازمان های حزب کمونیست ایران نیز در مواقع مناسب برای فعالیت در داخل اتحاد شوروی گمارده میشد . چنانکه در سال ۱۹۲۴ هنگامیکه نیک بین برای شرکت در کنگره کمینترن و کنگره اتحادیه های بین المللی سرخ به مسکو سفر کرده بود چند ماه در دستگاه کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی بعنوان مرسی در شعبه نشریات کمیته مرکزی کار کرده (۱) و با همین وظیفه به شعبه نشریات سازمان های حزب آذربایجان و داغستان باموریت اعزام شده است (۷) . همچنین طی دو سال که در دوره های جهانی لنینیستی تحصیل نموده از فعالین سازمان شهری حزب کمونیست اتحاد شوروی در مسکو بوده است (۸) .

حزب عدالت که در فوریه ۱۹۱۷ تأسیس شده تنها در ماوراء قفقاز بلکه در آسیای میانه نیز یکی از دهها هزار خانوار زحمتکش ایرانی در آنجا زندگی میکردند ، سازمان های داشت . یعنی ابتدا در شهرها عشق آباد ، تاشکند ، سمقند ، بخارا ، مرو و غیره "اتحادیه ایرانیان" بوجود آمد و سپس در سال ۱۹۱۹ سازمان حزب عدالت نیز در میان ایرانیان آسیای میانه بوجود آمد .

در سالهاییکه نیک بین در جمهوری ترکستان فعالیت میکرد کنفرانس کشوری سازمان های حزب عدالت در جمهوری ترکستان تشکیل شد . گرچه در مورد سال برگزاری کنفرانس (۱۹۱۸ یا ۱۹۲۰) و محل تشکیل آن (تاشکند یا عشق آباد) در برخی آثار (۹) اختلافاتی بچشم میخورد ولی در این مسئله کسه در کنفرانس کشوری مذکور انقلابی برجسته ایران حیدر عموواغلی شرکت داشته اختلاف نظری در بین نیست .

(۱) سند شماره ۷ سپرده شده به آرشیو .

(۲) سند شماره ۱۰ سپرده شده به آرشیو .

(۳) Международные Ленинские курсы при Институте К. Маркса и

Ф. Энгельса

(۴) سند شماره ۱۶ و ۱۴ سپرده شده به آرشیو .

(۵) سند شماره ۱۷ سپرده شده به آرشیو .

(۶) سند شماره ۱۲ سپرده شده به آرشیو .

(۷) سند شماره ۱۱ سپرده شده به آرشیو .

(۸) سند شماره ۱۵ سپرده شده به آرشیو .

(۹) مثلا : رضاروستا ، تاریخچه سندیکاهای کارگری در ایران ، صفحه ۱۲۷ و تقی ابراهیم اف (شاهین) ایران کمونیست پارتیاسینین یاراد یلماسی ، صفحات ۱۲۰-۱۶۱

حزب عدالت طی سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۰ در راه ایجاد سازمان های خود در ایران دست به فعالیت زد . از جمله در سال ۱۹۱۸ برهبری اسداله غفارزاده هیئتی بایران اعزام شد که تشهاد و تفسیر از آنها توانستند خود را بر پشت رسانده با خالو قربان تمام حاصل کنند ولی در سال ۱۹۲۰ عده ای برای امور سازماندهی بشهرهای شمالی ایران فرستاده شدند که از جمله است شخصی بنام "م. فارس" که عضو کمیته حزبی شهرارد بیل شد (۱) . نمیتوان گفت که این شخص همان کریم نیک بین باشد ، زیرا احتمال اینکه او از وظیفه پرسنلیتی که داشت دست برداشته و بمنزله یکی از فعالین حزب عدالت در شهرارد بیل مشغول شده باشد بسیار ضعیف است ، ولی احتمال دارد که در همین سال او با حیدر عموواغلو که در عشق آباد بشدت سرگرم توسعه ارتباطات سازمانی یا مناطق شمال شرقی ایران بود (۲) همکاری داشته است و نیز در مسئله تشکیل شوراهای کارگری - دهقانی و ایجاد دستجات ارتش سرخ از ایرانیان مقیم آسیای میانه و رهبری آنان شرکت و فعالیت موثر داشته است (۳) .

اما موضوع شرکت و یا همکاری فکری و سازمانی کریم نیک بین در مورد مسائلی که در نخستین کنگره ملل شرق طرح شد و حوادث بعدی آن مطلبی است که میبایست از نظر تاریخی صریحاً روشن شود . کنگره ملل شرق در تابستان ۱۹۲۰ تشکیل شد . در این کنگره حیدر عموواغلو بعنوان نماینده ایران شرکت داشته و سخنرانی کرد (۴) . موضوع عمده سخنرانی انتقاد نسبت به فعالیت های کمیته مرکزی انتخابی کنگره اول حزب کمونیست ایران بود . از طرف هیئت نمایندگی ایران در کنگره عده ای بمرای ملاقات بالنین انتخاب و فرستاده شدند . این عده میبایست نظریات انتقادی خود را که در کنگره از طرف حیدر عموواغلو بیان شده بود و نیز طرح پیشنهادی ویرا بنظر و ای . لنین برسانند و کمسب تکلیف کنند . در شمار افراد اعزامی رفیق بهرام سیروس (آخوندزاده) نیز شرکت داشته است . آنها ما موریت خود را انجام دادند و طرح پیشنهادی حیدر عموواغلو مورد تصویب انترناسیونال کمونیستی قرار گرفت . سپس در آخرو سال ۱۹۲۰ کمیته مرکزی جدید شامل ۱۲ نفر (بجای ۱۵ نفر اعضا) منتخبه کنگره اول) بوجود آمد که در ترکیب آن ۴ نفر از کمیته مرکزی انتخابی کنگره اول شرکت داشتند (۵) . حیدر عموواغلو بعنوان صد ر کمیته و دبیر کل حزب کمونیست ایران و کریم نیک بین نیز بعنوان معاون و دبیر حزب معین شدند (۶) . بدینال این جریان کریم نیک بین که در حزب کمونیست و جمهوری ترکستان مسئولیت دولتی و حزبی داشت و ضمناً از اعضا فعال کمینترن بود کار انقلابی خود را تا سال ۱۹۲۱ به حزب کمونیست ایران منتقل کرد (۷) . پیدایش یک چنین تحول قابل ملاحظه ای را که در زندگی انقلابی نیک بین بوقوع پیوست نمیتوان پدیده ای آئی و یا تصادفی بشمار آورد . کریم نیک بین از سالها قبیل در فعالیت های انقلابی ایران بطور رسمی و یا غیر رسمی ، بصورت علنی یا غیر علنی شرکت داشته است و ایسن مطلب مهمی است که در تاریخ حزب کمونیست ایران باید مورد توجه قرار گیرد .

تشکیل کمیته مرکزی جدید را او اواخر سال ۱۹۲۰ مورد تأیید کمیته مرکزی سابق که از طرف کنگره برگزیده شده بود قرار گرفت و ضمن ادامه فعالیت خود به هیئت اجراییه بین الملل سوم شکایت کرد .

(۱) تقی ابراهیم اف (شاهین) ، ایران کمونیست پارتیاسینین یاراد یلماسی ، صفحه ۱۶۳

(۲) همانجا

(۳) مراجعه شود به علی شمیده ، لنین و ایران ، صفحه ۲۳

(۴) تقی ابراهیم اف (شاهین) ، همان اثر صفحه ۲۲۶

(۵) علی شمیده ، اثر یاد شده ، صفحه ۵۰-۵۲

(۶) رضاروستا ، همان اثر ، صفحه ۱۳۰-۱۳۱

(۷) سند شماره ۱۷ سپرده شده به آرشیو .

هیئت اجرائیه کمیته در روشن ۱۹۲۱ تصویب کرد که در ایران میبایست يك حزب کمونیست با کمیته مرکزی واحد وجود داشته باشد و کمیته مرکزی را «مورا» این تصمیم کرد (۱) - ولی در اوت همانسال کمیته مرکزی دیگری نیز بوجود آمد که موضوع آن در سپتامبر ۱۹۲۱ مجدداً در هیئت اجرائیه کمیته مرکزی بعد از گذاردن شد و تصمیم سابق مورد تأیید قرار گرفت (۲) - سرانجام در ژانویه ۱۹۲۲ در جلسه ای که سرگوارز نیکدز و سرگنی میرونویچ کیروف و اعضا کمیته های سه گانه از جمله کریم نیک بین در آن شرکت داشتند يك کمیته مرکزی واحد شامل ۲۰ نفر از میان اعضا کمیته مرکزی سه گانه انتخاب شدند (۳) - بدین طریق کریم نیک بین که عضو هیئت اجرائیه کمیته مرکزی بود در رأس کمیته مرکزی واحد حزب کمونیست ایران قرار گرفت - البته قبل از اینهم ، یعنی پس از قتل حیدر عموآولو در سپتامبر ۱۹۲۱ کریم نیک بین عملاً در این مسئولیت بود ولی با تشکیل جلسه ژانویه ۱۹۲۲ این مسئولیت او در رهبری حزب کمونیست ایران بصورت قطعی و همگانی درآمد -

طی نه ماهی که هنوز مبارز شهید حیدر عموآولو در رأس کمیته مرکزی جدید حزب کمونیست ایران قرار داشت در هیچ اثری اشاره نشده است که کریم نیک بین نیز در گیلان فعالیت میکرد - است ولی این مسئله روشن است که در نیمه دوم سال ۱۹۲۱ کمیته مرکزی جدید که حیدر عموآولو صد ارت و کریم نیک بین معاونت آنرا برعهده داشت فعالیت خود را در تهران آغاز نمود - کریم نیک بین بمنزله معاون حزب و هم بعنوان کادر غیر شناخته شده بتهران رفته بفعالیت انقلابی پرداخت - پس از شکست انقلاب ایران کلیه فعالیتهای حزبی در تهران تمرکز یافت و این مرحله از تاریخ حزب کمونیست ایران یعنی مرحله پس از شکست انقلاب گیلان (۱۹۲۱) تا سالهای سقوط سلسله قاجار (۱۹۲۶) یکی از درخشانترین دوره های رشد سازمانی بهمهراه توسعه دامنه فعالیتهای ایدئولوژیک در نهضت کمونیستی ایران طی چهارده اول سده بیستم است - در این دورانست که در مبارزات برجسته حزبی و رهبران انقلابی ایران در کوره مبارزات مخفی و علنی حزب آیدیده شدند ، برای تحصیل دانش مارکسیستی بسه اتحاد شوروی اعزام شدند و بعد ها بسیاری از آنان از سازمان دهندگان و رهبران حزب توده ایران گشتند -

از نیمه دوم سال ۱۹۲۱ کمیته مرکزی حزب کمونیست بر رهبری کریم نیک بین فعالیت خود را در تهران آغاز کرده و ترتیبی داد که با سازمانهای وابسته به کمیته مرکزی منتخبه کنگره اول یکجا فعالیت کند - موفقیتی که از این لحاظ بدست آمد امکان داد که بزودی سازمانهای حزبی و محافل مارکسیستی تهران تحت رهبری واحد و متمرکز بکار خود ادامه دهند - علاوه بر تهران فعالیت سازمانهای حزبی شهرستانها وسعت و دامنه بیشتری کسب کرده در برخی شهرستانهای دیگر سازمانهای جدید تأسیس شد -

در اواخر همانسال (۱۹۲۱) روزنامه ارگان حزب - روزنامه حقیقت تأسیس و انتشار یافت - همچنین طی همانسال سازمانهای کارگری که از سالهای قبل در اتحادیه های جداگانه فعالیت میکردند در شورای مرکزی اتحادیه های کارگران متحد شدند - شورای مرکزی اتحادیه های کارگری در همانسال بعضویت شورای جهانی پذیرفته شد و بیک سلسله مبارزات وسیع طبقاتی پرداخت - در چنین شرایطی برگزاری جلسه مشترک کمیته های مرکزی سه گانه در ژانویه ۱۹۲۲ و ایجاد کمیته مرکزی واحد حزب کمونیست ایران بتوسعه دامنه فعالیتهای حزبی و کارگری کمک شایان کرد - طی سالهای ۱۹۲۱ تا

(۱) تقی ابراهیم اف (شاهین) ، همان اثر ، صفحه ۲۳۴

(۲) همانجا ، صفحه ۲۳۵

(۳) همانجا ، صفحات ۲۵۰ - ۲۵۱

۱۹۲۴ در هيات اتحادیه کارگری دست به اعتصاب زدند که از آنجمله اعتصاب کارگران چاپخانه هامرغز قریب بسیاری دارد - بهمهراه توسعه فعالیت سازمانهای کارگری يك سلسله سازمانهای مترقی دیگر از آنجمله سازمان زنان و جوانان و جمعیتهای فرهنگی باشکال مؤثر و کاملتری دامنه فعالیت خود را توسعه دادند - رهبری حزب در تمام این سازمانها تأمین شده بود - علاوه بر مطبوعات که در شهرستانها منتشر میشد در تهران قریب به ۲۰ روزنامه و مجله مترقی بعنوان ارگان حزب و یابعدنویس دیگری که رهبری قطعی حزب در آنها مؤثر بود انتشار مییافت - کریم نیک بین که خود از روشنفکران تحصیل کرده کمونیست و از رهبران برجسته جنبشهای انقلابی بود طی مدت انتشار این جرائد ، تهیه و تنظیم مقاله برای آنها و بالاخره در فعالیتهای تبلیغاتی و تئوریک حزب نقش قابل توجهی داشت ، زیربنایک بین در این سابقه طولانی کار ایدئولوژیک بود و بهین جهت در ایام اقامت در شوروی نیز مسئولیت های مهمی به او احاله شده بود (۱) -

حزب کمونیست ایران نه تنها در تشکیل سازمانهای غیر حزبی و حرفه ای میکوشید بلکه در تمام سازمانها از جمله در حزب سوسیالیست (اجتماعیون) نفوذ جدی داشت و میتوان گفت که رهبری تمام آنها در دست و یا زیر نفوذ حزب بود -

توسعه مبارزات حزب کمونیست در سراسر ایران ضربه سنگینی بادامه حکومت خاندان قاجار وارد آورد - در این جریان دستگاه حاکمه ایران در صد تغییراتی در ترکیب سازمانی خود برآمد - مهمترین مسئله این دوران فعالیت سردار سپه و تبلیغات و فعالیتی بود که از طرف وی و اطرافیان اوصورت میگردید - اوسعی داشت که در آغاز از نیروی کمونیست با بیخود استفاده نکند - کمونیستها نیز سعی میکردند که از برخی جنبه های امر بیخود نیروهای مترقی بهره گیری کنند - در همین زمان حتی کمیته ی مرکزی حزب ترتیبی داد که ای رابارضاخان سردار سپه فراهم کرد و رفیق سیروس آخوندزاده را مورا انجام ایسن مذاکره نمود - ولی بزودی رضاخان روش خود را تغییر داد و نیات باطنی خود را برای ستیزه با کمونیستها آشکار نمود - در اوایل سال ۱۹۲۵ و اوایل سال ۱۹۲۶ هجوم به سازمانهای کمونیستی و دموکراتیک آغاز گردید - عده ای از رهبران حزب و از جمله کریم نیک بین تحت تعقیب قرار گرفتند - در این جریان يك هیئت سه نفری برای اداره امور سازمانی در ایران باقی ماندند و عده ای دیگر موقتاً به اتحاد شوروی فرستاده شدند ، از آنجمله کریم نیک بین نیز برای تحصیل در کورسهای بین المللی لنینی به مسکو اعزام گردید -

کریم نیک بین طی دو سالی که دوره کورسهای بین المللی لنینی را میگذراند نیز از فعالیت در حزب کمونیست ایران برکنار نبود - مهمترین مسئله مورد اختلافی که در سالهای ۱۹۲۶-۱۹۲۷ برای حزب مطرح بود مسئله ارزیابی سیاسی - اجتماعی فعالیتهای رضاخان سردار سپه و بعد احکومت پهلوی بود - اختلافاتی که در ارتباط با این مسئله در رهبری حزب وجود داشت تقریباً کار سازمانی حزب را مختل ساخته بود ، بطوریکه عده ای صلاحیت و فعالیت هیئت اجرائیه سه نفری را که مورا ادامه کاری در ایسران بودند نمیشناختند - در چنین شرایطی ایجاد وحدت نظردر سازمانهای حزبی با دعوت کنگره دوم حزب امکان پذیر بود - کریم نیک بین چند بار مخفیانه با ایران سفر کرد ، وضع سازمانها را بررسی و با رفقای مختلف مذاکره نمود و سرانجام با اتفاق عده ای از رهبران حزب از جمله سلطانزاده ، شرقی ، سیفی ، آخوندزاده و دیگران که کوشش بسیاری در سازماندهی کنگره دوم حزب بکار بردند در سال ۱۹۲۷ کنگره دوم حزب معروف به کنگره اروپا را تشکیل دادند - کنگره دوم کریم نیک بین و عده ای دیگر از آنجمله سیروس آخوندزاده و شرقی را بعضویت کمیته مرکزی حزب برگزید -

(۱) اسناد شماره ۱۲ و ۱۳ سهرده شده به آرشیو -

پس از کنگره دوم فعالیت سازمانی و تبلیغاتی حزب توسعه یافت. نمایندگان کمیته مرکزی در کنفرانسها و جلسات عمومی شهرستانها شرکت میکردند. در مناطقی که سازمان وجود داشت تجدید سازمان میدادند و در مناطق فاقد سازمان تشکیلات حزبی بوجود میآوردند. فعالیت حزب در میان کارگران، دهقانان، زنان و جوانان توسعه مییافت. کریم نیک بین که تا پایان تحصیل در دوره بین المللی لنینی چند بار مخفیانه برای کارهای سازمانی با ایران سفر کرده بود پس از پایان دوره تحصیلی در سال ۱۹۲۸ با ایران بازگشت. فعالیت حزب کمونیست ایران نیز بخصوص از سال ۱۹۲۸ ببعد در سراسر ایران توسعه یافت. اغلب اعضا کمیته مرکزی و غالب کادرهای قدیمی و شناخته شده در شهرستانها فعالیت میکردند. از جمله کریم نیک بین در آذربایجان و میروس آخوندزاده در گیلان و آستارا فعالیت میکرد. امور سازمانی تهران اغلب به کادرهای جوانی که هنوز شناخته نشده بودند سپرده شد. فعالیت حزب در این دوره غیرعلنی بود.

در این سالها بعثت فعالیت بعضی عناصر متزلزل نظیر سرتیب زاده وضع سازمان حزبی در آذربایجان نامنظم بود. نیک بین با تفاق رفقای دیگر به آذربایجان اعزام شدند و بزودی کار سازمان را ترتیب دادند. کنفرانس ایالتی حزب کمونیست آذربایجان رهبری جدید سازمان حزبی را انتخاب کرد و مجدداً سازمان آذربایجان بمنزله یکی از سازمانهای پیشرو کشوری حزب کمونیست فعالیت خود را داد. روزنامه و مجله ارگان حزبی تأسیس گردید و در بسیاری از شهرهای آذربایجان سازمانهای حزبی دست به فعالیت های جدی زدند. مبارزه سازمانهای کارگری، دهقانان، زنان و جوانان روش تازه ای گرفت. ولی با تصویب قانون سیاه ۱۹۳۰ و هجوم پلیس عده ای از رهبران حزب دستگیر شدند و پلیس به سازمانهای حزبی دست یافت و کریم نیک بین بعنوان بازگانی که عازم آلمان شده از راه ترانزیتی به اتحاد شوروی مهاجرت کرد.

کریم نیک بین در ۱۱ دسامبر ۱۹۳۰ به جمهوری آذربایجان اعزام شد. او از ماه مه سال ۱۹۳۰ تا زمان دستگیری بعنوان دانشیار در کرسی علم اقتصاد (۱) و در کمیته راد یو باکو (۲) کار میکرد. او ضمن در کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان شوروی و کمیته شهری باکو بمنزله صدر بوری اسلوب تعلیماتی (۳)، عضو گروه کارمندان علمی کمیته مرکزی (۴)، معلم دوره های تعلیمات حزبی (۵) و نماینده کمیته ها و کنفرانسهای محلی شهر باکو (۶) فعالیت میکرد. وی در ۱۲ مه سال ۱۹۳۸ دستگیر شد و در ژوئن سال ۱۹۳۹ به ۸ سال حبس محکوم و در دوم مارس ۱۹۵۶ پس از مرگ تبرئه شد.

ضمن اسناد سپرده شده به آرشیو شعبه آذربایجان انستیتوی ک. م. مارکس و ف. انگلس سند بدون تاریخ بخط نیک بین تحت عنوان "یادداشتهایی درباره وضع قانون اساسی جدید، راجع به وظایف حزب و غیره" (۷) وجود دارد که بنظر ما از لحاظ شناخت نظریات و تفکر حزبی کریم نیک بین حائز اهمیت است.

زندگی انقلابی رفیق فقید کریم نیک بین پیوسته با جنبش انقلابی طبقه کارگر بین المللی و بیش از همه با زندگی و مبارزه طبقه کارگر ایران ارتباط داشت. او بمثابة يك انقلابی انترناسیونالیست و یکی از مؤسسان جنبش کمونیستی ایران در تاریخ نهضت کارگری میهن ما جای ویژه ای دارد.

افسون و خطر رادیکالیسم چپ در زمان ما*

نیروهای انقلابی بسیاری از کشورها، امروزه خویش را با اشکال گوناگون رادیکالیسم خسرده بورژوازی - آنارشیستی چپ رو برو می بینند. روشن است که در اینجا نمیتوان به بررسی کامل این مسئله بپردازیم. هدف ما تنها اینست که به کاوش برخی از جوانب آن بکوشیم و بدین ترتیب در بحث درباره این موضوع پس مبرم شرکت کنیم.

گذر به سوسیالیسم، جهت کلی و مشترک فرآیند های اجتماعی گوناگون جهان کنونی و تعیین کننده ماهیت و سرشت روزگار ماست. کشورهای سوسیالیستی - و در درجه نخست اتحاد شوروی بمثابة مدل بنیادی انقلاب سوسیالیستی و ساختن نظام اجتماعی سوسیالیسم - نمایندند پیشرفت اجتماعی بشریت هستند. اینان همانند سنگر اصلی جنبش انقلابی جهان و نهضت های رهائی بخش ملی در بیکار برای آزادی اجتماعی و استقلال ملی میباشند.

امروز صد ها کشور انسان در تمام قاره ها، به شیوه های گوناگون، با فرمانروایی قهرآمیز امپریالیسم مبارزه میکنند. البته در میان اینها برخی از محافل بورژوازی غیرانحصاری نیز یافت میشوند، که در شرایط سرمایه داری انحصاری دولتی به ناسازگاری با سرمایه انحصاری و سیاست ضد انسانی آن بجای خیزند. پدیده نامبرده نشانه آنست که توده های خلق، و از جمله عناصر غیرپرولتاریائی، هرچه بیشتر به صف مبارزه با نظام امپریالیستی میپیوندند. این جبهه براساسی جهانگیر ضد امپریالیستی از میلیون ها کشاورز آسیائی، آفریقائی و امریکائی لاتین (که اکثر آنها همچنان در شرایط پیش از سرمایه داری زندگی میکنند) گرفته تا بسیاری از روشنفکران - از جمله دانشجویان کشورهای پیشرفته سرمایه داری را شامل میشود.

نیروهای جبهه ضد امپریالیستی نه تنها باعث تقویت نبرد مشترکند (و از اینرو طرد آنها نشاننده مسئولیت نشناسی خواهد بود)، بلکه در عین حال حامل پندار و کرداری در ستیزه های طبقاتی هستند که از دیدگاه تاریخی اعتبار خویش را از دست داده است. بویژه در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین، درجه تکامل طبقه کارگر از نظر کمیته، شکل و آگاهی سیاسی بسیار متفاوت است و چه بسا که نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی در رأس جنبشهای رهائی بخش ملی قرار داشته اند و قرار دارند. این پدیده اغلب ناخواسته به گمراهیهای ایدئولوژیک منتهی انجامد و بنحوی بسیار منفی بیکارجویی نیروهای انقلابی را مسود تا* شير قرار میدهد.

در جستجوی راه حل های گوناگون

با پیاپی رویزنیسم راست، که غالباً با کردار آگاهی سنتی درمی آمیزد، در سالهای گذشته

(*) ترجمه از هفتت نامه "Horizont"، سال ۱۹۷۰، منتشره در جمهوری دموکراتیک آلمان

(۱) سند شماره ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ سپرده شده به آرشیو.
 (۲) سند شماره ۳۱ سپرده شده به آرشیو.
 (۳) سند شماره ۲۸ سپرده شده به آرشیو.
 (۴) سند شماره ۳۶ سپرده شده به آرشیو.
 (۵) سند شماره ۱۰ و ۱۱ و ۲۰ سپرده شده به آرشیو.
 (۶) سند شماره ۲۲ و ۲۱ و ۲۰ و ۲۱ سپرده شده به آرشیو.
 (۷) Заметки о введении новой конституции, о задачах партии и др.

راد یکالیسم خرده بورژوازی - آنارشیمیست چپ نیز در زیند های ضد امپریالیستی کشورهای آسیای شرقی ، آفریقای و امریکای لاتین بیش از پیش توجه جهانیان را بخود جلب کرده است . برای بسیاری از زمیندگان بویژه کسانیکه در شرایط خرده بورژوازی پرورش یافته اند ، دشوار است که سختی و طول مبارزه و تاثیر متقابل عوامل گوناگون راد فرمایند های انقلابی و بفرنج عصر مادی را ببینند و بر حسب آن موضع خود را تعیین کنند . اینها پس از نخستین پیروزیهای بزرگ و مرئی جنبش های رهائی بخش ملی و دموکراتیک در ریاست سالهای ۵۰ و اوایل سالهای ۶۰ در انتظار سیر صعودی " هموار " بودند . در حالیکه هم در یکساریا امپریالیسم و هم در مبارزه با مسائل مردم اجتماعی - که پس از احراز استقلال سیاسی فعلیت روز افزون می یافت - دشواریهای فراوان و حتی در بعضی موارد سیر قهرقرائی پدیدار گشت . عناصر ناسیونالیستی پیکار رهائی بخش ملی در آغاز غالباً این مشکلات را نادیده می انگاشتند (امری که در آن مرحله تحول ممکن بود) ، لیکن اکنون توانائی آنها را در اندک زمانی که بتمنهائی برفع آنها ببرد ازند .

در چنین وضعی راد یکالیسم چپ با ظاهر پندار آمیز و احساسات پرانگیز خویش باسانی افراد را تحت تاثیر قرار میدهد . بجای تحلیل دقیق شرایط عینی چنین وانمود میکنند که با اقدامات افراطی میتوان نتایج سریع را تحمیل کرد و مراحل ضروری را بجهید . بدینسان راد یکالیسم چپ نه تنها به خوش پنداری دست می یازد ، بلکه آنراستقیما تشویق میکند . تاریخ بیش از یکبار نشان داده است که با چنین شیوه های غیر علمی ، تحصیل پیروزیهای " هیجان انگیز " و موقت بسیار دشوار و در گرو گریزهای اجتماعی بنیادی و پایدار غیر ممکن است .

حتی مارکس ، انگلس و لنین نیز بهنگام خود به پیکار با " تئورهای خرده بورژوازی و بدین ترتیب با گرایشهای راد یکالیسم چپ و آنارشیمیست در جنبش انقلابی پرداختند (میان این دو انحراف تعلق و وابستگی تام موجود است) . لنین یاد آور شد که " بلشویسم در زیند طولانی علیه انقلابیگری خرده بورژوا متشانه تحول ، شکل و مصلابت می یابد . این بدیده ایست که به آنارشیمیست می ماند ، خواصی چند از او بعاریه میگیرد ولیکن از همه بدتر از جمیع شرایط و خواستههای اساسی نبرد پیگیر پرولتاریا - سوسیالیسم منحرف میشود . " (۱)

از آن هنگام که لنین این سطور را نوشت تجربیات مبارزه ، وزن و درک علمی بودن قوانین حیرت انگیز نیروهای انقلابی آنکسو و در عین حال مسئولیت شناسی و ماجراجویی راد یکالیسم چپ نیز از سوی دیگر همچنان افزایش یافته است .

سوسیالیسم علمی : یگانه راه حل

در راد یکالیسم چپ ، قاطع ترین عناصر خرده بورژوازی انعکاس می یابد یا بد آلیزه میشود و کاریکاتوروار بنصه ظهور می آید . توده های دهقان در این آرمان ادمیتی فوق العاده می یابند . راد یکالیسم چپ در دهقانان فقط نیروی ذخیره ای انقلاب را می بیند (که در وجود آن تردیدی نیست) و محدودیت های انقلابی آنان را ، که در علوم اجتماعی نیز بی ثبوت رسیده است ، نادیده می انگارد . نتیجه آنکه بنوعی " دهقان پرستی " میگراید و در کشورهای آسیا ، آفریقا و امریکای لاتین نه کارگران ، بلکه دهقانان را بعنوان " نیروی انقلابی " اعلام میکند .

مثلاً در رساله های گذشته از شخصی بنام فرانتر فانون (Frantz Fanon) نام برده میشود . وی در مارتینیک در خانواده ای دهقانی دیده بجهان گشود ، در فرانسه در رشته های فلسفه و پزشکی

(۱) و ۱۰ - لنین : آثار ، جلد ۳۱ ، چاپ آلمانی ، برلن ، ۱۹۶۹ ، ص ۱۶

به تحصیل پرداخت و سپس در پیکار رهائی بخش الجزایر شرکت کرد . بنابه استدلال فانون ، پرولتاریای کشورهای سرمایه داری چیزی ندارد که از دست بدهد و میتواند همه چیز را بکف آورد . بر عکس پرولتاریای کشورهای مستعمره از موقعیتی " ممتاز " برخوردار می باشد و بیش از کشورهای دیگر خلسه از " نوازش " کنیالیسم بهره مند میشود . از سوی دیگر ، دهقانان این کشورها " چیزی ندارند که از دست بدهند و میتوانند همه چیز را بکف آورند . دهقان این عصر د کلاسه ، گرسنه و ستمکش زود تر از همه در ری یابد که " قهر " تنها وسیله موثر است . برای او نه امکان سازش وجود دارد و نه فرصت بند و بست چنین ارزیابی نه دانشمندان است و نه انقلابی . درست است که دهقانان نیروی ذخیره فوق العاده مهمی را تشکیل میدهند و از اینرو مارکسیسم - لنینیسم آنها را بمانند متحد اصلی پرولتاریا - بشمار می آورد ؛ لیکن در فرآیند گذار سرمایه داری بسوسیالیسم ، این نیروی ذخیره انقلاب تنها در با پرولتاریا - که انقلابی ترین نیروی جهان است و خواهد بود - میتواند بنحواکمل مورد استفاده قرار گیرد . فانون و خویشاوندان آرمانی او به مهم ترین آفریده طبقه کارگر ، سیستم علمی سوسیالیسم نیز کم به امید هندی و بجای آن جنبش های رهائی بخش آسیا ، آفریقا و امریکای لاتین را بعنوان مرکز فرآیند های انقلابی جهان معرفی میکنند و آنها را بمانند " نیروی سوم بین دو بلوک " تعبیر مینمایند . سپس به ایمن نتیجه غلط میرسند که رستاخیز دهقانان سه قاره نامبرده ، که اکثریت نفوس این نقاط را تشکیل میدهند ، به انقلاب جهانی دهقانان و پیکار روستاها علیه " نظام " (Establishment) شهرها خواهد انجامید .

مهدی بن برکه (Mehdi Ben Barka) ، یکی از سیاستمداران برجسته چپ در مراکش که در سال ۱۹۶۵ در پاریس ربوده شد و چندی بعد وحشیانه بقتل رسید نیز همسنگی روز افزون سه قساره آفریقا ، آسیا و امریکای لاتین را در برابر امپریالیسم قرار میدهد (۳) . برای فانون " مسئله مشخصی " که کشورهای رشد یافته با آن روبرو هستند ، بزعم مردمان قاره ها و روزگاران دیگر " اجباراً " انتخاب میان سوسیالیسم و سرمایه داری نیست " (۴) .

پاره ای از عناصر خرده بورژوا میگویند تا با اعلام " راه حل سوم " روئایی را که از وضع اجتماع علمی " بینایی " آنها سرچشمه میگردد بعنوان واقعیتی تاریخی و " جهانگیر " ارائه دارند . آنها را موش میکنند که خرده بورژوازی نقش رهبری خود را در برخی از جنبشهای رهائی بخش ملی تنها مرهون شرایط عینی و تاریخی ، یعنی عقب ماندگی شکل تولید و در نتیجه ضعف نسبی پرولتاریا و بورژوازی می باشد . آنها می پندارند که " رسالت تاریخی " آنها مبارزه با این دو طبقه است . عناصر خرده بورژوازی میخواهند با تمریری آتی از " جهان سوم " نظریه " راه سوم " را بنا سازند .

هنری آلگ (Henri Alleg) ، روزنامه نگار الجزایری در این زمینه از نوعی " خویش برافرازی خرده بورژوازی " سخن مینویسد (۵) . بی ادلی اجتماعی و موضع نفی آمیز اینگونه محافل در قبال سوسیالیسم - خواسته و مانا حواسته - به نظریه امپریالیستی همگرائی کف میکند - نظریه ای که سوسیالیسم و سرمایه داری را در یک دیگ میاندازد و میکوشد تا از طریق " اپرژکتویسم بری از ایدئولوژی " با مارکسیسم - لنینیسم

(۲) فانون : " نفرین زندگان زمین " پیشگفتار از ژ - پ . سارتر . چاپ فرانکفورت (مایسن) ، ۱۹۶۶ ، ص ۴۷

(۳) مهدی بن بارکا : " راه حل انقلابی " نشر پیشگفتار از بسم تیبی Bassam Tibi ، مونیخ ۱۹۶۳ ، ص ۲۳

(۴) فانون : همان کتاب ، ص ۷۷

(۵) ه - آلگ : " کدام راه را باید برگزید ؟ " مسائل " جهان سوم " نقل از Horizont شماره ۴ ، ص ۱۹۶۹

تقدیس قهر

کوشش بی تابانه ای که برای چشم پوشی از شرایط عینی بکار می رود، به تقدیس قهر، بویژه شکل مسلحانه آن می انجامد. برای افراطی های چپ، انقلاب و قهر مسلحانه کاملاً مترادفند. آنها واژه های "نیرو پارتنرانی" و یا "جنگ توده ای" را جایگزین کلمه انقلاب میکنند. لازم به گوشزد نیست که انقلابیون راستین، مارکسیست - لنینیست ها منکر نقش قهر در درگرونی های انقلابی نمی باشند، بلکه حاضرند، به مقتضای شرایط مشخص مبارزه به آن دست یازند. باید یاد آور شد که نمایندگان رادیکالیسم چپ تمام اشکال مبارزه را بجز بیکار قهرآمیز نمی کنند (و بدینسان ناگزیر چارکتاریم میشوند). برای مثال قانون (در ادامه اندیشه های ژان - پل سارتر در "انتقاد به عقلانیت دیالکتیک") مسئله بخرنج و پیچیده بیکارهای رهائی بخش ملی را به دیالکتیک آقا - نوکری تشبیه میکند: قهر استثمارگران به "بیگانه گرائی" ملل مستعمره منجر میشود و قهر ملل مستعمره شرط لازم چیرگی برای بیگانه گرائی است. او بدین ترتیب به تقدیس قهر می پردازد. برای قانون قهر شعله ایست که همه لکه های عهد استعمار را میزداید.

رادیکالیسم چپ با تعمیم و تقدیس قهر، انقلاب را از چارچوب اجتماعی مشخص آن جدا میکند و آنرا از دیالکتیک عینی واقعیت به ذهنی گری خود سرانه میکشاند. ارستو چه گواریا (Ernesto Che Guevara)، انقلابی در لائورامریکا لاتین، انقلاب را به مثابه "غلبه بر بیگانه گرائی" می داند و آنرا به درگرونی شعور محدود میگرد (۱). بگمان فرانتز فانون، قهر آفریننده "انسانی" می باشد. مقاله "برخی جوانب انقلاب الجزایر" نمونه بارز موضع اوست. وی در نوشته نامبرده مدعی ارائه "جامعه شناسی" این انقلاب می باشد، در حالیکه در آن تنها به بازنوشت تغییر رفتار و شعور استعمارشوندگان در قبایل چادر، رادیو، طب اروپائی و مناسبات خانوادگی بسنده میکند. چنین تعمیم تفویک قهر - هر چند هم که انقلابی بنماید - نه تنها نشانه سرشت انقلابی نیست، بلکه از ایدئولوژی زرف حکایت میکند. این توده های خلق هستند که با تجربیات گران برداشته خود قربانی اینگونه انقلابی گریها میشوند. کسی که مدعی است، قهر "انسانی" می آفریند، ضرورت درگرونی های بنیادی رادیکالیسم را در مناسبات داری و توازن نیروها از یاد میبرد.

تقدیس قهر مسلحانه با قتهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک جامعه طبقاتی رانادیده می انگارد و این واقعیت را فراموش میکند که توسل به قهر مسلحانه بخودی خود بمعنای انقلاب نیست. آنجا که دست یازی به قهر مسلحانه تحت شرایط معینی لازم آید، راه تغییر کیفی جامعه، که محتوی حقیقی و اساسی انقلاب می باشد، هموار میشود.

لکن یکی از شرایط تحصیل هدف نامبرده سیاست اتحاد است، بدین معنی که گروه هر چه وسیعتر از افراد را باید برای بیکار با امپریالیسم و تضمین دمکراسی و پیشرفت اجتماعی بسیج کرد. رادیکالیسم چپ، بالعکس، پیروان خود را با عاقل انفرادی و ماجراجویانه ای وامیدارد که نه تنها به انفجار جامعه نمی انجامد، بلکه بسبب عدم ارائه هرگونه راه حل، تنها به ایجاد رعب در جامعه کمک میکند و به

(۱) ج. گواریا: "آتش افروزی یا صلح نو؟" سخنرانی ها و نوشته ها "نشرو پس گفتار از سونگ - پاکه

Syen G. Papcke. راین بک (هامبورگ)، ۱۹۶۹

(۷) ف. فانون، همان کتاب

توسل به قهر، هنگامیکه ارتجاع در فرآیند انقلاب مبتکر مقاومت قهرآمیز شود، گریزناپذیر است و بیکار مسلحانه، وقتیکه تجاوزکاران یا استثمارگران بیگانه علیه آزادی و استقلال ملی حمله ور شوند، امریست ضروری. لکن چنانکه قهر از جنون و جنایت سرچشمه گیرد، تنها به ائتلاف ماجراجویانه توان انقلابی خواهد انجامید.

ضرورت همبستگی با سوسیالیسم جهانی

اندیشه ها و آرمانهای رادیکالیسم چپ در نزد اپوزیسیون خرده بورژوازی کشورهای پیشرفته سرمایه داری نیز واکنش و پذیرش یافته است. دارودسته های گوناگون، بویژه برخی از سازمانهای دانشجویی، که تحت تاثر "نیرنجی آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم غیرعقلانی" قرار گرفته اند، جنبش باصطلاح "چپ نو" را بر اه انداخته اند و به تبلیغ شعارهایی می پردازند که از مرام های مختلف بعباریه گرفته شده شده اند و به قهرمان پروری می انجامند. آنها (بد رستی!) به همبستگی با بیکارهای جنبش رهائی بخش می پردازند، لیکن (بخلط!) جنبش نامبرده را بعنوان "نیروی سوم" قلمداد میکنند. با اینهمه سهم اینان در رافشای مقاصد پلید ایالات متحده امریکا در جنگ هند و چین نباید فراموش کرد.

آنها این تز غلط و خطرناک را مطرح میکنند که برخورد نظامی "نیروی سوم" را به مرکز انقلاب جهانی تبدیل کرده است. بنا بر استدلال پیر ژاله (Pierre Jalée) "جنگ ضد امپریالیستی نه در باختر، بلکه در روستام در جریان است، پارتیزانها نه در کوهسارهای اورین، بلکه در کوههای آند امریکای جنوبی سر برافراخته اند." "امپریالیسم"، نه در سوئیس و یابرتانیای کبیر، بلکه در رسانتو دو مینگو و اندونزی نهر خون بر اه انداخته است، تا بدین وسیله عوامل خود را بر زمین بنشانند و فرصت تنفس یابند، بیکار ضد امپریالیستی، نه در اروپا، بلکه در افریقا رخ میدهد. (۸)

نتیجه این ساده پنداری ها اختیار موضع منفی در برابر احزاب کمونیستی و کارگری کشورهای سرمایه داری و سیستم جهانی سوسیالیسم، بویژه اتحاد شوروی است. آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم نامبرده و اشکال گوناگون آنها جزئی از استراتژی جهانی معمول ایالات متحده امریکارانشکیل میدهد که کارگردانان آن در پنتاگون نشسته اند.

هربرت مارکوزه، عنصر خرده بورژوا، "بهبود گرمارکس" و فیلسوف آناارشی گرا، که از دلبستگی بسیاری از گروههای "چپ نو" بهره مند است (و در رساله های پیش باخاطر اثر "تئولوژی انقلاب" در محافل مسیحی شهرت یافته است) توده های دهقان رادیکال را پیشین "پرولتاریای نو" می نامد. دار و دسته هائی از دانشجویان میکوشند تا علیرغم اختلافات تاریخی و شرایط و ابعاد دیگرونی، به اشکالی از مبارزه توسل جویند که خاص جنبش های رهائی بخش ملی است.

ریشه اجتماعی رادیکالیسم چپ و محتوی آرمانی آنرا چه در آسیا، افریقا و امریکای لاتین و چه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری باید در ایدئولیم خرده بورژوازی جستجو کرد. این مرام نه میان طبقات و قشرهای گوناگون و موضع آنها در مرحله های مشخص انقلاب ملی و سوسیالیستی تمایز قائل میشود و نه بین شرایط مادی، زیربنای اقتصادی و رونمای ایدئولوژیک.

ایدئولیم خرده بورژواکانون یافت نیروها و کلید انقلاب را در "فرد" میجوید. وی به ستایشی تحول خود بخودی می پردازد، زیرا که از درک سرشت زمان ماونیروی رهبری پرولتاریا عاجز است. در مبارز

(۸) پ. ژاله: "جهان سوم در اقتصاد جهانی"، فرانکفورت (ماین)، ۱۹۶۹، ص ۱۴۰

انقلابی او تشکل و آگاهی محو میشود. اگر هم گاهی در مبارزه طبقاتی شرکت کند، در انتظار کامیابی آنسی بیثباتی میوزد. افراطی چپ بمجرد آنکه باطل و دشواری مبارزه مواجه شد، دچار اس میگردد، به صدای غوغا آمیز طبل از جبهه نبرد خارج میشود و چه بسا که به دشمن طبقاتی می پیوندد. لنینسن عنصر خرده بورژوا را که در برابر ضربه ناگهانی "رن میکند"، باسانی در دام انقلابیگری افراط آمیزی افتد ولیکن از برد یاری، تشکل، انضباط و استواری عاجز است" پدیده اجتماعی نامید که بدانند آنارشیم خاص کشورهای سرمایه داری میباشد" (۹)

تردیدی نیست که رادیکالیسم چپ در کشورهای رشد یافته همچنان نشانه ناپختگی جنبش انقلابی و یا نهضتی است که در آن توان انقلابی نهفته است، در حالیکه قطب بندی طبقاتی باند ازه کافی تکامل نیافته است و نیروهای انقلابی در ضعف و بی تجربگی نسبی بسر میبرند، افراد و گروههایی پیدا میشوند که صمیمانه علیه امریالیسم و نوکلنیالیسم به پیکار میپردازند. در چنین شرایطی وظیفه مارکسیست - لنینیست هاست که این افراد و گروهها را بسوی موضع ضد امریالیستی عقلانی راهنمایی کنند. برعکس، در کشورهای پیشرفته سرمایه داری که نسبت تکامل نیروهای مولده و قدرت طبقه کارگر هرچه بیشتر در جهت نظام سوسیالیستی رانده میشوند، رادیکالیسم چپ عامدا و دشمن وار تحویل اجتماعی را ترمز میکند. برای مثال در اودسته های دانشجویی متمایل به رادیکالیسم چپ که در بهار سال ۱۹۶۸ در فرانسه در صحنه نبرد های طبقاتی نمایان شدند، در درجه نخست کمونیستهارا آماج حمله خود قرار دادند و بیهانه آنکه کمونیستها "محافظه کار" و "جزئی از نظام" میباشند، با آنها به پیکار برخاستند. باین دلیل است که امریالیسم میتواند از رادیکالیسم چپ علیه سوسیالیسم علمی و عملی سو استفاده کند، امری که بارها بدان دست زده است (۱۰). البته در میان هواداران رادیکالیسم چپ حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، افرادی نیز یافت میشوند که صمیمانه در راه برانداختن امریالیسم میکوشند. وظیفه مارکسیست - لنینیست هاست که اینان را اتخاذ موضعی برآست - انقلابی یاری کنند.

شناخت ضرورت

برای چیرگی بر مناسبات سرمایه داری و پیش از سرمایه داری، فراگیری کاربست خلاق سوسیالیسم علمی بوسیله زحمتکشان و رهبران آنها امریست ناگزیر. احزاب مارکسیستی - لنینیستی در آسیا، آفریقا، امریکای لاتین برای پیشبرد این هدف تاکنون کوشش فراوان بخرج داده اند. این احزاب، در سالهای گذشته - چنانکه جمله مشاوه بین المللی احزاب کمونیستی و کارگری در سال ۱۹۶۹ در مسکو نیز نشان میدهد - در پیکار با رادیکالیسم چپ تقویت و پختگی روز افزون یافته اند. همچنین سران انقلابی - دموکراتیک کشورهای که راه غیر سرمایه داری را می پیوند، بعقوضای خواست های عینی تحول اجتماعی در مسائل قاطع هرچه بیشتر به سوسیالیسم علمی نزد یک میشوند. آنها در می یابند که کاربست خلاق مارکسیسم

(۹) و (۱۰) لنین، آثار، جلد ۳۱، صفحه ۱۶ که امریالیسم پیرامون دانسیل کن - بندیت (۱۱) - در این زمینه باید به تبلیغاتی اشاره کرد که امریالیسم پیرامون دانسیل کن - بندیت بداند (Daniel Cohn-Bendit) و همدستانش. براه انداخته است. دانسیل کن - بندیت بداند می یابد که یکی از ناشرین بورژوا در آزادی کتاب آنارشیمیست - ضد کمونیستی وی و برادرش گابریل (Gabriel) تحت عنوان "رادیکالیسم چپ - راه درمان اجباری کهولت کمونیسم" حتی پیش از آنکه سطری روی کاغذ بیاورد مبلغ ۵۰۰۰۰ مارك به او پرداخت (راین بک (هامبورگ)، ۱۹۶۸

لنینیسم بدون پیوند با سیستم جهانی سوسیالیسم و شگرف ترین نیروی آن، اتحاد جماهیر شوروی میسر نیست.

چنانکه در روشن سال جاری کنفرانس علمی بین المللی برلین پیرامون "نقش روز افزون احزاب کمونیستی در فرآیند ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم" نشان داد رهبران کشورهای ملی نوسال پیش از پیش به درک واقعیت های مذکور نائل میشوند. آنها در می یابند که هرگونه پیشرفت اجتماعی بدون رهبری پیشاهنگ مارکسیستی - لنینیستی میسر نیست. استفاده از آزمون های کشورهای سوسیالیستی و جنبش کارگری مارکسیستی - لنینیستی، احزاب انقلابی - دموکراتیک کشورهای آسیائی، آفریقای و امریکای لاتین را در نبرد با رادیکالیسم چپ یاری خواهد کرد. آزمون های نامبرده نشان میدهد که رادیکالیسم چپ هرگونه استراتژی و تاکتیک علمی را برای تغییر بنیادی مناسبات اجتماعی منکر میشود. لازم است که با تعقیب یک سیاست اتحادی روشن قشرهای وسیع خلق را در پیکار با امریالیسم و برای پیشرفت اجتماعی بسیج کرد.

ترجمه: امیدوار

مارکسیسم - لنینیسم با وجود ضعف دم میزنند* با وجود این نه اینها و نه آنها کاملاً آن زمینسسه ی ایدئولوژیک و سیاسی رادرنظر نمیگیرند ، که باین شعارها و دعاوی (که در واقع گاه ظنین کاملاً مارکسیستی در اولی نباید جد ازوضع مشخص تاریخی در نظر گرفته شود) يك مفهوم ویژه می بخشد*

اتخاذ روش منفی نسبت براه رشد غیر سرمایه داری و خواست آنکه ناسیونالیست های راد یکسال بدون تا* خیر سوسیالیسم علمی و استقرار حاکمیت طبقاتی کارگرا قبول کنند يك ماجراجویی انقلابی مابانعی خطرناک است* این روش میتواند برخی از عناصر سوسیالیستی را که هنوز پایهی محکمی ندارند ، نابود کند ، به رشد و توانائی آنها پیمانهد و تا* ثیرات شوم خود راد رتفرقه ی چپه ی واحد ضد امپریالیستی باقی گذارد* این عمل به مبارزه میان آن گروه های مرفعی منجر میگردد که در دوران حاضر علاقه عینسی مشترک به تحقق تحولات ضد امپریالیستی ، دموکراتیک و ضد سرمایه داری دارند و برای مدت مدیدی نیز خواهند داشت* جنبش کمونیستی بین المللی این مشی ماجراجویانه ی بدون مسئولیت را رد میکند* روش منفی نسبت به راه رشد غیر سرمایه داری از راست بااید آلیزه کردن تکامل کشورهای مختلف آسیائی و آفریقائی ، پایک بی توجهی به آن شرایط تاریخی مشخصی که بلافاصله دست زد ن بساختنجام معنی سوسیالیستی تکامل را غیر ممکن میسازد ، باکم پیماناد ن به ناهمگونی و متناقض بودن نبرد های طبقاتی که در کشورهای مرفعی آسیائی و آفریقائی برسر قدرت هستند ، توأم است*

باید خاطر نشان کرد که این روش نسبت براه رشد غیر سرمایه داری نیز مورد موافقت جنبش کمونیستی جهانی نیست* امروز دیگر تردیدی باقی نمانده که راه رشد غیر سرمایه داری ، آغاز بلافاصله ی ساختمان سوسیالیسم نیست ، بلکه مرحله ی ویژه ی تکامل تاریخی است* این مرحله "فائق آمدن بر عقب ماندگی ناشی از گذشتگی استعماری و ایجاد شرایطی برای گذار به رشد سوسیالیستی را ممکن میسازد*" (۱)

در اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیستی و کارگری منعقد در سال ۱۹۶۹ این حکم صریحاً و مو* کدا بیان شده است*
رد اندیشه ی راه رشد غیر سرمایه داری هم از راست و هم از چپ از این تلاش ناشی میشود که ساخته های تئوریک که خود را تحت شرایط تاریخی دیگر موثر نشان داده اند ، جانشین واقعیت های عینی میگردد نند این نظریه ، وضع ویژه ی کشورهای را که در سابق مستعمره بودند ولی استقلال خود را در دورانی بدست آورده اند که سوسیالیسم دیگر به نیروی عصبه ی تکامل در جهان مبدل شده ، از نظر دور میدارد و درست همین عامل برای باصطلاح "جهان سوم" امکانات نوینی برای ترقی اجتماعی که در تاریخ مورد آزمون قرارنگرفته است ، عطا میکند* کسی که تلاش میبرد راه تکامل پراز تضاد کشورهای نخواستہ را بلا شرط بر سرمایه داری یا سوسیالیسم تطبیق دهد ، تمام مراحل و ادوار گوناگون گذار را که دارای خصایص کیفی تمام عیاری نیستند ، ولی میتوانند امکانات و شرایطی برای درگرونیبهای سوسیالیستی ایجاد کنند ، نادیده میگیرد* در باصطلاح "جهان سوم" که اکنون در مقابل این وظیفه قرار گرفته که ، خود را با سوسیالیسم پیوند دهد ، بدون اینکه مرحله ی جامعه ی سرمایه داری متکامل را طی کند ، محتوی و مدت يك جنبین مراحل گذار اهمیت ویژه ای کسب میکند* شاخص این مراحل تجمع متناقض و حتی گاه مبهم نیروهای طبقاتی ، از طریق اتحاد کلیه ی نیروهای مرفعی است ، که در میان آنها تضاد های قابل ملاحظه و حتی گاه آشتی ناپذیر وجود دارد* کامیابی سمت گیری سوسیالیستی و ریشه دواندن عمیق آن در تمام حیات کثیر و مردم ، در يك چنین اوضاع و احوال متحد فوق العاد

ویژگیها و دشواریهای انقلاب ملی - دموکراتیک و راه رشد غیر سرمایه داری

مقاله ی زیرین را بر فیسور ر* آ* اولیانوسکی معاون بخش بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی ویژه ی مجله ی آلمانی "Einheit" (شماره ی ۶ سال ۱۹۷۰) ارگان ثوریک و پراتیک حزب سوسیالیست متحد هی آلمان نگاشته است*
مؤلف مقاله در زمینه ی انقلاب ملی و دموکراتیک و راه رشد غیر سرمایه - داری بررسیهای متعددی را نشر داده است و در این زمینه د آرای اندیشه های سنجیده و عمیق است* مقاله ی زیرین در واقع نوعی نتیجه گیری از بررسیهای طولانی این مؤلف و تجارب علمی موجود و حاوی نکات تحلیلی بسیار مهم و دقیق است و به بسیاری از ابهام ها و پیچیدگیهای موجود در این مسئله پاسخ روشن میدهد* برای کشور ما بررسی تجارب انقلابی ملی و دموکراتیک و راه رشد غیر سرمایه داری دارای اهمیت انکارناپذیر است* لذا ما مطالعه ی این مقاله را بخواهنگان ارجمند توصیه میکنیم*

"د نیا"

اصطلاح "راه رشد غیر سرمایه داری" باشکال مختلف موجب عدم رضایت میشود* در واقع چنانچه این اصطلاح را بشکل مجرد در نظر گیریم ، بویژه از آنجهت میتواند قابل بحث باشد که فقط يك رابطه منفی نسبت بسرمایه داری راد بر میگیرد ، ولی فاقد محتوی مثبتی است که هدف را نشان دهد* بدین معنی که میگوید : راه سرمایه داری نیست ، پس چه راهی است ؟ آیا در دوران مارا ههای دیگری غیر از سرمایه داری و سوسیالیستی هم وجود دارد ؟

تلاش برای آنکه برای مفهوم "رشد غیر سرمایه داری" از نقطه ی نظر خالص ثوریک ، و صرفاً منطقی تعریف منطقی منجزی قائل گردیم ، بناچار به نفی آن منجر میگردد* تمام منتقدان چپ و راست این مفهوم در اساس در این نکته باهم متحدند* چه ها امکان وجود يك "مرحله ی ابتدائی عمو می دموکراتیک جنبش بسوی سوسیالیسم" را که تحت رهبری نیروهای ضد امپریالیستی ناسیونال دموکراتیک باشد رد میکنند و يك چنین جنبشی را صد درصد بورژوائی قلمداد میسازند* ولی راست ها میکوشند تحولات مرفعی راد کشورهای آسیائی و آفریقائی با سوسیالیسم همسان جلوه دهند* چه ها منکر میشوند که فعالیت دموکراتیهای ملی سمت گیری سوسیالیستی در ارد و سوسیالیستی بودن شعارهای آنها را از پیش رد میکنند و راست ها از شعارهای نقش رهبری کنند هی زحمتکشان ، از حزب پيشاهنگ و حتی از فـرا گیری

(۱) "وظایف مبارزه علیه امپریالیسم در دوران معاصر و وحدت عمل احزاب کمونیستی و کارگری" و همه ی نیروهای ضد امپریالیستی" در "کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری - سکو ۱۹۶۹" بنگاه نشریاتی "دیتس" برلین ۱۹۶۹ ، صفحه ی ۳۳

به صحت، بصارت و واقع بینی رهبری سیاسی مربوط است. راه رشد غیر سرمایه داری درست يك چنین مرحله ی گذار است. این يك پروسه ی از بسیاری جهات متضاد و بینهایت بخرنج مناسبات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی است که درونمای ترقی و سوسیالیسم را پدید میآورد. در این مرحله تحولات حاصله از سرمایه داری خصیلت اجتناب ناپذیر تاریخی - طبیعی راسلپ میکند، امکاناتی برای پیشروی بطرف سوسیالیسم ایجاد مینماید که تحقق آن کاملاً بدرجه ی آمادگی و بلوغ نیروهای دموکرات انقلابی وابسته است. لنین در مقاله ی برنامه ای معروف خود در سال ۱۹۱۷ تحت عنوان: « فاجعه ی تهدید آمیز و اینکه چگونه باید با آن مبارزه کرد » مینویسد:

"در قرن بیستم نمیتوان در يك کشور سرمایه داری خود را دموکرات انقلابی نامید، و ترسید که بطرف سوسیالیسم گام برداشته شود." (۱)

امروز میتوان گفت سوق دادن دموکراتهای انقلابی در این ثلث آخر قرن بیستم، یعنی هنگامی که سیستم سوسیالیسم نقش فوق العاده موثر کسب کرده است در کشوری که خود را به پیچیده بطنه کشور سرمایه داری سازمان نداده است برای آنکه سیاست دولتی خود را نه بسود مالکان و سرمایه داران، بلکه علیه آنان و بسود دموکراسی انقلابی از پیش میبرد، "خودگامی است بطرف سوسیالیسم". لنین در مورد کشورهای سرمایه داری رشد یافته گفته است:

"از انحصارها ۰۰۰ نمیتوان بجلو گام برداشت، بدون اینکه بطرف سوسیالیسم گام گذارده شود."

به همین ترتیب هم کشورهای آزاد شده از تسلط استعماری، چنانچه بخواهند عقب ماندگی فرهنگی - اجتماعی را از زمین ببرند و در اتحاد با سیستم سوسیالیستی استقلال اقتصادی از امپریالیسم بدست آورند، هیچ راه دیگری بجلو ندرند جز اینکه در جهت سوسیالیسم گام گذارند.

میتوان گفت که اندیشه ی حرکت بجلو در راه ترقی، تحت رهبری دموکراتهای انقلابی بکمسک عبارت "راه رشد غیر سرمایه داری" کاملاً دقیق بیان شده است. این نظریه این برتری بالاتر دیر را دارد که ما را در اوج تجربیات تاریخی امروز قرار میدهد، نه آنکه از آنها عقب بمانیم، اما همچنین نه آنقدر جلو برویم که تماس با واقعیت را از دست بدهیم. هرگونه تلاش برای وارد کردن انجنان دقت و صراحتی در مفهوم راه رشد غیر سرمایه داری، که در واقعیت وجود ندارد، به اتخاذ يك سمت گیری سیاسی غلط منجر میشود.

در میان دموکراتهای ملی که در مراحل ابتدائی دموکراسی عمومی راه رشد غیر سرمایه داری، رهبری را بدست گرفته اند، باین نظریه ی رایج برخورد میشود، که هر کشوری که تلاش میکند سرمایه داری را از بین ببرد، راه مخصوص و منحصر بفردی برای گذار بطرف سوسیالیسم دارد که با اصطلاح "مدل مسی" اوست. و این "مدل" از قوانین عام مرحله ی گذار اصلاً متاثر نیست، و حتی باین قوانین احتیاجی ندارد. رهبران سیاسی و محافل حاکم کشورهای مختلف ناسیونال دموکرات میدویند: "راه ما خواه نا خواه راهی است غیر از آنکه خلقهای دیگر بطرف سوسیالیسم رفته اند و میروند". اما چنانچه مسئله دقیقتر بررسی شود، بنظر میآید که همگی تحولات اجتماعی که از طرف دموکراتهای ملی در کشورهای راه رشد غیر سرمایه داری د نظر گرفته شده - خواه متحد یا ضبط املاک مالکان داخلی و سرمایه داری خارجی - باشد، خواه در سیاست صنعتی و کشاورزی، خواه پیرامون وضع قوانین کارگری - در نهایت همسان

(۱) و ۰۱۰ لنین، کلیات آثار، جلد ۲۵، نگاه نشریاتی "دیتس"، برلین ۱۹۶۰، صفحه ۳۶۷

تحولات که سوسیالیسم علمی برای مراحل انقلاب دموکراتیک و اسلوب گذار آن در جهت سوسیالیسم گفته است، ارتباط کامل دارد.

"مدل سوسیالیسم" خودی، همانطور که در عمل ثابت شده است، در واقع چیز دیگری نیست مگر يك دساز شدن تاریخی و موقت با آن عدم بلوغ ایدئولوژیک و آن جهان بینی ناسیونالیستی که در درون وضع طبقاتی و تکامل مبارزه ی طبقاتی در کشور معین وجود دارد و این هم خود مطنبی است کاملاً قابل فهم.

محل ها و شرایط راه رشد غیر سرمایه داری

لازمه ی انقلاب اجتماعی شرایط معین فنی - اقتصادی و سیاسی - اجتماعی است. این نکته یکی از احکام اساسی و غیر قابل بحث سوسیالیسم علمی است. با وجود این لنین سیستم علیه دموکرات مبارزه مینماید هم علیه مطلق کردن محل های فنی - اقتصادی، و تعیین يك سطح فرهنگی و اقتصادی بطور نهانی شبیهت شده، که گویا ساختمان سوسیالیسم فقط در آن صورت ممکن است (اگرچه هیچکس نمیتواند بگوید که این سطح معین فرهنگی چه سیمائی دارد. لنین) و نیز علیه تصورات جبری پیش یا افتاده که محل سیاسی انقلاب را منحصر آنچه ی رشد اقتصادی میسرند. همینجاست که لنین سیستم از ایدئولوژی سوسیال دموکراسی راست اروپائی با "تقلید برده وار از گذشته" و مطلق کردن نمونه ی اروپائی متمایز میگردد.

مطابق نظریه ی سوسیال دموکراسی فقط کشورهای راقیه ی اروپای غربی بآن درجه ای از کمال رسیده اند که قادرند ساختمان سوسیالیسم را از پیش ببرند. اما آنچه که به کشورهای اروپای شرقی رسیده حتی افریقا و آسیا مربوط است، اینست که آنها باید صبر کنند تا استقرار سوسیالیسم در غرب بسیار شمدن انجام شود. لنین این نظریه ی رفرمیستی - بورژوازی را که حرارت انقلابی توده های میلیونی جهان سقندر و نیمه مستعمره راه بند میکند، مورد انتقاد قرار داده است.

لنین این کشورها را متقاعد میسازد که آنها با تلاشهای انقلابی مشخص خود میتوانند ساختمان سوسیالیسم یاری رسانند. اندیشه ی مقاله لنین "در باره ی انقلاب ما" عبرتست از ویژگی اشکال و حلقات تکامل در کشورهای خاور. اندیشه ی لنین از آنجا سرچشمه میگردد که وضع انقلابی در روسیه امپریالیسم و انقلابهای سوسیالیستی زمانی میتواند بوجود آید، که عواملی که در نظریات سوسیال دموکراسی بعنوان محل های عینی اقتصاد سوسیالیسم د نظر گرفته میشوند، موجود نباشند، و در آن صورت این فوران انقلابی بتواند راننده گرفتن و در آنها اشکال شامل انقلاب جهانی را ندیدن، گساشی است ناپخشودنی.

در این مقاله، که در آن نه فقط از انقلاب در روسیه، بلکه همچنین از انقلابهای فرارسیده در کشورهای خاور صحبت میشود، این اندیشه مانند رشته ای سرخ سیر میکند که فقدان انکار ناپذیر شرایط اقتصادی برای ترقی را تا درجه ی معینی میتوان بوسیله ی شرایط سیاسی جبران کرد، و اینکه شرایط سیاسی میتواند پایه و اساس ایجاد شرایط اقتصادی بشود و باید بشود. لنین مینویسد:

"اگر برقرار قرار ی سوسیالیسم يك سطح فرهنگی معین ضروری باشد، چنانچه شرط کنیم، از راههای انقلابی شرایط را برای این سطح معین بدست آوریم، و سپس بر اساس دولت کارگری - دهقانی و نظام شوروی پیش برویم و خود را به خلقهای دیگر برسانیم." (۱)

(۱) و ۰۱۰ لنین، کلیات آثار جلد ۲۳، نگاه نشریاتی "دیتس"، برلین ۱۹۶۲، صفحات ۶۵-۶۶

لنین در دست از این زاویه انقلابهای آتی را در رخاورد مورد بررسی قرار میدهد، و روح انقلابی لنینیسم به حزب ما جنبش کمونیستی جبرانی اجازه میدهد، قدرت انقلابی عظیم خلقهای کشورهای مستعمره و وابسته ای را (که میخواهند با مبارزه علیه امپریالیسم خود بخود بر علیه سرمایه داری نیز بر خیزند) بشناسیم، تجزیه و تحلیل کنیم و از آن پشتیبانی نمائیم. آنچه که در جمهوری متحد می عرب، الجزایر، لیبی، سوریه، سودان، سومالی، تانزانیا، کنگو (برازاویل)، کینه و برمه میگذرد برای اثبات این معنی مثالهای زنده است. بهمین جهت برخورد لنین در باره ی استعداد انقلابی کشورهای مستعمره بهیچ طریق ذهنگیری نیست. این نظریه که بر پایه ی تجزیه و تحلیل همه جانبه ی واقعیت مبتنی است (زیرا شرایط سیاسی برای انقلاب همیشه بر اساس واقعیت عینی قرار دارد) خواستار مراعات دقیق ساخت طبقاتی جامعه، وضع اقتصادی، گروه بندی نیروهای سیاسی، جریانهای ایدئولوژیک و غیره است.

چنانچه در برنامه ی تکامل انقلابی کشورهای آسیا و افریقا را از نظر گاه شرایط عینی مورد مطالعه قرار دهیم آشکار میشود، که در اغلب این کشورها شرایط فنی - اقتصادی و شرایط سیاسی برای درگرونیهای فوری سوسیالیستی وجود ندارد. ولی این سخن بهیچوجه باین معنی نیست که خلقهای آسیا و افریقا نمیتوانند اقدامات آگاهانه ای برای نزدیک کردن سوسیالیسم مجری دارند، و یا امکاناتی ندارند که در سمت سوسیالیسم کار کنند و کمپیش از راه سرمایه داری، بویژه در شکل تکامل یافته ی آن، طفره زنند. در دریا که سیستم جبرانی سوسیالیسم به عامل عمده ی تکامل تاریخی بدل شده است، این امکانات عملا در تمام کشورهایی که خود را از قید حاکمیت استعماری آزاد ساخته اند، وجود دارد. انگلس در سال ۱۸۴۲ نوشت:

"چه مراحل سیاسی و اجتماعی را ۱۰۰۰ این کشورها ۱۰۰۰ باید بگذرانند، تا آنکه آنها هم به سازمان سوسیالیستی برسند، در این مورد تصور میکنم که ما امروز نمیتوانیم به فرضیات بی شمری دست بزنیم." (۱)

اما امروز هم، نود سال بعد، نمیتوان باین مسئله دقیقاً پاسخ گفت، اگرچه کاملاً روشن است که راه رشد غیر سرمایه داری قانونمند، عا می است برای کشورهای آزاد شده از یوغ استعمار در جریان نبرد آنها علیه امپریالیسم و در اتحاد شان با سیستم سوسیالیستی منظور نیل با استقلال کامل ملی و ترقی اجتماعی. اندیشه ی راه رشد غیر سرمایه داری در دست بمعنای آنست که در شرایطی که محل های اقتصادی عینی کافی برای تحقق بلاواسطه ی سوسیالیسم وجود ندارد، امکاناتی بمنظور برداشتن گامهای مهم تدارکی، کشف گردد. با وجود این، این مطلب تنها اهمیت آن محل های عینی سیاسی را برجسته میسازد که امکان میدهند، در جریان پیروسی بفرنج تحولات غیر سرمایه داری، تا عمیقاً طاع برای حل وظایف بنیادی اعمال گردد (همانطور که تاریخ کشورهای آزاد شده از قید استعمار نشان میدهد).

شاخص کشورهای افریقائی و تانزانه ای هم آسیائی که حاکی از اهمیت اجتماعی مشترک این کشورهای است سطح نازل، و برای برخی از این کشورها حتی سطح بسیار نازل، وضع جنبینی تکامل سرمایه داری، بار سنگین مختصات فئودالی و ماقبل سرمایه دارستان (۲) بدین طریق شرایط فنی - اقتصادی و محل های فرهنگی وابسته بآن برای ساختمان سوسیالیسم یا کاملاً ناکافی است. و یا اصلاً وجود ندارد. (۱) فرید ریش انگلس به کارل کائوتسکی در وین، آثار مارکس و انگلس، جلد ۲۵، نگاه نشریاتی "دیتس"، برلن ۱۹۶۷، صفحه ۳۵۸.

(۲) باید خاطر نشان ساخت، که گروهبندیهای آسیائی، افریقائی و امریکائی لاتین از جهت تکامل سرمایه داری، در مرحله ی شوروی "زندگی بین المللی" شماره ۲، ۱۹۶۶، صفحه ۸ (بزبان روسی) انجام گرفته که اگرچه ناراضی با ارزش است. نظراین مجله بقیه در زیر نویس صفحه ی بعد

لنین در مورد روسیه، که در سطح رشد بلکی دیگر (یعنی در سطح رشد متوسط سرمایه داری) بود، از بالا بردن سطح مادی و فرهنگی در راه سوسیالیسم، پاتکیه بیرونی سیاسی - دولتی سوسیالیستی به ثابته شرایط و محل های قلمی سخن گفته است. با وجود این ایجاد یک رو بنای سیاسی، که در گرونی های سوسیالیستی را امکان پذیر سازد و بتواند راه را برای ساختمان اقتصادی هموار نماید، تنها باید دست گرفتن حاکمیت بسپله ی نیروهای انقلابی میسر نمیگردد، بلکه این امر به تکیه گاه اجتماعی مصلحتن و وسیعی در وجود طبقه ی کارگر و پشاهنگ سیاسی آن که باتکوینها علمی مرفقی مجهز است، نیازمند است. در اغلب کشورهای افریقا، و نیز در بسیاری از کشورهای آسیائی، این شرایط وجود ندارد. طبقه ی کارگر کشورهای افریقائی از لحاظ تعداد بسیار ضعیف است و هنوز خود را از محیط دهقانی و خرده بورژوازی شهری جدا ساخته است. شاخص آنها یک شکل سیاسی ضعیف و یک سطح تکاملی نازل آگاهی طبقاتی است. احزاب سیاسی مارکسیستی، که در کشورهای مختلف افریقائی در حال حاضر وجود دارند، بجهت کاملاً قابل درک هنوز آن نیروی نشده اند که بتوانند خود را در رأس جنبش تمام خلق جای دهند. نمایندگان سوسیالیسم را در پکال پنحوی بر توان بطرف برخی احکام عمده ی سوسیالیسم علمی روی میآورند. برای این سوسیالیست های را در پکال در این احکام عمده ی سوسیالیسم بمنظور تنظیم پلان فرم سیاسی خود میانی ایدئولوژیک مناسب اندک نیست. ولی زمینه ی خرده بورژوازی و ناسیونالیستی تصورات آنها برای مدتی مانعی برای درک پیگیر و جامع تئوری سوسیالیسم علمی است. طبقه ای که آماده است بهترین وجه، بلحاظ ماهیت اقتصادی خود به فراگرفتن سوسیالیسم علمی دست بزند، پرولتاریاست و در درجه اول پرولتاریای صنعتی. آنچه برای نمایندگان قشرهای بینابینی و موکراتیک در زمینه ی برخورد سوسیالیسم علمی نمونه و اراست، عبارتست از یک برخورد محدود، التقاطی و شیبوی گدجین. با اینجهت خرده بورژوازی را در پکال میتواند سوسیالیسم رو آورد، ولی با اینکه وضع انقلابی او را بطرف سوسیالیسم میراند، نمیتواند در آخرین تحلیل بیک پایگاه باند از وی کافی مصلحتن بمنظور ساختمان تکامل سوسیالیسم و تأمین پیروزی آن مبدل شود.

باید اینی اولین دولت سوسیالیستی در جهان، با پیدایش اردوگاه سوسیالیستی، خلقهای کشورهای از لحاظ اقتصادی عقب مانده، در برنامه ی نویی برای سوق کشورهای خود بسوی سوسیالیسم بدست آورده اند. مساعدت کشورهای سوسیالیستی ممکن میسازد که شرایط عینی داخلی ناراضی ساختمان سوسیالیسم را تا اندازه ای جبران کنند. مثلاً جمهوریهای آسیائی میانه ی شوروی برای ساختمان سوسیالیسم بشکل رشد غیر سرمایه داری چنین راهی را طی کرده اند، اما بصورت یک کشور دارای یکتا - توری پرولتاریا و با کمکهای مستقیم بلاواسطه ی آن.

همچنین برای تعداد فراوانی از کشورهای آسیائی و افریقائی که اکنون در مسیر رشد غیر سرمایه داری قرار دارند کمکهای کشورهای سوسیالیستی در زمینه اقتصاد، سیاسی و نظامی و در جهت حمایت از دستاوردهای جنبش آزاد بیخش ملی از ضربه های امپریالیسم، شرط فوق العاده مهم و ضروری است. اما مصلحت د امنی وسیع روابطی که میان جمهوری روسیه و جمهوریهای آسیائی میانه و نیز میان اتحاد

بقیه ی زیر نویس صفحه ی قبل:

در ۸۰ کشور و ناحیه مناسبات ماقبل فئودالی و در ۱۱ کشور مناسبات فئودالی حاکم است. در ۳۰ کشور و ناحیه سرمایه داری بسیار ضعیف رشد کرده است، در ۱۷ کشور (مانند ترکیه، برزیل، هندوستان و غیره) سطح متوسط یا نزدیک به متوسط رشد سرمایه داری برقرار است.

شوروی و جمهوری توده ای مغولستان برقرار شد ، با این کشورها فرق دارد . در مورد جمهوری روسیه و جمهوریهای آسیای میانه ، اتحاد شوروی و جمهوری مغولستان روابط بطور غیر قابل قیاس تنگ بوده و هست .

در جمهوریهای آسیای میانه شوروی و نیز در جمهوری توده ای مغولستان تحولات اجتماعی بوسیله ی احزاب مارکسیستی پیگیر رهبری شد ، به همین جهت میان آنها و مرکز انقلاب پرولتری در روسیه در تمام مسائل عمده ی تکامل اجتماعی وحدت اصولی برقرار بود . چنین مطلبی را نمیتوان در باره ی روابط میان کشورهای سوسیالیستی و جنبش کمونیستی جهانی از یکسو و کشورهایی که رهبری سیاسی واید نولو نیک راه رشد غیر سرمایه داری معاصر را بدست گرفته اند از سوی دیگر بیان داشت .

نزد یکی سرزمین ، روابط سنتی و دوری نسبی از کشورهای امپریالیستی ، ضامن های مطمئنی بودند برای آنکه در ستاورد های انقلابی اولین کشور سوسیالیستی جهان مضمون ماند ، و آنها به مهمترین سرچشمه (اگر نه تنها سرچشمه) کمک همه جانبه مبدل گردانند . تحولات انقلابی در جمهوریهای آسیای میانه و جمهوری توده ای مغولستان تحت تاثیر مستقیم و رابطه ی نزدیک با انقلاب سوسیالیستی در روسیه انجام شد . کشورهای آسیائی - افریقائی که در راه رشد غیر سرمایه داری گام نهاده اند ، با ارد و گاه سوسیالیستی یک چنین روابط همه جانبه و نزدیک و بلا واسطه ای ندارند . این امر تنها مربوط به دوری جغرافیائی نیست ، بلکه مربوط بآنست که این کشورهای رشد یابنده با وابستگیهای سنتی به متروپولها سابق ، که آنها را بازم بخش از سیستم اقتصادی جهان سرمایه داری و بازاری سرمایه داری می شمارند ، پیوسته اند . جنبش آزاد پیشخصلی آنچنان دامنه ی جهانی بخود گرفته است که کشورهای متکامل سوسیالیستی از نظر اقتصاد و در چنان وضعی قرار دارند که به دهها کشوری که خود را از وابستگی های مستعمراتی و نیمه مستعمراتی آزاد ساخته اند ، تمام آن کمکهایی را که این کشورها برای تجدید حیات اقتصادی خود لازم دارند ، مبدول دارند .

در مورد جمهوری توده ای مغولستان و جمهوریهای آسیای میانه میتوان گفت که برای تحولات سوسیالیستی عناصر قاطع سرکردگی پرولتاریا از لحاظ بین المللی موجود بود . کمک اتحاد شوروی همراه با وجود احزاب مارکسیستی در جمهوری توده ای مغولستان و جمهوریهای آسیای میانه شرایط سیاسی - اقتصادی عظیمی را برای ساختمان سوسیالیسم بوجود آورد . در آسیا و افریقا این شرایط (یعنی پیوند مستقیم کشورهای آزاد شده از یوغ استعمار که مضمون اند در راه سوسیالیسم گام گذارند ، با کشورهای پیروزمند سوسیالیستی در اروپا) وجود ندارد . و به همین جهت باید کوششهایی را که بد آنها در نوشته های مارکسیستی برخورد میشود و حاکی از آنست که در اید معاصر رشد غیر سرمایه داری کشورهای آسیائی و افریقائی با تجربیات جمهوری توده ای مغولستان و جمهوریهای آسیای میانه یکسان است ، غیرو چه شمرند . تجربیات جمهوری توده ای مغولستان و جمهوریهای آسیای میانه با رشد غیر سرمایه داری تحت رهبری ناسیونال دموکراسی معاصر (که یک پدیده ی کیفی نوین است) فقط در آن مورد شمانند میشود که این یک نیز از رفتن براه سرمایه داری اجتناب میورزد ولی در برترسیب مشترک "ظرفه " زندگی از راه رشد سرمایه داری عناصر نوین تنوریک وارد میکند . اثر شرایط سیاسی و اقتصادی ، داخلی و خارجی برای دست زدن بساختن سوسیالیسم وجود ندارد ، در انصورت وظیفه ی مراحل گذار راه رشد غیر سرمایه داری عبارت از آنست که شرایط اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و داخلی و خارجی را بوجود آورند که پیشبرد امر سوسیالیسم را آسان سازد و برای طبقه ی کارگر در اتحاد با دهقانان زحمتکش انساناتی فراهم آورد که برسند حاکمیت بنشینند و بدین طریق شرایط قطعی تجدید حیات سوسیالیستی جامعه را پدید آورد . محتوی راه رشد غیر سرمایه داری در مرحله ی تنویتی بطور عمده عبارتست از تحولات مستعد امپریالیستی و عمومی دموکراتیک که فعلا مبرمیت دارد ولی با مراعات دورنمای سوسیالیستی تحقق میپذیرد .

یک تفاوت مهم میان راه رشد غیر سرمایه داری و تجربیات معروف قبلی ظرفه زندگی از راه سرمایه داری در اتحاد جماهیر شوروی عبارت از آنستکه تحولات اجتماعی نه تحت رهبری پرولتاریا و احزاب مارکسیستی - لنینیستی ، بلکه تحت رهبری روشنفکران ضد امپریالیستی رادیکال و انقلابی دموکرات ، که تحت تاثیر نیرومند تئوری و پراتیک سوسیالیسم جهانی و جنبش کمونیستی و کارگری جهان قرار دارند ، انجام میگیرد .

دوشق :

راه رشد سرمایه داری یا غیر سرمایه داری

از چندی پیش کشورهای که خود را از یوغ استعمار آزاد کرده اند ، کشورهای رشد یابنده " نامیده میشوند . اگرچه این اصطلاح مشروط است ، ولی از یک نظر پذیرفتنی است . رشد همه جانبه ی اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی هدف عمده ی این کشورها ، وظیفه ی درجه ی اول آنهاست ، وظیفه ای است که بهمه ی این کشورها مربوط است و هدفی است که باید بدان برسند ، زیرا در غیر اینصورت نه سرمایه داری و نه سوسیالیسم در این کشورها ممکن نخواهد شد و موجودیت سیاسی مستقل آنها قابل تصور نیست . بموجب وظیفه ی مشترکی که تمام این کشورها دارند ، یعنی یک ترقی اجتماعی و فنی - اقتصادی بنیانه محلی برای تا " بین موجودیت ملی ، ضرورتی به مطلق کردن تفاوت بین آنها نیست و نباید ، همانطور که گاه اتفاق می افتد ، رژیمهای سیاسی مرفقی را که وارد راه رشد غیر سرمایه داری شده اند ، جدا ساخت و تمام کشورهای نواستقلال دیگر را بمنزله ی کشورهای مترجم در مقابل آنها قرار داد . مطمئنا تلاش برای نیل به ترقی علیرغم وجود وجوه بسیار مشترک ، در راههای مختلف و گرایشهای گوناگون تحقق پذیر است ، و این امر نمیتواند از نظر دورنمای انقلابی خلقهای آسیا و افریقا دارای تاثیر و اهمیت یکسان شمرده شود .

برخی نمایندگان " سوسیالیسم افریقائی " میگویند دردوران معاصر نول به رشد اقتصادی بسیاری کشورهای افریقائی مهمترین وظیفه است . این مسئله تا حدی صحیح است . با وجود این هرگز نباید قبول کرد که رشد اقتصادی همان سوسیالیسم است ، و همهی آنچه که رشد اقتصادی خواستار است ، راه را بطرف سوسیالیسم میگذراید .

مطابق این نظریه باید لیبریا و جمهوری ساحل عاج در افریقا ، مالتزی و فیلیپین در آسیا که در راه رشد سرمایه داری بطرز قابل توجهی از لحاظ اقتصادی پیشرفت کرده اند ، بمنزله ی کشورهای در نظر گرفته شوند که در راه سوسیالیسم گام گذارده اند ، در حالیکه اینان کشورهای هستند که نه وابستگی نواستعماری عمیق فرو رفته اند .

سوسیالیسم یک مفهوم سیاسی - طبقاتی است ، که تا " بین سطح معین اقتصادی زمینه و محمل آنست ، اما محتوی آن نیست . ماهیت سوسیالیسم در استقرار حاکمیت زحمتکشان است ، در پیروزی انسانهای زحمتکش است ، در اجرای اصول عدالت طبقاتی برپایه ی اجتماعی کردن مالکیت خصوصی و مسائل عمده ی تولید و توزیع است . سوسیالیسم واقعی بدون دولت طبقاتی یعنی بدون دگرگونیهای انقلابی که در مرحله ی آخر به این یا آن شکل قدرت دولتی مردم زحمتکش بانقش رهبری کننده ی طبقه ی کارگر منجر میشود ، محال است . در غیر اینصورت سوسیالیسم ملی اعلام شده از طرف کشورهای رشد یابنده بیک رقمیسم ملی - بورژوائی تبدیل میشود که جامعه ی پند آرهای سوسیالیستی در بر کرده است .

تجربیات بسیاری از کشورهای آسیا و افریقا که در دوران پس از جنگ به استقلال ملی نائل آمده اند آشکار میسازد که تلاش برای اینکه رشد اقتصادی را تسریع کنند ، اگرچه این تلاش طبق معمول

تحت شعار سوسیالیسم انجام شود ، در حقیقت به در راه منتهی میشود : سرمایه داری یا غیر سرمایه داری .
 راه اول کاربرد اسلوبهای معاصر و تمرکز رهبری اقتصاد بسود سرمایه داری را شرط و محل قرار
 میدهد . رشد قابل ملاحظه بخش دولتی بهیچوجه همیشه و همه جا بمعنای تضعیف کارفرمای بخش
 خصوصی نیست . بخش دولتی و بخش خصوصی در یک مرحلهی معین هموزان یکدیگر تکامل می یابند حتی
 بخش دولتی در مقابل ابتکارات ناکافی بخش خصوصی بمنزله تکیه گاه و مکمل آنست . در این اوضاع و
 احوال قشرهای استعمارگر بسرعت شکل میگیرند و بورژوازی بمشابه طبقه سازمان می یابد و تلاش بورژوازی
 هرچه بیشتر در سنگاه حاکمیت اقتصادی و سیاسی را تصرف در آورد . بدین طریق یک قشر بورژوازی که مراد از
 یک قشر نوین میانجی در غیاب نیروی استعماری کهن ، بوجود میآید که بیک مبارز خشمگین بنفع سیاست
 نئوکولونیالیسم اقتصادی و بنفع سمت گیری سرمایه داری وابسته بغرب در صنعت و کشاورزی و نیز
 در عرصه تربیت کادرها مبدل میشود . سرمایه ی بوروکراتیک یا بورژوازی " اداری " و " پارلمانی " بوجود
 میآید که فعالانه تمرکز سرمایه داری را از پیش میرد و بنگاههای دولتی ، ارتش ، پلیس و نیز کارخانه ها
 دولتی ، بانکها ، بنگاههای بازرگانی خارجی ، ساختمان و حمل و نقل را برای تروتمند شدن خود به
 خدمت میگیرد . رشوه و اختلاس بمقیاس ملی - عمومی وسعت می یابد . بدین طریق در جامعه نیروهای با
 نفوذ و حاکمی سازمان می یابند که در مقابل سوسیالیسم قرارداد ارند و مانع و رادعی در راه سوسیالیسم
 هستند . راه سرمایه داری به از دست رفتن قسمت قابل توجهی از درآمد ملی ، به غارت منابع طبیعی ، به
 رفع نیازمندیهای خود خواهانه و طفیلی وار عناصر استعمارگر ، به تضعیف امکان کنترل دولتی بر اقتصاد
 و برسرمایه خارجی منجر میشود - چیزی که بناچار پیشرفت ترقی را کند میکند . راه سرمایه داری بر اساس
 استثمار حاد زحمتکشان در شهر و ده پایه گذاری میشود و به قشر بندی سریع طبقاتی و به در بزرگی
 اهالی روستاها و ترنزل اجتماعی و سیاسی اجتناب ناپذیر منجر میگردد . اگر راه سرمایه داری زمان درازی
 تعقیب شود ، آنگاه محل دگرگونیهای اجتماعی اصیل بسود ملت عبارت خواهد بود از دفع حاکمیت عناصر
 بورژوازی در یک مبارزه ی طبقاتی شد ید .

محل و شرط راه رشد غیر سرمایه داری عبارتست از آنکه ترقی اقتصادی با وسائل و شیوه های
 تا مین گردد که مانع جدیدی در راه سوسیالیسم نباشند ، بلکه برعکس ، زمینه را آماده کنند و محیسط
 مساعدی برای تجدید ساختمان سوسیالیستی جامعه بوجود آورند . عبارت دیگر ، راه رشد غیر سرمایه -
 داری تحقق وظایف رشد اقتصادی حال با مراعات دورنمای سوسیالیستی است . خطوط استراتژی راه
 رشد غیر سرمایه داری عبارت از آنستکه ارتقا " سطح اقتصادی و فرهنگی کشور در آخرین تحلیل در استحکام
 وضع اقتصادی و سیاسی نیروهای استعمارگر موثر نباشد و اینکه بورژوازی ملی و یا عناصر ناسیونال بورژوا
 به طبقه ی حاکم مبدل نگردد .

باید یکبار دیگر تادم کرد که کشورهای رشد یابنده ی معاصر ، صرف نظر از راهی که برگزیده اند ،
 از جهت شرایط مشترکی که بعلت عقب ماندگی باقی مانده از دوران استعمار بدان دچارند و نیز از جهت
 وظائف مشترک رشد و برخی روشهای اقتصادی همانند (مانند قرار گرفتن بخش دولتی و خصوصی در کنار
 هم) دارای مراکز سیاسی سنتی مشابهی هستند . معذک بر همین پایه بطور پیگیر دگرایش مختلف
 اساسی برای تحقق دگرگونیهای دموکراتیک عمومی مشخص میشود .
 یکی از این دگرایش به رشد و استحکام بورژوازی ملی و به استحاله ی آن بطبقه ی حاکم مطلق ویژه
 دواندن حاکمیت طبقاتی آن منجر میشود و حال آنکه در راه رشد غیر سرمایه داری وظیفه چیز دیگری است .
 وظیفه آنست که در عین استفاده از تمام امکاناتی که بخش خصوصی برای رشد اقتصادی بالقوه در اختیار
 دارد ، برای ایجاد آنچنان ساخت سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی کوشش شود که از استحاله ی بورژوازی
 بیک نیروی حاکمه ی اجتماعی جلوگیری بعمل آورد . اجرای این وظیفه بینهایت بغرنج ، خواستهای

ویژه ای را در مقابل سازمانهای سیاسی کشورهای رشد یابنده ، در مقابل مشی سیاسی محافل حاکمه قرار
 میدهد ، زیرا که رونمای سیاسی (ودر درجه ی اول دولت و حزب حاکم) در دست نیروهای انقلابی تنها
 اهرمی است که میتواند تحول راهبره ها بیاورد ، دورنمای غیر سرمایه داری ، سوسیالیستی تا مین کند .

رابطه ی اقتصاد و سیاست در تکامل غیر سرمایه داری

راه رشد غیر سرمایه داری در زمینه ی داخلی اصولاً بصورت مناسبات سیاست و اقتصاد بروز میکند ،
 که تحت شرایط نوین و بغرنج تاریخی انجام میگیرد .

در این مورد رونمای سیاسی نقش فوق العاده فعال دارد . سازمان سیاسی جامعه و دولت مجری
 آن (چنانکه در مورد تحولات سوسیالیستی نیز بهمین منوال است) افزارنده و یا ، همانطور که لنین گفته
 است ، محل عمده برای تغییرات انقلابی است . برای ویژگی مناسبات میان سیاست و اقتصاد در مورد راه
 رشد غیر سرمایه داری دو چیز جنبه ی تعیین کننده دارد : یکی وظایف خاص و نیز ویژگیهای اساسی
 زیر بنا و رونمای سیاسی در کشورهایی که بتازگی از یوغ استعمار آزاد شده اند و دیگری تضاد های کاملاً
 عینی دیاکتیکی که ذاتی خود تحول غیر سرمایه داری است .

راه رشد غیر سرمایه داری با تضاد های قابل توجهی میان گرایشهای اقتصادی و سیاسی همراه است .
 از یکسو ترقی اقتصادی وظیفه ی عمده است و از سوی دیگر هر رشد اقتصادی بمعنای حرکت در جهت
 سوسیالیسم نیست از اینها منظور حاصل میشود که ابتکارات کارفرمایی خصوصی بشکل معینی محدود و کنترل
 شود . ولی امکانات مادی و سازمانی برای اجرا " تحول اقتصادی بسیار محدود است و این امر اجازه
 نمیدهد که قدرت و تجربه ی بخش خصوصی نادیده گرفته شود . لذا جادارد که از بخش خصوصی ، اگر
 چه در چارچوب محدود و معین ، استفاده گردد و کوشش شود که برنامه و فعالیت آن تحت نظارت قرار
 گیرد . این مسئله یک ضرورت اقتصادی است و با احتمال قوی این ضرورت اقتصادی برای مدت طولانی
 وجود خواهد داشت و این امر باید بناچار با انجام منتهی شود که سرمایه ی خصوصی نه فقط حفظ گردد ، بلکه
 حتی تا حد معینی گسترش یابد و استحکام پذیرد . رشد بعد اکثر سریع اقتصاد که مورد نظر است این اقدام
 را ضروری شمارد . ولی سیر هموی دورنمای سوسیالیستی از سیاست (یعنی از رونمای دولتی - سیاسی
 آن) درست نقطه ی مقابل آنرا می طلبد ، بدین معنی که مایل است وضع سیاسی زحمتکشان تحکیم یابد
 و از نفوذ عناصر بورژواکاسته شود و عناصر مهم سوسیالیستی در همه ی عرصه های زندگی با پیگیری بیشتری
 رخنه داده شود .

تحت این اوضاع و احوال آن مشی سیاسی صحیح که تحقق فعال آن بوسیله ی رونمای دولتی -
 سیاسی قابل اجراست عبارتست از : وفاداری کادرهای رهبری کننده و تمام کادرهای دیگر به آرمان
 سوسیالیسم ، تشکیل رشد یابنده ی زحمتکشان و نفوذ آنان در امور دولتی ، وحدت کلیه ی نیروهای مترقی
 و بالاخره اتحاد نزد یک با سیستم جهانی سوسیالیستی . اینها هستند تنها ضامن های واقعی و خارجی
 برای راه رشد غیر سرمایه داری بایک دورنمای سوسیالیستی . اینها هستند تنها ضامنهای برای آنکه سرمایه
 رشد یابنده (اگرچه در یک چارچوب معین محدود ملی و بین المللی وجود داشته باشد) ، از این
 چارچوب فراتر نرود و امکانات ترقی که در کشورهای رشد یابنده قابل حصول است در جهت سوسیالیسم
 بجزایان افتد . پس اقتصاد و سیاست تا حد معینی و در مرحله ی معینی در جهات مختلف سیر میکنند . جریان
 تکامل سیاسی باید تحت نظارت دولت دموکرات ملی تمام آن جهات منفی را که از رشد نفوذ اقتصادی
 سرمایه ی ملی و خارجی بوجود میآید ، خنثی سازد . اجرای این وظایف مشکل وابسته به مشی سیاسی
 صحیح رهبری و لیاقت اوست که توده های زحمتکشان را تجمیع کند ، متحد او فعالانه وارد عمل سازد ،

یعنی آنها را به نیروی قاطع واقعی در زندگی سیاسی مبدل کند.

یک چنین وظایفی نیز در جریان ساختمان سوسیالیسم بوده است. مثلاً نپ را بخاطر یاوریم. ولی این وظایف بر روی اصل دگر یعنی از نظر شرایط داخلی بر اساس مساعد تری حل شد، زیرا بر اساس دیکتاتوری پرولتاریا و موجودیت طبقه کارگر قرار داشت. این طبقه کارگر اگرچه از لحاظ تعداد بسیار قوی نبود ولی بطرز عالی سازمان یافته بود و دارای آگاهی سیاسی عالی بود. ناهمگونی پایگاه اجتماعی در کشورهای که راه رشد غیر سرمایه داری را در پیش گرفته اند و کمی نفوذ پرولتاریا، تضاد های طبقاتی نیروی سیاسی رهبری کننده با خود مشکلات فراوان خارجی بهمراه میآوردند.

ناهمگونی پایگاه اجتماعی رشد غیر سرمایه داری یک عامل عینی است، که از طبیعت این پدیده برمیخیزد. تصور باطلی است، اگر فکر شود که این عامل در زمان کوتاهی بر طرف خواهد شد و با بوسیله یک حل سیاسی و بر اساس قدرت اراده یعنی یک حل "ولونتاریستی" از صفحه جهان برانداخته خواهد گردید. استراتژی سیاسی را نباید بر این پند ارواهی پایه گذاری کرد که از شر این عامل بکاملاً اسلوبهای را دیکال بسرعت خلاصی یافت، بلکه این استراتژی باید بر پایه مراعات هشیارانهی تمام عواقبی که از آن ناشی میشود مبتنی گردد.

راه رشد غیر سرمایه داری بر اختلاف وسیعی از نیرو های طبقاتی تکیه میکند که خواستار تکامل مترقی، مستقل و علاقمند به نوسازی ملی ساخت اقتصادی، و تقویت مبارزه علیه نفوذ امپریالیستی هستند. این مبارزه به تحولات دموکراتیک عمومی و ضد امپریالیستی که در آن تمام نیروهای سالم کشورهای نواستقلال (که سرنوشته خویشترا با سرنوشته امپریالیسم توأم نساخته اند، و در میان آنها نامایندگان سرمایه ملی نیز وجود دارند) مربوط است. هر قدر سرمایه ملی کمتر رشد یافته باشد، بهمان اندازه به جیبه سی ضد امپریالیستی نزد یکتراست و بهمان اندازه این سرمایه ملی بر رشد مستقل اقتصاد علاقمند تر در مرحله اول (و این مرحله سالها طول میکشد) سرمایه ملی ضعیف تنها تکیه گاه خود را برای مبارزه علیه امپریالیسم در بخش دولتی می بیند. بدین ترتیب زمینهی توافق عینی منافع ائتلاف قشرهای متعدد دی از بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی ملی با آن نیروهایی که برای رشد مرفقی وارد صحنه میشوند، فراهم میآید. اسادر یک مرحلهی معین از پروسه بلوغ، سرمایه ملی رشد بخش دولتی را تشدید مستقیمی علیه موجودیت خویش میسرمد. تضاد های طبقاتی شدت می پذیرد و آتتر مبارزه در داخل جیبه سی دموکراتیک ملی شعله ور میشود. نمایندگان سرمایه ملی خواستار شرکت بیشتری در دولت، در رهبری کشور، ارتش، پلیس، سازمان امنیت و پایه گذاری مشی سیاست خارجی هستند. بدین طریق ضرورت چرخش در تکامل سیاسی کشور ظاهر میشود و همراه آن این ضرورت که نفوذ بورژوازی ملی بشابه طبقه از عرصه ی حاکمیت دولتی زدوده شود. ضمناً باید در نظر داشت که امکانات بورژوازی بزرگ و متوسط در مرحله ای که در آن انقلاب آزاد بیختر ملی بطور مصمم در راه رشد دموکراتیک ملی و غیر سرمایه داری بی تزلزل گام بر میدارد، خنثی گردد.

مراحلی که انقلاب آزاد بیختر ملی طی میکند، و شرکت برخی قشرهای بورژوازی ملی در ائتلاف نیروهای شرقی با عسرتی مهرنشان خود را بر خصلت طبقاتی حاکمیت سیاسی بناچار باقی گذارد. اکنون مبالغه است، اگر ادعا شود که بورژوازی ملی و عناصر بورژوازی در کشورهای که قدم در راه رشد غیر سرمایه داری گذارده اند کاملاً از شرکت در قدرت سیاسی برکنار شده باشند و اینکه قدرت دولتی کاملاً بسعه زحمتکشان تحلق داشته باشد. چنین پندارهائی از اتجاناشی میشود، که راه رشد غیر سرمایه داری را باره سوسیالیستی همانند میسرمد. تاکنون در اغلب کشورهای رشد یافته شرایط برای تصرف حاکمیت سیاسی بطور کامل بوسیلهی زحمتکشان نضع نیافته است. شرکت قشرهای معینی از بورژوازی ملی در قدرت سیاسی دارای علل مختلفی است. شرکت این قشرها فقط از آنجهت نیست که این قشرها در

ائتلاف بانیره های دموکرات و ضد امپریالیستی شرکت دارند و در مرحلهی معین تاریخی به پیشروی در راه ترقی اجتماعی ذی علاقه اند. این قشرها از نظر سیاسی، آیدولوژیک، سازمانی و اقتصادی از قشرهای دیگر برای زندگی سیاسی فعال و شرکت در حاکمیت سیاسی آماده تراند. بعکس طبقه ی زحمتکش غالباً تشکل ضعیفی دارد و تجربیات سیاسی آن ناکافی و نارس است و در بسیاری از کشورهای حاکمیت فاقد یک سازمان طبقاتی سیاسی خود است. در این شرایط میتوان حاکمیت سیاسی زحمتکشان را اعلام کرد یا اقدامی مترقی که نقش زحمتکشان را بالا ببرد، دست زد - چیزی که در جریان رشد غیر سرمایه داری نیز اتفاق افتاده است. اما در عین حال نباید فراموش کرد که حاکمیت سیاسی زحمتکشان هنوز پایه ی محکم اجتماعی را فاقد است. شکی نیست که دستگاه حاکمیت سیاسی در کشورهاییکه راه رشد غیر سرمایه داری را می بیند در دست نمایندگان روشن فکر خرده بورژوازی رادیکال است که ناپایداری و تضاد خصلت آنست، و این تضاد میتواند تحت شرایط معینی امکانات بیشتری بدهد برای آنکه نفوذ عناصر دموکراتیک ملی در داخل ائتلاف نیروهای ضد امپریالیستی تقویت پذیرد. با توجه بتمام این نکات باید در ولتی که بر راه رشد غیر سرمایه داری میروید یعنی دولت دموکراسی ملی بطور صحیح تعریف شود. این دولت عبارتست از حاکمیت سیاسی یسک ائتلاف اجتماعی وسیع زحمتکشان که در آن پرولتاریای رشد یافته، قشرهای خرده بورژوازی در شهر و روستا و همچنین عناصر بورژوازی ملی که از موضع ضد امپریالیستی برای تکامل مترقی اجتماعی وارد عمل شده اند شرکت دارند. یک خصمه ی چشمگیر و در واقع یک دستاورد تاریخی راه رشد غیر سرمایه داری عبارت از آنستکه در این ائتلاف، انحصار حاکمیت سیاسی از عناصر بورژوازی ملی گرفته شده است و بدینوسیله این امکان حاصل میشود که کمی در پرتز همزمان با نفوذ رشد یافته و فعالیت سیاسی روز افزون زحمتکشان، و در درجهی اول طبقه کارگر آنرا متحد و بگرد.

در کشورهای رشد یافته شرایط طوریمست که خطر اعمال شیوه های ارادی (ولونتاریسم) بویژه در پیشروی در راه غیر سرمایه داری خطر بزرگی است. عقب ماندگی بطور عام و پنداره های نادرست آیدولوژیک و سیاسی بطور خاص زمینه را برای شیوه های ولونتاریستی آماده میکند، و این تمایل را بوجود میآورد، که برنامه های غیر واقعی تحول سریع و یک جهش فوری از نظر اقتصاد و از بیسواد ی به اعتدالی اجتماعی اعلام گردد. و حال آنکه این آزمایشهای انقلابیگرانه و منافی با واقعیت عینی نه فقط خیالبافانه بسودن خود را ثابت میکنند، بلکه همچنین برای پیشروی در رهبری بطرف سوسیالیسم بر اساس یک سیاست آگاهانه با مسئولیت و واقع بینانه و نیز بوسیله کار سازنده ی با انضباط خلق زیان بخش است.

به همین جهت اجرای راه رشد غیر سرمایه داری بطور مبرم ضرور میسازد که در تمام عرصه های زندگی (بویژه در عرصه ی تولید مادی) حتی الامکان آن جهاتی از شرایط اجتماعی ایجاد و تحکیم گردد که لازمه ی تکامل نیروهای تولید کشور برای دوران طولانی است و میتواند ابتکارات کار خلق و انرژی خلاق او را بکاراندازد.

در دوران ماهه برکت نقش قاطع سیستم جهانی سوسیالیسم، شرایط فوق العاده مساعدی بسرای پروسه های انقلابی در تمام قسمتهای جهان وجود دارد. امکان تکیه به کک سیستم سوسیالیست در درونهای عظیمی را بکشورهای آزاد شده از یوغ استعمار عطا میکند. همین واقعیت موجب آنست که نقش کشورهای ضد امپریالیستی مترقی، حزب نضع یافته ی سیاسی و رهبری صحیح آن بهنگام پیشروی کامل در راه ترقی ملی و اجتماعی افزایش یابد. اندیشه ی راه رشد غیر سرمایه داری که از طرف جنبش جهانی کمونیستی بعرصه ی وجود آمده است، درست در نتیجه ی توجه به نقش ویژه و اهمیت این عوامل نوین که با مرحله دموکراتیک - ملی انقلاب مربوط است پدید شده است. یا توجه به تشکل ناکافی سیاسی زحمتکشان و نفوذ ناکافی طبقه کارگر، درونهای راه رشد غیر سرمایه داری از بسیاری جهات وابسته به موضع روشن فکران نماینده ی خرده بورژوازی رادیکال است که برمسند قدرت نشسته اند. با وجود این توجه

باین واقعیت بهیچوجه بمعنای آن نیست که شرایط عینی برای دموکراتهای ملی اهمیت خاصی ندارد و اینکه آنها میتوانند این شرایط را نادیده بگیرند. برعکس، تعیین کننده ی امکانات روز افزون انقلابی آنها همین شرایط عینی و بویژه نقش قاطع سیستم سوسیالیستی است. سرنوشت رشد غیرسرمایه داری و دورنمای سوسیالیستی آن وابسته بآن است که تاچه اندازه آنها بر بنیاد این شرایط واقعی قسرا میگیرند و چگونه بطورجامع و دقیق این شرایط واقعی را مراعات میکنند.

تجربیات ناکافی و نیز هیجان سرعت و رادیکالیسم گاهگاهی به تصمیمات عجولانه و صدور آنچنان اعلامیه های سیاسی منجر میشود که در نظر اول میتوان آنها را انقلابی شمرد ولی در واقع خود را خطرناک نشان میدهند و بموانع برخورد میکنند، زیرا این تصمیمات از این پندار سرچشمه میگیرد که میخواهند از یک مرحله ی گذار ولی ضرور تکامل تاریخی جهش وار عبور کنند. تلاش برای آنکه بدین طریق تضاد های راه رشد غیرسرمایه داری حل شود به نتیجه ی مطلوبی منتهی نمیگردد. این مسئله راه آسیاتجربه کرده است و هم افریقا، از این طریق دموکراتهای ملی دورانند پیش خود را به سلاح یک بدگمانی سالم نسبت به همه گونه برنامه پردازی که هم رادیکال و هم غیر واقعی هستند و معمولاً بوسیله ی نیروهای رادیکال چپ از خارج بر آنها تحمیل میشوند، مجرب ساخته اند. در سرنوشت راه رشد غیرسرمایه داری تضاد وجود دارد که میتواند حل شود، ولی مطمئنانه با فرمان صادر کردن از بالا، بلکه بوسیله ی کاربرد قیق، آرام و سازنده در توده ها، تا شرایط سیاسی و اقتصادی برای گذار بیک مرحله ی تکامل انقلابی آماده شود. ناعلان جنگ آشتی ناپذیر علیه ابتکارات خصوصی و بخش خصوصی و بورژوازی ملی اسان است و میتوان یک "ملی کردن جامع" را که شامل بازگشت خصوصی نیز میشود، در نظر گرفت. ولی با پایه ی ضعیف اقتصاد با تجربه ی ناکافی در رهبری دولتی اقتصاد و کمبود کادری فعال - همه ی اینها به نقصان تولید، به هرج و مرج روابط ابتدائی میان شهر و روستا و نیز میان کشورهای مورد بحث و بازار جهانی منجر میشود - آن چیزی که به مانعی، نه فقط برای تکامل سوسیالیسم، بلکه بطور کلی برای نفس تکامل مبدل میگردد. ملی کردن بدون تدارک و برنامه ریزی غلط ساختمان کارخانه های نوین موجب خسران میشود و از آنجا که کارخانه های سود آوری بوجود نمیآیند، خود این امر باری بردوش اقتصاد ملی است. مسئله از این قرار است که از یکسو باید رابطه ی صحیح میان بخش دولتی و خصوصی پدید آید و از سوی دیگر کارائی اقتصادی اشکال اولیه ی تولید اجتماعی را دائماً بالا برد.

میتوان کوشش کرد که بایک ضربه تمام دشمنان بالقوه ی سوسیالیسم زمین ببرد، تمام عناصر بورژوازی ملی مرتجع خوانده شوند و حاکمیت نیروی زحمتکشان اعلام گردد. ولی این امر باعث میشود که برخی از همزمان، که البته هوادار سوسیالیسم نیستند ولی متحد نیروهای مترقی در مرحله ی کنونی مبارزه ی ضد امپریالیستی و تحولات دموکراتیک عمومی هستند، از تکامل دموکراتیک ملی روگردان شوند. این عمل موجب راندن این همزمان بسوی اردوگاه ضد انقلاب خواهد شد و جبهه ی ضد امپریالیستی و ترقی اجتماعی را تضعیف خواهد کرد. راه رشد غیرسرمایه داری میطلبد که از این افراط ها اجتناب شود، گرچه های متضادی که در کنار هم قرار دارند آگاهانه مجاز تلقی گردند، ولی گسترش آنها مهار شود، نیرو های اجتماعی مترقی از طریق سیاسی استحکام یابند و در میان آنها نقش توده های زحمتکش، نقش طبقه ی کارگر متد یا افزایش پذیرد. فقط ابرتفا بلوغ سیاسی و فعالیت طبقه ی کارگر و دهقانان زحمتکش، نزدیکی قشرهای مترقی روشنفکران به ایدئولوژی سوسیالیسم، شرایط لازم را برای عمیقتر کردن راه رشد غیرسرمایه داری در جهت پیشروی بطرف سوسیالیسم ایجاد میکند.

راه رشد غیرسرمایه داری و دموکراسی

راه رشد غیرسرمایه داری در خارج از مرزهای جهان سوسیالیستی راهی است که تاکنون از طرف

هیچکس پیوده نشده و به همین جهت راهی است بینهایت مشکل، هم بجهت کمبود تجربه و نبودن سرمشق آماده و هم از جهت دامنه ی وظایفی که باید حل شود. روشن است که هرقد سطح پیشروی بطرف سوسیالیسم نازل باشد، بهمان اندازه مراحل بینابینی بیشتری باید پیوده شود و یابایستی محتاج حل گردد و بهمان اندازه این جنبش بغرنجتر است. ساده لوحانه است اگر تصور شود که این مشکلات بر روی حوادث اثر باقی نگذارد و بر روی اشکال و اسلوبهای تحولات مترقی تا ثیری نداشته باشد. خطرناک است که راه رشد غیرسرمایه داری بمنزله ی یک جریان آرام و بی درد سرتلقی شود. صرف سمت گیری سوسیالیستی بهیچوجه معضلات را از صفحه ی جهان بر طرف نمیسازد و هماهنگی فوری اجتماعی و سیاسی را ضمانت نمیکند. راه رشد غیرسرمایه داری بیشک جنبشی است در جهت سوسیالیسم، نقطه ی مبدا آن از عقب ماندگی شروع میشود. در اینجاسوسیالیسم دورنمای نسبتادوری است، ولی عقب ماندگی واقعیت روزمره است. لذا این مطلب منتفی نیست که عقب ماندگی در اشکال تحول مهرب و نشان خود را باقی گذارد. ولی بدیهی است که عواقب و اثرات این عقب ماندگی را کاملاً بزندگی اجتماعی و به سمت گیری سوسیالیستی کشورهای که از درون انقلاب دموکراتیک بیرون میآیند مربوط ساختن - یعنی کاری که مخالفان سوسیالیسم بدان دست میزنند - امریست خطا. عقب ماندگی یک نتیجه ی گذشته ی استعماری است، و نه نتیجه ی سمت گیری سوسیالیستی. تا آنجا که در جریان تحولات بدون سردید است و نباید آنرا کاملاً بهای برخی اشتباهات رهبری سیاسی نوشت، بلکه این تا ثیر بیشتر نتیجه ی شرایط عینی است.

در تمام کشورهای رشد یابنده - شاید بویژه آن کشورهایی که در آنها تحولات بطور پیگیری انجام میشود - یک مقابله، نوعی منازعه ی دائم میان ترقی و عقب ماندگی وجود دارد و شرایط عینی آنچنان اند که گاه برای رهبری انقلابی - دموکراتیک راه دیگری باقی نمیگذارد مگر تلاش برای هموار کردن جاده ی ترقی در دست آرزو استفاده از اسلوبهای موجود حاضر و آماده ی صرفاً سیاسی (یعنی اسلوبهایی که از نظر اجتماعی و اقتصادی تدارک دیده نشده است) و درست به همین جهت است که گاه به ناکامی محکوم اند. این تضاد های میان ترقی و عقب ماندگی، میان دورنمای سوسیالیستی و سطح مشخص اقتصادی و فرهنگی تاحدود زیادی تعیین کننده ی تکامل رونمای دولتی - سیاسی در کشورهای است که در راه رشد غیرسرمایه داری گام گذارده اند. برخی از ظواهر این تکامل ممکن است بادورنمای سوسیالیستی ناسازگار بنظر برسند، ولی این امر فقط حاکی از یک واقعیت متضاد است، حاکی از آنست که از درون این رنج و عذاب، نقطه ی ترقی بمرصه ی وجود میآید.

دشواری و تناقضات واقعی جنبش آزاد یبخش ملی در راه رشد غیرسرمایه داری را میتوان در مسئله دموکراسی، که نقطه ی کانونی و مرکزی بسیاری از مسائل رشد سیاسی کشورهای رها شده از استعمار است، پرورشی نشان داد.

شاخص تحول در دستگاه دولتی بسیاری از کشورهاییکه طی سالهای اخیر خود را از وابستگی استعمار آزاد ساخته اند، عبارتست از انصراف آگاهانه ی آنها از مدل های غربی دموکراسی بورژوازی. این مدلها خود را دستممرات سابق بی تا ثیر و ناپذیرفتنی نشان داده اند.

کشورهایی که در راه رشد غیرسرمایه داری گام گذارده اند، کوشش میکنند آن اشکال دولتی و اسلوبهای اجتماعی - سیاسی را بیابند که مقتضیات یک ترقی سریع دستممرات سابق و خلقهای وابسته و نیز منن آنها را در برداشته باشد. یک نکته ی برجسته در این واقعیت که دموکراتهای ملی مدلهای اروپای غربی و امریکائی دولت و زندگی سیاسی را نمی پذیرند عبارتست از رابطه ی نزدیکی و انکار ناپذیر این دموکراتها بادورنمای سوسیالیستی، و امید آنها بسوسیالیسم. میتوان درک سوسیالیستی دموکراتهای انقلابی را از لحاظ محدودیت و یکجانبه بودن آنها مورد انتقاد قرار داد، ولی نباید نادیده گرفت که آنها

مؤسسات سیاسی "غربی" و نظریه‌ی دموکراسی را بد آنجهت رد نکرده اند که از غرب می‌آیند ، بلکه از آن جهت رد کرده اند که این مؤسسات و این دموکراسی ، بورژوازی هستند . و این مطلب بسیار مهم است . تصوراید ثلثولگهای راه رشد غیرسرمایه داری از دولت و دموکراسی تحت تا* ثیرمحسوس سوسیالیسم علمی و تجارب کشورهای سوسیالیستی قرار ارد . آنها از دموکراسی بورژوازی بشابه دموکراسی برای اقلیت استعمارگر شروتند انتقاد میکنند و از اینجهت باین مسئله آگاهند که تا زمانیکه نابرابری اجتماعی و استعمار باقی است ، عمل مؤسسات سنتی دموکراسی سیاسی آشکارا ناکافی است .

دموکراتهای ملی یک استنباط انقلابی از دموکراسی بوجود آورده اند که از قالب تصورات سنتی بورژوازی خارج است . منظوری این دموکراسی چنین است : پیوند تحولات اجتماعی کاملاً عمیق بسود زحمتکشان و اجرای دموکراسی اقتصادی و عدالت اجتماعی ، همراه با حقوق سیاسی ، آزاد پهافعالیت اجتماعی توده های خلق .

حل ثثوریك مسئلهی دموکراسی بوسیلهی اید ثلثولگهای راه رشد غیرسرمایه داری بطور کلی نوید بنظر میرسد . اما آنچه که مربوط به پراتیک است ، آنست که در پراتیک از یکرشته عوامل عینی و ذهنی نمیتوان نتیجهی مساوی انتظار داشت . بویژه تضاد معینی که تا حد معنایی عینی است بین جهت اجتماعی و جهت سیاسی دموکراسی مشاهده میشود . اساسی ترین بخش اجرای عملی یک چنین درکی از دموکراسی عبارتست از اجرا* تحولات اجتماعی .

رفرمهای اجرا شده از طرف کشورهای شرقی آسیا لبی وافریقائی که معرف پایهی دموکراتیک رژیمهای سیاسی شرقی هستند با منافع توده های خلق تطابق دارند و پشتیبانی آنها را از دولت‌های انقلابی تا مین میکنند اما آنچه که مربوط به جهت سیاسی دموکراسی است ، این کشورهای از این جهت رشد عمیقی را طی نکرده اند . در برخی کشورهای این نظریه وجود ندارد و یا با تمام داشته بدان عمل نمیکند . بدین جهت منتقدین بورژوازی ادعا میکنند که در این کشورهای دموکراسی وجود ندارد . آنها این نکته رافراموش میکنند که دموکراسی مطلق (یعنی دموکراسی در انطباق آن بپروری تمام اقشار مردم) با توجه باینکه دموکراسی طبقاتی است ، نه وجود دارد و نه میتواند اصلاً وجود داشته باشد ، و اینکه دموکراسی در دوران ما و در آینده باید طبق شرایط مشخص تاریخی ، اجتماعی و سیاسی سنجیده شود .

مؤسسات دموکراسی سیاسی در حال حاضر در کشورهاییکه راه رشد غیرسرمایه داری را می پیمایند و نیز در غالب کشورهای جهان سوم هنوز آن تکامل لازم را بدست نیاورده اند وفاقد محمل های عینی یعنی سطح مشخص فرهنگی ، اجتماعی واقتصادی و سنن حیات سیاسی هستند . این مؤسسات غیرعقلسی بودن خود را در شرایط مبارزهی شدید سیاسی ، که بهیچوجه در حدود و ثغور پارلمانتاریسم محدود نمی ماند و معمولاً خود را در زمینه های دیگری بسط میدهد ، اثبات کرده اند .

در کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی ، تا میر تمام این عوامل (که مانع بسط جامع دموکراسی سیاسی است) در اثر حدت ویژهی پیکار علیه امپریالیسم (که نیهی تیز سیاست نواستعماراری را بخصوص علیه این کشورهای متوجه کرده است) ، و نیز در نتیجهی تعمیق تضاد های طبقاتی داخلی و مقاومت عناصر مرتجع (که منافع خود خواهانهی آنها بوسیلهی تحولات اجتماعی مورد تهدید قرار میگیرد) تشدید میشود . از آنجا که تجربهی سیاسی توده های زحمتکش ناکافی است و پیوند های برخی رژیمهای انقلابی با این توده هاسست است ، وضعی بوجود آمده است که در آن آزاد پهاف سیاسی از طرف دشمنان راه رشد غیرسرمایه داری برای هدفهای خرابکارانه مورد استفاده قرار گیرد . آزاد پهاف سیاسی نامحدود بخطر برای تحقق تحولات اجتماعی بدل میگردد . بیشك محدودیت در این زمینه واقعاً دارای يك سمت طبقاتی علیه مرتجعین و عناصر استعمارگراست و یا بهرحال باید چنین هدفی را تعقیب کند . فقط محدودیت هایی که بطور عینی ، بوسیلهی شرایط تاریخی دیکته میشود ،

موجه هستند . با وجود این متاسفانه دیده میشود که در برخی از کشورهای دموکراسی ملی که در آنها محدود کردن دانشی دموکراسی از لحاظ عینی لازم است ، این امر با آنچنان مقاصد ذهنی تحقق مییابد که از مرزهای دموکراسی واقعی و لازم فراتر است . از طرف دیگر خصلت طبقاتی و واقعی این محدود کردن همیشه با شدت لازم حفظ نمیشود . نباید در این باره تنها اشتباهات ذهنی را مورد توجه قرار داد ، بلکه عناصر دیاکتیک عینی پروسه های انقلابی را نیز باید دید . اینکه محدودیت معین دموکراسی سیاسی در کشورهاییکه راه رشد غیرسرمایه داری را می پیمایند ، اجتناب ناپذیر است ، البته بدان معنی نیست که این کشورهای برای تکمیل ودموکراتیزه کردن حیات سیاسی نقص ندارند . ولی یک برررسی هشیارانهی وضع واقعی این نتیجه را بدست میدهد که مارکسیست ها بهیچوجه نمیتوانند مفهوم جامع ، بخرنج و همه جانبهی دموکراسی را بصورتی در بارهی سیستم پارلمانی و آزاد پهاف فردی سیاسی بدل کنند . تناسب بین جهت اجتماعی و جهت سیاسی در رفرمهای مختلف یکسان نیست . در حالیکه در یک جامعه رشد یافته ، در آنچنان مراحل تحولی آن که مبارزه ی طبقاتی بطور نسبی در چارچوب محینی جریان دارد ، میتواند جنبه سیاسی دموکراسی خود را بعبانه نکتهدی عمده و حتی بشابه وسیلهی مبارزه برای تحقق دموکراسی با محتوی نوین اجتماعی نشان دهد ، در اجتماعاتی که تازه در زند شکل میگیرند و در آن طوفانی ساختمان ملی و سیاسی را از سر میگردانند ، جنبهی اجتماعی دموکراسی است که در درجهی اول اهمیت قرار میگیرد . مؤسسات دموکراسی سیاسی خاص اجتماع بورژوازی (که جنبهی صوری دارند) قادر نیستند هدفهای اجتماعی تحولات عمیق را در کشورهای آزاد شده تضمین نمایند . برای نیروهای انقلابی راه دیگری باقی نمی ماند ، مگر آنکه به اسلوسهای سیاسی که وضع موجود در مبارزه علیه پرورش امپریالیسم و ارتجاع در اختیار آنها میگذارد ، روی آورند . تمام انقلابها درگسترش خود از چنین مرحله ای گذشته اند . در حال حاضر هم آن کشورهایکه در راه رشد غیرسرمایه داری گام گذارده اند چنین مرحله ای را طی میکنند .

بخاطر مصالح تحولات انقلابی و برای محافظت رژیمهای شرقی وظیفهی درجهی اول عبارتست از تحکیم و بهم پیوستگی نیروی سیاسی ، یعنی محملهای داخلی رشد غیرسرمایه داری که اکنون در ارای اهمیت عملی قاطع است . این وظیفهی درجهی اول به ایجاد یکرشته اصول و مؤسسات سیاسی بدل شد است ، مانند رژیم ریاست جمهوری قوی ، سیستم یک حزبی ، وحدت پستهای رئیس کشور ، رئیس دولت و رهبر حزب در وجود یک شخص که نمونهی آن کم نیست ، اختلاط دستگاه دولتی و حزبی که در برخی کشورهای بیک اصل قانون اساسی بدل شده ، و تحکیم هرچه بیشتر سائترالیسم . در این مورد پراتیک دولتی نو با کمینه و دورنمایستن سخت در هم آمیخته اند . در این جریان نکاتی بدید میشوند که باید از تکامل آنها تجربه آموخت و نیز نکاتی که باید از آنها بسود تکامل انقلابی کم گرفت . مثلاً گاه ضرورت تقویت نیروی مرکزی بصورت رژیم حکومت شخصی و سیستم پیشوائی ، و روش پیمبرانه و دعوی یگانگی سرنوشت و وظایف انقلاب با شخصیت پیشواد ری آید . این امور مقتضی دموکراسی نیست ، اما بدین گفتگو ناشی از سطح فرهنگی - سیاسی آن خلقهائی است که مدت درازی در زیر یوغ استعمار بوده اند ، و برای اندیشه تجسم شخصی قائل میشوند و بدان آئوریه ، وزن و نیروی اقطاعی عطا میکنند . از جهت ثثور یک هم اکنون ضرورت رهاندن از این شیوه های تحکیم حکومت انقلابی روشن است . شیوهی پیشوائی در تبلیغات برخی از کشورهای دموکراتیک ملی و احزاب ، مورد انتقاد بحق قرار گرفته است .

حتی ضرورت تمرکز و تحکیم حاکمیت ، تمرکز آن در برخی از کشورهای دموکراسی ملی در دست یک رهبری انقلابی بهم پیوسته ، وارد تضاد معین با خواست دموکراتیزه کردن ، و سمت گیری سوسیالیستی در روشی سیاست داخلی و خارجی کشور شده است . برای این مسئله ی بخرنج نمیتوان یک راه حل روشنی نشان داد . این تضاد دیاکتیکی است که بوسیلهی یک سنتر بخرنج حل خواهد شد . استحکام حاکمیت و دموکراتیزه کردن آن با هم تضاد ندارند ، زیرا هر دو خواستهای عینی تکامل انقلابی هستند . کامیابیهای

بیشتر رشد غیرسرمایه داری و رفع مشکلاتی که در زمینه‌ی دموکراسی سیاسی وجود دارد وابسته به روابط و مناسبات بین آنهاست. حل این مسئله می‌تواند بوسیله‌ی روادارن به نظر سومی در استنباط دموکراسی انقلابی صورت پذیرد که در آید نولوری راه رشد غیرسرمایه داری انعکاس یافته است ولی هنوز تکامل علمی جامعه‌ی را طی نکرده است. این نظریه عبارتست از ارتقا نقش سیاسی و فعالیت توده‌های زحمتکش دموکراتها ملی می‌توانند. براه آن دموکراتیزه کردن بی‌طرف سیاسیون بورژوازی با آنها تحصیل می‌شود (یعنی راه گسترش بدون کنترل آزاد پهای سیاسی، اجازه‌ی وجود یک اپوزیسیون) نروند، زیرا این بدان معناست که دورنمای انقلابی را فدای یک وضع تخیلی سازند. شاخص گروه‌های مترقی وسیع کشورهای رشد یافته همین نظریه‌ی انقلابی دموکراتیزاسیون است. راه این دموکراتیزاسیون شرکت فعال توده‌ها در حیات دولتی و اجتماعی است. مبنای اساسی دموکراتیزاسیون رژیم‌های مترقی سیاسی عبارتست از تحکیم روابط با توده‌های زحمتکش، ارتقا نقش، فعالیت و آگاهی آنها. این پروسیسه می‌تواند با تحکیم همه جانبه‌ی حاکمیت انقلابی همزمان پیش رود، زیرا تقویت این حاکمیت در آخرین تحلیل تشابه می‌تواند بوسیله‌ی تکیه کردن بر توده‌ها انجام گردد. تجربیات بدست آمده‌ی کشورهای دموکراتیک ملی آسیائی و آفریقائی این مسئله را بطور مسلم اثبات میکند. در روزهای سخت بحران تابستان سال ۱۹۶۷ در ستاورد های انقلابی جمهوری متحد عرب بوسیله عمل متحد دها و صدها هزار زحمتکش که پشتیبانی خود را از سیاست ضد امپریالیستی رئیس جمهوری خود ناصر برآورد اشتند صیانت شد. این عمل رژیم مترقی را در جمهوری متحد عرب نجات داد، اگرچه عمل توده‌ها بیشتر جنبه‌ی خود بخودی داشت ولی از سوی دیگر نقد آن رابطه‌ی محکم واقعی دولت قوام نکرده و "حزب کنگره‌ی ملی" با توده‌ها مانع گردیدند که با استفاده از توطئه‌ی نظامی بطور فوق العاده آسانی یک کودتای ضد انقلابی در غنا به نتیجه رسید. لازمه‌ی بفعالیت واداشتن توده‌ها عبارتست از: کاربرد قیق همه جانبه برای ارتقا سطح سیاسی و فرهنگی آنها، وارد کردن آنها با سازمانهای اتحادیه‌ای و دهقانی و غیره، ارتقا نقش و تحکیم اصول آید نولوریک و سازمانی پیشاهنگ سیاسی یا حزب دولتی و اتحاد این حزب با مارکسیست لنینیستها و گسترش پیگیری دموکراسی.

فقط تحقق کامیابانه‌ی این وظایف می‌تواند ضامن آن باشد که مشکلات عینی رابارهای ذهنی سنگینتر نکند و ضرورت یک محدودیت موقت دموکراسی سیاسی یک فضیلت جلوه‌گر نشود و این محدودیت صرفا علیه دشمنان طبقاتی بکار برده شود و ضرورت استحکام حاکمیت به مسخ بوروکراتیک و در با اصطلاح جهسان سوم در عرصه‌ی اقتصاد به لغت و لیسو خاصه خرجی و رشوه خواری که چنین رایج است منجر نگردد. لازمه‌ی این مبنای اتحاد محکم با تمام نیروهای است که براه رشد غیرسرمایه داری علاقمندند، بویژه با پیگیرترین آنها یعنی کمونیستها.

نکته‌ی تعیین کننده در سرنوشت آینده‌ی راه رشد غیرسرمایه داری و دورنمای سوسیالیستی کشورهاییک سابقا مستعمره بوده اند آنست که تاجه انداز نمایندگان روشنفکران رادیکال که حکومت را در دست دارند درک کنند که باید تمام هواداران ترقی اجتماعی را از لحاظ سیاسی متشکل ساخت، دستگاه حزبی دولتی را با توده‌های خلق پیوند داد و تحکیم وضع طبقه‌ی کارگر و تمام زحمتکشان رادیکال را در دستگیر نمود.

مرحله‌ی گذاری که راه رشد غیرسرمایه داری نام دارد برای تمام زحمتکشان و در درجه اول برای طبقه‌ی کارگر رشد یافته‌ی کشورهای آسیا و آفریقا بمنزله‌ی مکتب سیاسی بزرگ و بمثابة تدارک برای آن لحظه‌ی از پروسه‌ی تاریخی است، که در نتیجه‌ی یک کارکرد ارگانی جامع برای ایجاد محمل‌های اقتصاد، سیاسی و فرهنگی، وظایف مرحله‌ی سوسیالیستی انقلاب بتواند در دستور روز قرار گیرد.

ترجمه از: ح. خاشع

احزاب انقلابی از "اشتباهات کهنه‌ای که همیشه بعامل غیرمترقب، بشکل نسبتا تازه، در جامعه‌ی ای و یا محیطی که قبلا دیده نشد بود و در شرایطی کم یا بیش نوظهر" سرور میکنند، بیمه نیستند.

لنین، کلیات، جلد ۱، صفحه ۱۵

رویزونیسم و رفورمیسم

(یک بررسی اجمالی)

۱- ماهیست‌ها از این دو اصطلاح سو استفاده میکنند

یکی از اسلوه‌های تبلیغاتی ماهیست‌ها (و از انجمله ماهیست‌های ایرانی) آنست که اصطلاحات سیاسی را از مفهوم واقعی مارکسیستی - لنینیستی آنها خارج میکنند و بدین ترتیب از آنها برای مقاصد ویژه‌ی سیاسی خود استفاده مینمایند.

از این قبیل است دو اصطلاح مهم "رفورمیسم" و "رویزونیسم". این دو اصطلاح سیاسی در دانش انقلابی مارکسیستی - لنینیستی معانی روشن و معینی دارد؛ ولی ماهیست‌ها به آنها معانی و مضامین دلخواهی میدهند و آنها را بحر به‌های اتهام علیه مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها بدل میسازند.

مثلا ماهیست‌ها واژه‌ی "رفورمیسم" را بصورت اتهام علیه احزاب انقلابی کمونیستی بکار میبرند و منظورشان آنست که این احزاب حکم ماهیستی را در باره‌ی جنگ‌های پارتیزانی و محاصره‌ی شهر از راه ده که آنها برای همه‌ی شرایط و همه‌ی نقاط صادق می‌شمرند نادرست و ساده‌گسردن تئوری لنینی انقلاب میدانند و آنرا جان‌نشین کردن یک حالت خاص بجای قوانین عام تحول انقلابی می‌شمرند. بدین ترتیب اگر کسی بگوید برای انقلاب شرایط عینی و ذهنی معینی ضرور است که لنین آنرا در آثار خود بکرات توضیح داده است و انقلاب در شرایط عینی لازم می‌تواند هم بشیوه‌ی قهرآمیز و هم به اشکال مسالمت آمیز عملی شود، دادن شعار دست زدن فوری به اقدام مسلحانه بدون توجه بوجود شرایط عینی و ذهنی ماجراجویی است، ماهیست‌ها میگویند این مطالب "رفورمیستی" است و کسی که چنین بیاندیشد رفورمیست است یا مثلا اگر کسی بگوید در شرایطی که برای اجرا هدف استراتژیک محمل‌های لازم وجود ندارد، باید مبارزات تاکتیکی برداخت و از طریق این مبارزات راه نیل به هدف استراتژیک را هموار ساخت، ماهیست‌ها میگویند این ترفورمیستی است، زیرا به مبارزات تاکتیکی ارزش میدهد. معلوم میشود که ماهیست‌ها تمیذ اندند رفورمیسم چیست یا عبادا معنای آنرا در گرو می‌کنند.

همچنین واژه‌ی "رویزونیسم" مورد استفاده‌ی وسیع تبلیغاتی و سیاسی ماهیست‌ها است. آنها مخالفین خود را به "رویزونیسم معاصر" متهم میسازند. واژه‌ی "رویزونیسم معاصر" واژه‌ی جادویی مرکزی ماهیست‌ها برای توجیه خود، اثبات صحت خود و تبرهن کردن انحراف و کژراهی مارکسیست - لنینیست‌هاست. برای آنکه این اتهام را اساسمند کنند ناچار قایدی رابه "رویزونیست‌های معاصر" (یعنی مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها) نسبت میدهند که محصول توهمات خود آنها یا نتیجه‌ی

ساخته کاربهای سفیضه آمیز است. مثلا میگویند روزیونیست های معاصر میخواهند با امپریالیسم تحت عنوان همزیستی سازش کنند و به "گذر مسالمت آمیز" از سرمایه داری بسوسیالیسم معتقد نند و در کشورهای سوسیالیستی میخواهند سرمایه داری را احیا کنند و یاد رکشورهای که هنوز سرمایه داریست میخواهند با سرمایه داری و هیئت حاکمه این کشورها سازش کنند! آنها مائوئیسم را که خود در یک سلسله عرصه های اساسی مارکسیسم - لنینیسم مانند "آموزش انقلاب اجتماعی و نیروی محرکه اصلی این انقلاب"، "آموزش ساختمان جامعه نوین سوسیالیستی"، "استراتژی و تاکتیک جنبش انقلابی کارگری در شرایط کنونی"، "ساختمان حزب طبقه کارگر و نقش رهبری این حزب در جامعه" بدعتهای آورد و تجدید نظرهای در مارکسیسم - لنینیسم کرده و در چارنحرافات جدی روزیونیستی "چپ" شده است، مارکسیسم - لنینیسم اصیل اعلام میدارند و از این موضع کج و خطا، مواضع درست احزاب انقلابی کمونیستی جهانی را روزیونیستی اعلام میدارند. مائوئیست ها از ضعف اطلاعات سیاسی افرادی که میخواهند بدام افکنند استفاده میکنند و بسیاری از اصطلاحات دانش مارکسیستی را مغفل و مخدوش به آنها بیان میدارند. مجموعه تبلیغات آنها یک سیستم سفیضه آمیز و مخدوش است که میتواند افراد با حسن نیت ولی بی اطلاع از کینه دانش مارکسیستی را فریب دهد. این سفیضه ها که صرف نظر از نیتها و حسابهای که آنها را بوجود آورده، نتیجه عدم مطالعه جامع و پیگیر مارکسیسم - لنینیسم و برخورد جسته گریخته و التقاطی بآست، میتوانند در میان قشرهای خورده بورژوازی جوامع کشورهای در حال رشد مشتریانی بیابد. باید کار طولانی و بی خستگی برای ترویج اندیشه ی مارکسیسم - لنینیسم بمعنای جامع و پیگیران ورد انواع تشریهای شبه مارکسیستی انجام گیرد. برپایه ی همین ضرورت ما سو دمنس میشریم در اینجا در باره ی دو اصطلاح مهم "رفورمیسم" و "روزیونیسم" توضیحاتی ولو اجمالی بدیم و معنای درست این کلمات را از جهت دانش مارکسیستی روشن سازیم.

قبل از ورود در معنای این دو اصطلاح شایان ذکریم آنهم که از طرف مائوئیست های ایرانی دو سال پیش جزوه ای تحت عنوان "روزیونیسم در تئوری و در عمل" نشر یافته که در آن پس از توضیحاتی در باره ی معنای روزیونیسم و مراحل سیر آن در تاریخ جنبش کارگری، دست به استفاده ی نادرست از این اصطلاح برای راستاد "روزیونیسم معاصر" به اتحاد شوروی و حزب توده ی ایران زده شده است. در باره ی این جزوه در مجله ی دنیا (سال نهم - شماره ی چهارم) تحت عنوان "توفان" در شماره زار پاسخهای لازم داده شده است، لذا اما این بحث را تجدید نمیکنیم و خواستاران را به این پاسخ مراجعه میدهم. هدف ما چنانکه گفتیم دادن توضیحاتی در باره ی دو اصطلاح و استنتاج برخی نتیجه گیریهای کلی است و اینکار از آنجمله ی پذیره ی پیشنهاد برخی از خوانندگان "دنیا" است که مایلند در باره ی یک سلسله از اصطلاحات مهم سیاسی توضیحات نسبتا مشبعی داده شود. اینک با صل مطلب بپردازیم:

۲- روزیونیسم چیست و روزیونیسم کهن و معاصر کدام است

"روزیونیسم" از واژه ی "Revision" بمعنای "تجدید نظر" می آید و میتوان آنرا در فارسی "تجدید نظر طلبی" ترجمه کرد ولی این ترجمه چیزی از معنای واقعی مارکسیستی کلمه را روشن نمیکند زیرا روزیونیسم در مارکسیسم - لنینیسم محتوی و مضمون علمی و تاریخی خاصی گرفته است که بساید آنرا دانست.

روزیونیسم یک جریان سیاسی آید و تولد یک مخالف مارکسیسم - لنینیسم است که هر چند ی یکا

در درون جنبش کارگری و کمونیستی بدید میشود و در زیر پرچم "انتقاد"، "تجدید نظر"، "نوسنجی" تئوری مارکسیستی - لنینیستی، این تئوری را از جوهر واقعی انقلابی آن تهی میکند و بسوی سازش با آید و تولد بورژوازی سوق میدهد. معمولا روزیونیسم یکی از انواع اپورتونیسم راست است ولی گاه اپورتونیسم "چپ" نیز، چنانکه در دوران مائوئیسم نشان میدهد، با یک سلسله دعاوی روزیونیستی و بدعت - های در احکام مارکسیستی بعد از می آید. شاخص هر روزیونیسم عبارتست از مبارزه علیه مارکسیسم - لنینیسم با این ادعا که میخواهند تئوری مارکس و لنین را بسط دهند، "تکمیل کنند"، "غنی سازند"، "انرا بر شرایط نوین تاریخی منطبق گردانند". لذا روزیونیسم پیوند صوری خود را با مارکسیسم و حتی با مارکسیسم - لنینیسم و مصطلحات و شیوه های تحلیل آن حفظ مینماید و بهمین جهت ظاهری فریبند کسب میکند و فقط مدعی است که خواستار "آزادی انتقاد" و مخالف دکماتیسیم و قسریت است.

در اینجا ممکن است این سوال مطرح شود: مقصود چیست؟ آیا تئوری مارکسیستی لنینیستی یک چیز تمام و کمال، یکبار برای همیشه است، که به هیچ بسط و تکمیل نیازمند نیست؟ پاسخ آنستکه هرگز مارکسیسم - لنینیسم دعوی کمال مطلق نکرده است. دعوی نکرده است که نسخه ی عام و ابدی برای حل کلیه ی مسائل را یکبار برای همیشه بدست داده است. مارکس بارها گفت: تئوری ما راهنمای عمل است، دگم نیست. لنین بارها گفته است که مارکسیست ها اگر نخواهند از زندگی واپس بمانند باید تئوری انقلاب را در همه ی جهات بچلو برانند. کلا سیکهای سترک مارکسیستی: مارکس، انگلس، لنین در این باره تصریحات و تأکیدات متعددی دارند. لنین میگوید:

"آموزش مادگم نیست، راهنمای عمل است. مارکس و انگلس چنین میگفتند، بحق حفظ کردن و تکرار ساده ی "فرمولها" را استهزا میکردند زیرا این فرمولها در بهترین حالات میتواند وظایف کلی را خاطر نشان کند، و وظایفی که وضع مشخص اقتصادی و سیاسی در هر دوره ی ویژه ای از پروسه ی تاریخ آنرا تغییر شکل میدهد" (۱)

و نیز میگوید:

"مارکسیست باید زندگی نو، فاکتهای دقیق واقعیت را در نظر گیرد و به تئوریهای در پیروزی نچسد زیرا این تئوریها مثل همه ی تئوریها در بهترین حالات تنها نکته ی اساسی و کلی را خاطر نشان میکنند و تنها بدرك بغرنجی زندگی نزد یک میشوند" (۲)

لذا آنچه که تجدید نظر طلبی نادرست است، بسط خلاق تئوری انقلابی بمنظور برآتر کردن آن، انطباق آن بر شرایط نوین تاریخ و تجدید کردن آن بهد ف انقلابی پرولتاریا نیست. ایمن عملی است نه فقط درست، بلکه ضروری، بلکه صحبت بر سر آنچنان "بسطی" است که هدف آن کند کردن سلاح تئوریک و سازش دادن آن با آید و تولد بورژوازی و در کردن آن از هدف انقلابی پرولتاریاست. لنین خود مظهر بسط خلاق تئوری انقلابی در همه ی زمینه هاد شرایط نوین تاریخ بود. لذا ایسند مسابین "تجدید نظر طلبی" و "خلاقیت" فرق گذاشت.

برای ی بردن به ماهیت روزیونیسم و سیر مشخص آن در تاریخ نخست ببینیم که منابع تخذیه ی این انحراف چیست و چه انگیزه هایی موجب بروز آن میشود. روزیونیسم بویژه در شکل اپورتونیستی راست آن که شکل اصلی است محصول شرایط اقتصادی و

(۱) لنین: کلیات بزبان روسی، جلد ۳۱ صفحه ی ۱۲۲

(۲) همانجا، صفحه ۱۳۴

اجتماعی دوران امپریالیسم است و معمولا درد ورنه‌های نسبتا مساومت آیز بسط اقتصادی و سیاسی سرمایه داری جان میگیرد. بخش ممتاز فوقانی طبقه کارگرموسوم به "اشرافیت یا اریستکراسی کارگری" و "بورکراسی کارگری" (بخش فوقانی کارکنان اتحادیه های مزد) پایه ی اجتماعی چنین روزیونیسمی است. بعلاوه بخش کارگری همیشه با عناصر فراوانی از حامیان آید ثولوزی خورد و بورژوازی همراه است کسه میتواند عندالافتضا به عرضه کنندگان و منادان انحرافات ر و یونیونیستی چپ یاراست مبدل شوند. بعلاوه سیاست احزاب حاکمه ی بورژوازی در پیدایش انحرافات روزیونیستی در جنبش کارگری مؤثر است، بدین معنی که احزاب حاکمه در کشورهای سرمایه داری گاه اسلوسهای "لیبرالی" و شیوه های "رفورمیستی" بکار میبرند و این اسلوسها موجب تضعیف هشپاری و برائی انقلابی در نزد عناصر مستعد و مایه ی تقویت جریان تجدید نظر طلبی میشود. در واقع نبرد مابین کمونیسم و "تجدید نظر طلبی" یا "روزیونیسم" از جهت محتوی طبقاتی خود نبرد است مابین آید ثولوزی پروتاری و آید ثولوزی سرمایه داری و تازمانیکه این مبارزه باقیست پیوسته خطر روزیونیسم باقی است. از طرفی، هر کامیابی تازه ی مارکسیسم - لنینیسم دشمنانش را وامیدارد که جامعه ی مارکسیستی برتن کنند و خود را سوسیالیست جا بزنند. از طرف دیگر آن افرادی که در جنبش کمونیستی شرکت جسته اند ولی از جهت تئوریک ضعیف هستند و یا از جهت اجتماعی استوار و محکم نیستند، در مقابل فشار آید ثولوزی بورژوازی تاب نمی آورند و بمواضع روزیونیسم می غلطند. گاه در درون جرخشهای بزرگ در جنبش کارگری و کمونیستی (هنگامیکه برخی از کمونیستها قادر نیستند پدیده های نوین را درک نمایند و تغییراتی را که در تاکتیک احزاب کمونیستی رخ میدهد بموقع و بد رستی بفهمند)، روزیونیسم از نوع راست و چپ آن بروز میکند و بدعت گزاری و آوردن احکام شبه مارکسیستی آغاز میشود. مثلا در دوران ماموقفیتها و شواریه های انقلابی سوسیالیستی و رهائی بخش ملی در این یا آن کشور، انقلاب علمی و فنی معاصر که موجب بسط بیشتر سرمایه داری انحصاری دولتی و نیز ایجاد تغییرات ساختی (ستروکتورل) در جامعه و از آنجمله در خود طبقه ی کارگر شده است، نقش فزاینده ی باصطلاح "وساطت عمومی" (مطبوعات، رادیو، تلویزیون، سینما و غیره) در زندگی اجتماعی، همه و همه با سواستفاده ای که از آنها انجام میگیرد به عوامل عینی ظهور و پخش نظریات اپورتونیستی و روزیونیستی بدل میشوند.

یکی دیگر از منابع تغذیه ی روزیونیسم ناسیونالیسم است. برخی از کمونیستها بعنوان مختلف "مصالح ملت و وطن خود را بالاتر از مصالح جنبش انقلابی کارگری و مجتمع کشورهای سوسیالیستی قرار میدهند و میکوشند به مارکسیسم - لنینیسم "رنگ ویژه ی ملی" خود بدهند و یک مارکسیسم - لنینیسم "خاص خودشان" پدید آورند و از آنجا به نتیجه گیریهای دور و درازی میرسند که از مارکسیسم - لنینیسم بمعنای اصیل این کلمه بدور است. سپس این نتیجه گیریهای ویژه را به احکام عام جهانیان شمول ببدل میکنند. ماین پدیده هارا در برخی از کشورهای سوسیالیستی مشاهده میکنیم.

نکته ی مهمی که در اینجایا پدیدان توجه کرد آنست که رخنه ی شعور و آگاهی کمونیستی که یسک آگاهی بکلی تازه است در طبقه ی کارگر یک پروسه ی دراز مدت، پرفراز و نشیب و بفرنج است و این پروسه موظف است در اعماز تجاری که در رقبا بین امالی گرد می آید، نیرو بگیرد و اگر در این امر غفلتی شود، حتی در سیاست احزاب کمونیستی که در حاکمیت هستند میتواند اشتباهات گاه بسیار جدی روی دهد. طبیعی است که قدرت هر حزب انقلابی در درون کشور خود بطور عینی اهمیت عوامل ملی و ویژه را با لایمیرد، ولی در عین حال این افزایش قدرت را باید مبتنی بر بهره برداری دقیق و جامع از تجارب بین المللی نیز باشد و تنها به تجارب ملی و محلی سنده نشود، یعنی تناسب صحیح بین توانین عام و خاص جنبش سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم برقرار گردد.

روزیونیسم را معمولا به دو نوع روزیونیسم کین و معاصر تقسیم میکنند زیرا در دوران بویزه

روزیونیسم با حرارت و سرود ای فراوان بمیدان آمد. یکی در آغاز قرن کنونی و دیگری پس از دو مین جنگ جهانی.

بنیاد گزار روزیونیسم نوع کین برنشستین است که در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم علیه مارکسیسم وارد عمل شد. وی در یک سلسله مقالات و در اثر خود موسوم به "محمل های سوسیالیسم و وظایف سوسیال دموکراسی" (۱۸۹۹) خواستار تجدید نظر در آموزش کارل مارکس گردید. از همان ایستام روزیونیسم بیک پدیده ی بین المللی بدل شد و نه تنها در درون سوسیال دموکراسی آلمان، بلکه در فرانسه و بلژیک و روسیه و دیگر کشورهای اروپائی نیز ظهور کرد.

روزیونیست ها فلسفه و اقتصاد مارکسیستی و تئوری کمونیسم علمی را مورد تجدید نظر قرار دادند (۱) و مدعی شدند که میتوان "بتدریج" نهال سوسیالیسم را از زمینه ی سرمایه داری رویاند و نیازی به انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا نیست. بدین ترتیب روزیونیسم بیک حربه ی مهم تا "شیربوزوازی در جنبش کارگری بدل شد. لنین مینویسد:

"روزیونیسم یا تجدید نظر در مارکسیسم در حال حاضر اگر عمدتاً ترین مظهر است. شیربوزوازی در پرولتاریا و فاسد کردن پرولتاریا بوسیله ی بورژوازی نباشد، یکی از عمدترین آنهاست." (کلیات بزبان روسی، جلد ۲۵، صفحه ۱۸۱-۱۸۰)

لنین مبارزه ی باروزیونیسم چپ و راست را بعهده گرفت و نظریات برنشستین را افشا کرد و ریشه ها و ماهیت اجتماعی آنها را ملاحظت و نه فقط از مارکسیسم دفاع نمود بلکه نقشی شایان در بسط جناح انقلابی در جنبش جهانی کارگری و تحکیم این جناح ایفا نمود (۲). پس از مرگ لنین، استالین و دیگر تئورسین های برجسته ی مارکسیست علیه انواع انحرافات روزیونیستی چپ و راست مبارزه کردند.

چنانکه گفتیم در دوران پس از جنگ دوم جهانی، بویزه در سالهای ۵۰ روزیونیسم این بار بشکل معاصر آن وارد یگرجان گرفت. روزیونیسم معاصر، در درونی که دو سیستم متضاد سوسیالیستی و سرمایه داری از هر جهت در برابر یکدیگر قرار گرفته اند و از آنجمله در زمینه ی آید ثولوزی به نردی سخت و سازش ناپذیر مشغولند، افزارا ساسی در دست بورژوازی و خرد و بورژوازی در درون جنبش کمونیستی بمنظور تهییج کردن این جنبش از مضمون انقلابی آنست. امپریالیسم به "ناسیونال کمونیسم" و "لیبرال کمونیسم" و "ثوآتارشیسم کمونیست نما" علاقه ی فراوانی دارد و امیدوار است که از آنها بطنابه حربه ای مؤثر علیه کمونیسم و اتحاد شوروی - در اساسی سوسیالیسم جهانی - استفاد کند.

در دوران پس از جنگ دوم جهانی، سرمایه داری در کشورهای رشد یافته در ازمبارزات طبقه کارگر و کامیابیهای سیستم سوسیالیسم جهانی ناچار شد در وضع مزد و تانمین اجتماعی کارگران بهبود -

(۱) میگفتند بجای تئوری ماتریالیستی مارکس، نظریات آگنوستیسیستی کانت واقعی ترویج برفتنی تراست و نیز مذهب است که تئوری تکاملی ("راولوسون") در اوین جانشین دیاکتیک مارکس شود. در زمینه علم اقتصاد میگفتند که "مولدین کوچک" برخلاف پیش بینی مارکس از بین نمیروند و جان سختی نشان میدهند و پیدایش "انحصارها" ی سرمایه داری منجر به استقرار یک سرمایه داری عاری از بحران میگردد و در این شرایط تناقضات طبقاتی کند تر و نرم تر میشود. بعلاوه دموکراسی بورژوازی و حقوق انتخاباتی همگانی این تناقضات را تخفیف میدهند و لذات نام پیش بینیهای مارکس مخالف واقع آید. در آمد و لذات آید در آنها تجدید نظر شود. طبیعی است که آنها این تجدید نظر را "خلاقیت" نام مینهند.

(۲) در آغاز قرن حاضر روزیونیسم "چپ" (مانند نظریات "لابرولا" در ایالتا و نظریات "لاگاردل" در فرانسه) که لنین بد آنها اشاره میکند (هنوز ما ندانیم در آن کنونی جنبه ی بین المللی نیافتد) رچار چوب ملی باقی بود.

هائی ایجاد کند. انقلاب علمی و فنی کنونی نیز امکاناتی برای تحقق این سیاست فراهم ساخت. در این دوران مبارزات آید نولوزیک بویژه پس از درگذشت ای. و. استالین و پس از کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی و در نتیجه وقوع ضد انقلاب در مجارستان حدت بی سابقه ای یافت. فشار نیروی آید نولوگهای بورژواکه نزدیک و برق "سرمایه داری خلقی"، "جامعه رفاه عمومی" و "دموکراسی بورژوازی" را بر خ میکشیدند، نوسانات زویونیستی در برخی اعضا^۱ ناستوار احزاب کمونیستی ایجاد کسرد. زویونیست های تمام قوا کوشیدند تا مسئله "کیش شخصیت استالین و عواقب آنرا" بیش از حد و در منطقی و واقعی آن بزرگ کنند و آنرا تا حد یک ترازی یا ش آورتاریخی اوج دهند و کلیه ی دستاورد های سوسیالیسم و جنبش کمونیستی معاصر را دستخوش لعن و نفرین و آه و اسف سازند و احکام و مصوبات کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی را مورد سو تعبیرات و تفسیرات دور و دراز و نادرست قرار دهند و نتیجه بگیرند که تنها راه مسالمت آمیز بسوی سوسیالیسم راه درستی است و خواستار آزادی عمل فراکسیونها و گروهها در احزاب مارکسیستی شوند و بدینسان این احزاب را بسوی انحلال بیرسند. زویونیست ها تئوری "سوسیالیسم با چهره ی انسانی" را بیان کشیدند، عملا منکر نقش رهبری حزب طبقه کارگر و دیکتاتوری پرولتاریا شدند. زویونیست ها مقوله ی "ملت" را مطلق کرده و مسئله ی همبستگی انترناسیونالیستی احزاب کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی را در پرده نهادند (۱).

بدینسان زویونیسم معاصر که در جریان ضد انقلابی در مجارستان و چک اسلواکی از جهت آید ه شی نقش بازی کرد پدید شد. علاوه بر کشورهای سوسیالیستی این نظریات زویونیستی در برخی از احزاب براد ر نیز ظهور کرد مانند نظریات ارنست فیشر در حزب کمونیست اطریش و ریزه کارودی در حزب کمونیست فرانسه. رهبری مارکسیست - لنینیست این احزاب موفق شد بموقع این نظریات و حاملین آنها را منقرذ نماید و از حزب دور سازد.

ارتجاع جهانی برای زویونیسم نوظهور ارزش فراوان قائل بوده است و امید داشته و دارد که بدینوسیله جنبش انقلابی کارگری را تقسیم کند و مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا در کشورهای سرمایه داری لطمه ی جدی وارد سازد و از ساختمان کامیابانه ی سوسیالیسم در کشورهای سوسیالیستی جلوگیری بعمل آورد. ولی این حسابها درست در نیامد. جنبش کمونیستی جهانی در سالهای ۱۹۵۷، ۱۹۶۰ و ۱۹۶۸ در اجتماعات مهم خود زویونیسم معاصر را افشا کرد و ضرورت مبارزه با آنرا تصریح کرد. در اسناد این جلسات تصریح گردید که زویونیسم معاصر مارکسیسم - لنینیسم را که در امریکند و تراکتیته و منسوخ اعلام میدارد و آنرا از روح انقلابیست تهی میسازد و میکوشد تا ایمان طبقه ی کارگر را بدان متزلزل گرداند و علیه ضرورت تاریخی انقلاب پرولتاریا و دیکتاتوری پرولتاریا در دوران گذار از سرمایه داری بسوسیالیسم سخن میگوید و نقش رهبری کنند ه ی احزاب مارکسیستی - لنینیستی را نفی میکند و انترناسیونالیسم پرولتری را در پرده میگذارد و از اصول عمده ی لنینی ساختمان احزاب طراز نوین انصراف میجوید. تا زمانیکه امپریالیسم جهانی وجود دارد خطر زویونیسم موجود است و لذا احزاب مارکسیستی - لنینیستی باید در این امر هوشیار و در مبارزه علیه زویونیسم معاصر قاطع و صریح باشند.

۳- رفو میسم در شکل تاریخی و کنونی آن

رفو میسم یک جریان سیاسی در درون جنبش کارگریست که ضرورت مبارزه ی طبقاتی و انقلاب (۱) غالب است که در جریان چک اسلواکی، هنگامیکه زویونیست ها وضع بحرانی خطرناکی را برای این کشور سوسیالیستی پدید آوردند، لیدرهای مائوئیست که مدعی نبرد علیه زویونیسم هستند تحت عنوان نبرد علیه - سوسیالیسم - امپریالیسم - شوروی (۲) اشکارا بدفاع از زویونیسم چکسلواکی پرداختند و غیر صادقانه و سالیوسانه بودن دعوی خود را در مورد نبردها تحرافات پرتوتیستی اشکارا نشان دادند.

سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی میکند و خواستار همکاری طبقات است و مدعی است که یک یک سلسله رفو میسها که در چارچوب قوانین جامعه ی سرمایه داری عملی میگردد خواهد توانست سرمایه داری را به جامعه ی "رفاه عمومی" بدل سازد.

تاریخ رفو میسم معاصر از ربع آخر قرن نوزدهم آغاز میگردد یعنی هنگامیکه عد ه ای از لیدر های سوسیال دموکرات (واژان میان هوهبرگ، شرام برنشتین) تحت تا^۱ شیر موفقیت های جنبش کارگری و بسط دموکراسی بورژوازی، چنانکه در فوق دیدیم، خواستار تجدید نظر در مارکسیسم شدند (۱) و گفتند که تحول انقلابی در جامعه نه ممکن است و نه مطلوب، بلکه بهترین و ممکن ترین کار عبارتست از بسط و اصلاح جامعه از طریق اجراء یک سلسله رفورم و با اصطلاح مهندسی اجتماعی و تعمیر ماشین اجتماع در هر جا که دچار لنگش شود بدون دست زدن به مجموع ساخت آن. از همان آغاز پیدایش رفو میسم مارکس وانگلس با آن مبارزه کردند و از آنجمله پلانترم هوهبرگ، شرام و برنشتین را مورد انتقاد سخت قرار دادند.

در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم رفو میسم یک پدیده ی جهانی و بخطر عمده در داخل جنبش کارگری سوسیال دموکراتیک بدل گردید. آید ه های رفو میستی برنشتین کم کم بشیوهی عملی در سیاست بدل شدند. میلران یکی از لیدر های سوسیالیست در فرانسه در سال ۱۸۹۹ در کابینه ی ارتجاعی والذک - روسو پست وزارت گرفت و مهلرا نیسم در سیاست با برنشتینسم در تئوری همراه شد.

جناح چپ انقلابی در احزاب سوسیال دموکراسی اروپا علیه مواضع رفو میستی مبارزه ی شدیدی را آغاز کرد که البته همیشه بگریزید. زوالوگزامبرگ، فرانکن مرینگ، کلا راستکین، کارل لیکنشت (در آلمان، پل لافارگ و گید (در فرانسه)، لاپرولا (در ایتالیا)، بلاگوف (در بلغارستان)، گرتز (در هلند) و دیگران در این مبارزه علیه رفو میسم در تئوری و عمل نقش زیادی ایفا کردند. با اینحال این مبارزه نتوانست از گسترش رفو میسم و تبدیل آن به یک جریان مسلط در احزاب سوسیال دموکراتیک اروپا جلوگیری نماید. بلشویکهای روس با رهبری لنین تنها نیروی بودنده که با یگیری از مشی انقلابی و انترناسیونالیستی در جنبش کارگری دفاع کردند و حساب خود را از نیروهای رفو میست در سوسیال دموکراسی جدا نمودند و مارکسیسم را بر شرایط نوین باخلاقیت تمام انطباق دادند و جوهر انقلابی آنرا از دستبرد سفسطه های اپورتونیستی محفوظ داشتند.

پس از انقلاب اکتبر مبارزه ی رفو میسم علیه مارکسیسم از مبارزه ی درون احزاب سیاسی طبقه ی کارگر خارج شد و مبارزه ی دو جریان سیاسی در جنبش کارگری یعنی جریان کمونیستی و جریان سوسیال دموکراتیک تبدیل گردید. در دوره ی ۱۹۱۹ بیست و دو حزب انترناسیونال دوم را در برن احیا کردند و در مارس ۱۹۱۹ نمایندگان ۳۵ حزب گروه انترناسیونال کمونیستی را بنیاد گذاردند. بعد ها انترناسیونالی سوسیالیستی خود را در سال ۱۹۲۳ در هامبرگ بطور نهائی سازمان داد و انشعاب در طبقه ی کارگر بسوی لیدر های راست سوسیال دموکراسی رفو میستی بسر انجام رسید. تا دوران پس از جنگ که بطور نهائی احزاب سوسیال دموکراتیک مارکسیسم را کنار گذاشتند، مدتها کشمکش بین مارکسیسم و آنتی مارکسیسم در این احزاب ادامه داشت. کار به پیروزی لیدر های راست آنتی مارکسیست خاتمه پذیرفت.

(۱) پلانترم زویونیستی این آید رهاد رسال ۱۸۷۹ در "Jahrbuch für Sozialwissen- schaft und Sozial Politik" در پایان قرن نوزدهم برنشتینسم بسوه مهترین و پیگیر ترین جریانات رفو میستی بدل شدند. برنشتین در "مسائل سوسیالیسم و وظایف سوسیال دموکراسی" (۱۹۰۱) مینوشت: "طبقه ی کارگران آندازه رشد نیافته که حاکمیت سیاسی را بدست گرفته (ص ۳۱) و جامعه ی سرمایه داری چنان تغییر پذیر، با نرمش و مستعد رشد است که تنها باید اثرات تکمیل کرد ولی ریشه کن نمود" (صفحه ی ۲۷۲ کتاب نامبرده)

آئین رسمی رفورمیسم معاصر که در "اعلامیه فرانکفورت" صادره از طرف کنگره‌ی انترناسیونال سوسیالیستی (در سال ۱۹۵۱) تصریح شده و در مقابل کمونیسم علمی و مارکسیسم - لنینیسم قرار دارد عبارتست از "سوسیالیسم دموکراتیک". موافق این آئین اسلوب انقلابی تا "شیرد رنگامی اجتماعی بطور قطعی مردود شمرده میشود. آئین نیز انقلاب عبارتست از رفورم و رفورم بشاب اسلوب اساسی و منحصر تحصیل اجتماعی ارائه میگردد. ویلسن لیدر حزب لیبریسیت انگلستان در کتاب خود موسوم به "هدف در سیاست" مینویسد:

"ما پیوسته برخورد انقلابی را طرد کرده ایم. بهمین ترتیب ما با اقدامات اقتصادی مانند اعتصابات و دیگر اقدامات نظیر اتحادیه ها که هدف آن رسیدن به مقاصد سیاسی باشد مخالفیم."

در آئین "سوسیالیسم دموکراتیک" مارکسیسم بشاب پایهی تحلیل اجتماعی طرد شده و التقاط کامل انواع نظریاتی که از جهت علمیت خود مخالف و حتی متضاد هستند بعنوان پایهی فکری سوسیالیسم مجاز شمرده میشود. در این اعلامیه که بدان اشاره کردیم از جمله چنین میخوانیم:

"سوسیالیسم یک جنبش بین المللی است که بهیچوجه لازمی آن تفکر متحجسر و یکنواخت نیست. سوسیالیستها میتوانند عقاید خود را خواه از مارکسیسم، خواه از شیوه های دیگر تحلیل اجتماعی و یا از عقاید مذهبی و انساندوستانه استخراج کنند. مطلب اینجاست که همهی آنها بسوی هدف واحدی میروند."

رفورمیسم هیچ اقدامی علیه مالکیت خصوصی نمیکند. مثلا در برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان (SPD) در بخش سیاست اقتصادی گفته شده است که "رقابت آزاد و ابتکار آزادی کارفرمایی مورد قبول است. در این برنامه گفته شده است: "رقابت تا آنجا که ممکن است و نقشه پردازی تا آنجا که لازم است". این عبارت نمونه و ارجحی از تلاش رفورمیستی برای همساز کردن دنیا سازگار است یعنی مالکیت خصوصی از سوی دولت اجتماعی از سوی دیگر روشن است. چنانکه مالکیت خصوصی سرمایه - داری برافزار تولید باقی است استقرار دولت اجتماعی ممکن نیست.

برخی از احزاب سوسیال دموکراتیک مدعی هستند که ایدآل آنها نیل به سوسیالیسم منتها از طریق رفورم است ولی نمیتوان با این ادعا موافقت کرد. این احزاب بادست کشیدن از تئوری سوسیالیسم علمی در واقع از ایدآل سوسیالیستی دست کشیده اند. برای این احزاب سوسیالیسم دیگران فرماسیون اجتماعی - اقتصادی نیست که ضرورتا و بناچار باید از پس سرمایه داری درآید، بلکه یک نظام اخلاقی است که منشأ آن آرزوها و صفات اخلاقی ابدی و قطری انسانی است. از این لحاظ یکتوجه بازگشت به "سوسیالیسم رتیک" و نظریات کانت و نوکانتی مشاهده میشود.

تنها سوسیالیستها با استفاده از شرایط مساعدی که نبرد کمونیست ها و کشورهای سوسیالیستی در جهان بوجود آورده اند، توانسته اند در ایجاد برخی قانونگذاریهای کارگری سهم داشته باشند و بدین سان برای مدتی توجه کارگران را در بعضی از کشورهای متوجه خود سازند. سیر زمان تنگ میدانی نظریات سوسیال دموکراتها را بیش از پیش ثابت خواهد کرد و مسلما در کشورش یافته اکثریت طبقه‌ی کارگر بسوی ایدآلهای اصیل سوسیالیستی روی خواهد آورد.

رفورمیست ها در موضع آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم قرارند و ما بلند از این راه را "فت وادامینا" هیئت حاکمه‌ی سرمایه داری را بسوی خود جلب کنند و در آپارات دولت بیرونی سهم و ذیخسل باشند. همین آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم و تلاش برای جلب رأفت وادامینان بیرونی موجب شد

که رفورمیست های سوسیال دموکرات بارها مرتکب خیانتهای مهمی بمنافع طبقه‌ی کارگر شدند. لیدرهای سوسیال دموکراسی رفورمیست در آستانه‌ی جنگ اول جهانی و در جریان بین دو جنگ و پس از جنگ دوم جهانی در سرآشوب ناسیونالیسم و اپورتونیسم غلطیدند و بمنابا همدست بورژوازی امپریالیستی عمل کردند و بهمین جهت لنین آنها را "سوسیال شوینیست" و "سوسیال امپریالیست" نامیده است. این لیدرها که آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم آنها را نابینا ساخته کماکان بدعت احزاب کمونیست دایر بوجدت عمل در مبارزه بخاطر صلح و دموکراسی کرمانده اند. آنتی کمونیسم احزاب رفورمیست سوسیال دموکرات را بیش از پیش در چار بین بست تاریخی میکند و تنهاراه خروج از این بین بست برای آنها دست برداشتن از موضع ارتجاعی و ضد انقلابی آنتی کمونیسم است. تردید نیست که تاریخ آنها را بدین کار مجبور خواهد کرد.

کمونیست ها، علیرغم مواضع عمیقاً سازشکارانه و گاه خائنانه‌ی سوسیالیست ها، پیوسته برای وحدت عمل با آنها و رفع آن اشعاب بزرگی که در سایه‌ی مجاهدات ایقان در جنبش واحد کارگری عصر ما ایجاد شده است، تمام تلاش خود را کنار میروند. علت آنست که احزاب و اتحادیه های رفورمیستی اکنون در کشورهای غربی اروپا قدرت بزرگی هستند که بهیچوجه نمیتوان و نباید نادیده گرفت. در سال ۱۹۶۳ انترناسیونال سوسیالیستی مرکب بود از ۴۲ حزب دارای قریب ۱۲ میلیون عضو و ۶۵ میلیون رأی دهنده البته اکنون سوسیال دموکراسی رفورمیستی بحرانی را از سر میگذرانند که در کار تعمیق است. کابینه های سوسیال دموکرات در هیچ جانتوانستند مواعید انتخاباتی خود را اجرایی درند. بهمین جهت اگر در ایران پس از جنگ (۱۹۴۵) سوسیال دموکراتها در ۲۲ کابینه‌ی کشورهای بیرونی شرکت داشتند این تعداد در سال ۱۹۶۴ به ۱۲ کابینه رسید و اکنون از این میزان هم کمتر است. از این گذشته در اشر رشد نیرومند جنبش کمونیستی و دستاوردهای درخشان اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در درون احزاب سوسیال دموکراتیک اختلاف بین جناح چپ راست تعمیق میشود و در برخی نقاط کار به جد آمدن در جناحهای چپ رسیده است. مابین اعضا "پائین (قاعده)" و رهبری فوقانی این احزاب نیز، چنانکه در نمونه‌ی فرانسه دیده میشود، در طرز برخورد به دعوت وحدت عمل حزب کمونیست، اختلاف روشن وجود دارد. باادامینان میتوان گفت که طی دهه های آینده این بحران عمیق میشود و چرخش شدید برآست که لیدرهای راست سوسیال دموکراسی رفورمیستی در سالهای پس از جنگ دوم جهانی اجرا کرده اند تمام بی شماری و خیانت آمیز بودن خود را حتی به اعضا "عقب مانده" نشان خواهد داد. در کشور ما از طرف برخی ایدئولوگهای اپورتونیست مانند خلیل ملکی، حسن ارسنجانی و دیگران کوشش شده است رفورمیسم در میان مردم رخنه داده شود. کوشش این افراد باشکست رهبر شد. اکنون خود هیئت حاکمه‌ی ارتجاعی سعی دارد رفورمیسم را با اصول سلطنت مستبد سازش دهد و این رفورمیسم در باره‌ی ارتجاعی اعلیحضرتی را بعنوان آخرین کلام ایدئولوژی در مقابل نظریات حزب توده‌ی ایران قرار دهد. مادر عیسن آنکس با انواع مظاهر چپ روی مبارزه میکنیم نباید از خطر رفورمیستی در کشور خود غافل بنامیم. باید باتمام قوی با این ملغمه‌ی التقاطی و ارتجاعی مبارزه کرد و عیار سفسطه آمیز آنرا که سخنگویان هیئت حاکمه و روشنفکران خود فروخته تکرار میکنند افشا کرد.

۴- چند نتیجه گیری

اگر خواننده ای توضیح کوتاه مارادریه در اصطلاح "رفورمیسم" و "رفورمیسم" بادقت بخواند، آنگاه میتواند قضاوت کند که سوسیالیستهای ارتجاعی از این اصطلاحات در باره‌ی احزاب برادر و از جمله حزب کمونیست اتحاد شوروی دارای کوچکترین پایهی معنی نیست و یک سفسطه و ساخته

کاری ذهنی است.

آیا احزاب براد رواز انجمله حزب کمونیست اتحاد شوروی در احکام بنیادی فلسفی، اقتصادی و اجتماعی مارکس و انگلس و لنین تجدید نظری کرده اند و این نظریات راد رزمینه ی ایجاد جامعه نوین و اجرا پیگیرانه ی نبرد طبقاتی علیه سرمایه داری جهانی سست و یازیر و رو ساخته اند یا برعکس برچم این اندیشه هاراد رجهان با قدرت و شکوه فراوان سرفراز نگاه داشته و آنها را به رهنمون عمل ررژانه ی خویش بدل کرده اند و برپایه ی این تئوری کامیابانه جامعه نوین رامیسازند و با امپریالیسم و سرمایه - داری و همه ی نیروهای ارتجاعی و انحرافی میرزمند ؟

مائوئیست ها که این اتهام را به جنبش کمونیستی جهانی وارد میسازند خود " اندیشه های مائوئیست دین " را (که بنا بر اصطلاح خود شان " مارکسیسم چپتی شده " است) جانشین نظریات مارکس و انگلس کرده اند و انواع تعبیرات مغلوط و من درآوردی را بجای مارکسیسم - لنینیسم معاصر جامیژتند .
آیا احزاب براد رواز انجمله حزب کمونیست اتحاد شوروی رفوم راجانشین انقلاب ساخته اند، راه سازش با بورژوازی و احیای سرمایه داری راد رییش گرفته اند یا مانند کوه در مقابل امپریالیسم و سرمایه - داری جهانی استوار ایستاده و با گامهای بلند بسوی جامعه نوینی میروند و همین جهت آسناج اولی و اصلی یورشهای وحشیانه ی سرمایه داری و منادیان راست و چپ وی هستند ؟ مائوئیست ها که این اتهام قبیح را وارد میکنند باین ادعا متوسل میشوند که گویا احزاب براد ر از راه قهرآمیز انقلاب دست کشیده اند و ایدآل انقلاب جهانی را بکنار گذاشته اند و راه مسالمت آمیز را مطلق میکنند . این ادعا صاف و ساده دروغ است . از جمله دلیل دروغ بودن این دعاوی سند معتبری است که در جلسه ژوئن ۱۹۶۹ منعقد در مسکو از طرف ۸۵ حزب کمونیستی و کارگری جهان (و از انجمله حزب توده ی ایران) صادر شده و در آن احزاب براد ر اعتقاد پر شور خود را به مارکسیسم - لنینیسم ، نفرت بی پایان خود را از امپریالیسم و ویژه امپریالیسم امریکا و سرمایه داری ، اعتقاد بی خذل خود را به انقلاب خلقها ، به طبقه ی کارگر ، به نیروی متحد می زحمتکشان با صراحت انکارناپذیری بیان داشته اند . این سند که تنهاده ی نه ، بلکه برنامه ی عمل مورد قبول احزاب براد راست ، یک سند برجسته ی انقلابی ، یک سند مارکسیستی لنینیستی است که هرگونه رویزونیسم و رفورمیسم و هرگونه انحراف ناسیونالیستی از مارکسیسم را با قوت و روشنی طرد میکند . چنین است واقعیات .

همانطور که لنین میگوید رویزونیسم محصول فشار بورژوازی و خرده بورژوازی بر جنبش کارگری است و همین فشار است که از طرفی انحرافهای تسلیم طلبانه ی راست و از طرف دیگر انحرافهای ماجراجویانه ی " چپ " ایجاد میکند . در دوران پس از جنگ دوم جهانی سرمایه داری با مهارت توانست از مشکلات سیاسی و اقتصادی در کشورهای سوسیالیستی بهره برداری کند و فشار نیرومندی پدید آورد که از سوشی به پیدایش انحرافهای ناسیونالیستی و لیبرالی در کمونیسم و از سوی دیگر به واکنش " چپ " مائوئیستی در نهضت کمونیستی جهانی منجر شد ولی مشکلاتی که در جنبش جهانی کمونیستی پدید آمده یک پدیده فرعی منفی ، ناشی از بسط پرتوان این جنبش در دوران ماست . در اثر همین وضع است که پلا تقسرم سیاسی مائوئیسم و سیاست اعتزال ملی (ایزولاسیونسم) برخی احزاب و انواع رویزونیسم " چپ " و راست پدید آمده است . با آنکه عوامل بروز این پدیده ها عینی است ، خود این انحرافات دارک خصلت ذهنی است . لذا رفع آنها در طول مدت هم ممکن است و هم وظیفه ی جنبش است . بسا پدیدون خستگی برای رخنه دادن تئوری انقلابی در افراد حزب و توده های زحمتکش کوشید و یکی از شرایط ابتکار نشان دادن انحرافات " چپ " و راست از تئوری انقلابی در تئوری ، در سیاست و در عمل است . بدون مبارزه با انحرافات " چپ " و راست ، نه مبارزه با ارتجاع ، نه

مبارزه با امپریالیسم ، هیچکدام نمیتوانند خصلت واقعی و جدی خود را کسب کنند . لنین میگوید :

" مبارزه با امپریالیسم اگر با مبارزه با اپروتونیسم پیوند ناگسستنی نداشته باشد ، یک جمله ی میان تپش و دروغین است " (۱)

ط ۰ ۱

(۱) لنین ، کلیات بزبان روسی ، جلد ۲۷ صفحه ی ۴۲۴

برخی از مفاهیم و اصطلاحات

بنابه پیشهاد برخی از خوانندگان — "دنیاتصمیم" گرفته است که از این پس در هر شماره بی مجله تعداد بی از مفاسد و اصطلاحات سیاسی، اقتصادی و فلسفی را نیز با ن فارسی و معادل‌های روسی و انگلیسی و آلمانی آن انتشار دهد. بدیهی است که این کوشش اولیه نمیتواند خالصی از نقیض باشد. بدینجهت "دنیا" از اهل فن و همسایه خوانندگان سپاسگزار خواهد بود که با تذکرات خود در تکمیل این بنا کمک کنند.

پس از انتشار برخی از این لغات و اصطلاحات برخی از خوانندگان مجله بی دنیانامه هائی نگاشتند و ضمن آن به ما را به ادامه بی این کاره و بی تردید و هم انتقاد بی وارد ساختند که نمیتوانیم آن نکاتی را در این انتقادات کسه وارد بیاد آید مورد توجه قرار دهیم.

ما از این خوانندگان ارجمند بیناست توجه آنرا بدینوسیله تکریم

"دنیا"

| | |
|--------------------------------------|---|
| infinity, eternity | Unendlichkeit, Ewigkeit |
| sensation | Empfindung |
| continuity | Kontinuität |
| visual perception | visuelle Wahrnehmung |
| value | Wert |
| cultural value | Kulturwerte |
| mutual condition | Wechselbedingung |
| disclosure, unmasking | Entlarvung, Enthüllung |
| organ of thinking | Organ des Denkens |
| criticism and self-criticism | Kritik u. Selbstkritik |
| deviation | Abweichung |
| reflection | Wiederspiegelung |
| revolution | Revolution |
| cultural revolution | Kulturrevolution |
| (pseudo) revolutionarism | (pseudo) Revolutionarismus |
| over-production crisis | Überproduktionskrise |
| patriarchal slavery | patriarchalische Sklaverei |
| genetic proof | genetischer Beweis |
| interdependency | gegenseitige Abhängigkeit, Interdependenz |
| alienation | Entfremdung |
| conception | Konzeption |
| material and technical basis | materiell- technische Basis |
| metabolism | Stoffwechsel |
| stimulation, sensitiveness | Reizbarkeit, Erregung |
| picture | Bild |
| changes | Veränderungen |
| organize in a cooperative | genossenschaftlich organisieren |
| primacy of matter over consciousness | Primat der Materie über das Bewußtsein |
| struggle for existence | Kampf ums Dasein |
| universal gravitation | allgemeine Gravitation |
| gravitation and repulsion | Anziehung und Abstoßung |
| local war | Lokalkrieg |
| leap | Sprung |
| outer world | Außenwelt |
| kosmopolitism | Kosmopolitismus |

| | |
|------------------------------|---|
| бесконечность | ابدیت (بی انجامی) |
| ощущение | احساس (پساوش - پساویدن) |
| преемственность | ادامه کاری |
| зрительное восприятие | ادراک بصری |
| стоймость | ارزش (اقتصادی) |
| культурные ценности | ارزشهای فرهنگی |
| взаимобусловленность | اشتراک متقابل |
| разобложение | افتشگری |
| орган мышления | آلت تفکر (افزار اندیشه) |
| критика и самокритика | انتقاد و انتقاد از خود |
| уклон | انحراف (خمشی) |
| отражение | انعکاس |
| революция | انقلاب |
| культурная революция | انقلاب فرهنگی |
| революционаризм | انقلابیگری (انقلابیگری کاذب) |
| кризис перепроизводства | بحران اضافه تولید |
| патриархальное рабство | بردگی پدرشاهی |
| генетическое доказательство | برهان تکوینی |
| взаимозависимость | بهم بستگی |
| отчуждение, самоотчуждение | بیگانگی (از خود بیگانگی) |
| концепция | بینش (استنباط) |
| материально-техническая база | پایه ی مادی - فنی |
| обмен веществ | تبادل مواد |
| возбуждение | تحریک (انگیزش) (در سلسله ی اعصاب) |
| изображение | تصویر |
| сдвиги | تطورات (تغییرات) |
| кооперирование | تعاونی کردن |
| первичность материи | تقدم ماده بر روح (پیشبود ماده بر روان) |
| борьба за существование | تنازع بقا (بیکارزیست - در تئوری داروین) |
| всемирное тяготение | جاذبه ی عمومی |
| тяготение и оттолкывание | جاذبه و دافعه (کشش و رانش) |
| локальная война | جنگ محلی |
| скачок | جهش |
| внешний мир | جهان خارج |
| космополитизм | جهان وطنی |

انگلیسی

المانی

روسی

فارسی

world historic(al)

weltgeschichtlich

всемирно- историческое

جهانی - تاریخی (مثلاً مانند اهمیت جهانی - تاریخی انقلاب اکتبر)

circular motion

Kreisbewegung

круговое движение

حرکت دوری (واگرد)

partisanship

Parteilichkeit

партийность

حزبیت (جانبداری)

spiritual life of the society

geistiges Leben der Gesellschaft

духовная жизнь общества

حیات معنوی جامعه

optimism

Optimismus

оптимизм

خوش بینی

originality, peculiarity

Originalität, Eigentümlichkeit, Eigenart

своеобразие

خود ویژگی

people's state

Volksstaat

общенародное государство

دولت همه خلقی

custom

Brauch, Sitte

обычай

رسم

serfdom, serfage

Leibeigenschaft

крепостное право

زمین بستگی (وابستگی دهقان به زمین در رژیم فئودال)

ideological weapon

ideologische Waffe

идейное оружие

سلاح معنوی

direction of development

Richtung der Entwicklung

направление развития

سمت تکامل

person and society

Person und Gesellschaft

личность и общество

شخص و جامعه

natural sciences, nature study

Naturkunde, Naturwissenschaften

естествознание

طبیعت شناسی

universal reason

göttliche Weisheit, allwissend

всемирный разум

عقل کل (مهبین خود)

experimental knowledge

experimentelle Kenntnis

опытное знание

معرفة تجربی (شناخت آزمونی)

property relations

Eigentumsverhältnisse

отношения собственности

مناسبات مالکیت

negation

Negation

отрицание

نفی

kind und genus

Art und Gattung

вид и род

نوع و جنس (د منطق)

pantheism

Pantheismus

пантеизм

وحدت وجود (یکتائی هستی، یک گوهری جهان)

peculiarity, feature

Besonderheit, Eigentümlichkeit

особенность

ویژگی

حساب بانکی ما :

Sweden
Stockholm
Stockholms Sparbank
N: 0 400 126 50
Dr. John Takman

بالمابه آدرس زیرمکتبه کنید :

Sweden
10028 Stockholm 49
P.O.Box 49034

D O N Y A

Political and Theoretical Organ
of the Central Committee of
the Tudeh Party of Iran
Price : 50 Cents

Druckerei " Salzland "
325 Stassfurt

مجله ی "دنیا"
ارگان تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی
حزب توده ایران
چاپخانه ی "زالتس لاند" ۳۲۵ استاسفورت
دوره دوم - سال یازدهم - شماره سوم
پائیز سال ۱۳۴۹
بها در ایران ۴۰ ریال